



گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با داستان خولیان

یوهانا زیتل
ولید ابراهیم

کارین فیشر
کژال بردواج
کامیلا جیانلا
کریستینا لاسکاریدیس
لاکستار میاندازی
ای. ونکات رامنایا
ویها اماندی

نابرابری‌های جهانی
و پاندمی

جولی فرود
آندراس نوی
ریچارد بارتالر
باب جسون
کلاوس دوره
ولید ابراهیم
دنیل مولیس

نقش جدید دولت؟

آرتور بوئنو

چشم‌انداز نظری

جنی تیشر

تلاقی جامعه‌شناسی و هنر

مارگارت آبراهام
کارینا بتیانی
استبان تورس
محمود ذآودی
آلخاندرو پلفینی

کووید-۱۹؛
پاندمی و بحران

< بخش آزاد

< جامعه‌شناسی در عرصه مدنی‌سیاسی
< سکوت پیرامون خشونت شریک زندگی در ترینیداد و توباگو
< در باب قابلیت مراقبت از جهان
< بشر به‌مثابه انسان فرهنگی
< حملات تروریستی نروژ در جولای ۲۰۱۱

موضوع در درازمدت چقدر ممکن است بر رابطه میان اقتصاد و سیاست اثر بگذارد، از حیث گرایش‌های اقتدارگرایانه یا دموکراتیک به کدام مسیر منتهی می‌شود و مداخله‌گرایی جدید دولت تا چه حد جامعه‌شناسی را به مصاف می‌طلبد.

آرتور بوئنو در بخش نظری، دوره نئولیبرالی دهه‌های گذشته را که سبب بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و همچنین بحران‌های سوژگی شد، بازبینی می‌کند. او با تمرکز بر افسردگی درباره چرخش از خودسودآفرینی به فرسودگی و از خودتحقق‌بخشی به ازخودبیگانگی، و همچنین درباره تأثیر جنبش‌های اعتراضی و سیاست‌های استبدادی و چشم‌اندازهای آینده بحث می‌کند.

جنی تیشر، هنرمند، با توضیح دو کلاژ خود که هدفشان مرئی‌تر کردن کار نامرئی است، در بحث عمومی درباره کار ضروری مشارکت می‌کند.

بخش کووید-۱۹ به شرح برخی از کلنجارهای جامعه‌شناسی می‌پردازد: مارگارت آبراهام چگونگی همراه شدن پاندمی با خشونت فزاینده خانگی را تحلیل می‌کند، کارینا باتیانی و استبان تورس موضوع نابرابری‌های اجتماعی را طرح می‌کنند و محمود ذوادی نفوذ روبه‌رشد سخن نفرت‌آفرین را به بحث می‌گذارد و آخاندرو پلفینی روی فرایندهای یادگیری جامعه تمرکز می‌کند.

آخرین اما نه کم‌اهمیت‌ترین بخش، یعنی «بخش آزاد»، به‌طور خاص در رابطه با برداشت‌های رقیب از انسانیت تأملاتی نظری ارائه می‌کند. در این بخش همچنین بحثی راجع به رویدادهای اخیر و تحولات معاصر در کشورهای مختلف، از یک‌سو در زمینه خشونت و از سوی دیگر در زمینه مراقبت، پیش کشیده می‌شود. ■

بریگیت آلن باخر و کلاوس دوره،

سر دبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی

در این شماره از گفت‌وگوی جهانی، بخش «گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه» به تحولات جاری در شیلی می‌پردازد. در این مصاحبه که یوهانا زیتل و ولید ابراهیم انجام داده‌اند، داستان خولیان، یکی از سرشناس‌ترین پژوهشگرانی که در حوزه‌های تلاقی جامعه‌شناسی و تاریخ کار می‌کند درباره تحولات سیاسی و اعتراضات اجتماعی و بی‌ثبات‌کاری در کشورش و همچنین درباره نسبت میان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تأمل می‌کند.

طی یک سال و نیم گذشته پاندمی کووید-۱۹ سبب تغییرات اساسی در زندگی روزمره و همچنین بحران‌های جدید اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شده است. گفت‌وگوی جهانی از آغاز شیوع بیماری کوشیده است تا درباره تحولات سراسر جهان دیدگاهی کلی ارائه دهد. در این شماره، کارین فیشر پرونده‌ای را تنظیم کرده است که با مقالاتی از هند، پرو، بریتانیا و آفریقای جنوبی، به طور نظام‌مند درباره پاندمی و نابرابری‌های جهانی تأمل می‌کند. پاندمی روی مردم جهان اثر می‌گذارد، اما «همه ما در یک کشتی نشستیم». توسعه، بازاری‌سازی و (کمبود) دسترسی به واکسن‌ها و همچنین پیامدهای پاندمی از حیث سلامت یا آموزش، نابرابری‌های جهانی را عیان می‌سازد و افزایش می‌دهد؛ نابرابری‌هایی میان کشورهای فقیر و غنی، میان جنوب جهانی و شمال جهانی، میان گروه‌های آسیب‌پذیری که پیشاپیش از بحران‌های زیست‌محیطی یا اقتصادی زیان دیده‌اند و آن گروه‌هایی که از پس محافظت از خودشان برمی‌آیند.

دومین پرونده ما تغییر چشمگیر رابطه میان اقتصاد و دولت را به بحث می‌گذارد. محققان مروج مفهوم «اقتصاد بنیادی» آزادسازی اقتصادی دهه‌های گذشته را به نقد می‌کشند، محدودیت‌های ایده مسلط رشد [اقتصادی] را تحلیل می‌کنند. آنها خواهان شیوه‌های جدید تأمین در زمینه‌های بهداشت و درمان، آموزش، غذا، حمل‌ونقل عمومی و غیره و ترکیب این شیوه‌های جدید با زیرساخت‌های ساخته‌وپرداخته و تحت کنترل نهادهای دموکراتیک هستند. نویسندگان با تأمل بر نقش در حال تغییر دولت در مواجهه با پاندمی، درباره این بحث می‌کنند که این

< گفت‌وگوی جهانی را به چندین زبان در وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت آولنباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، ولید ابراهیم.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوآن لگاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلمین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پور کایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسسه ساکتانیر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی، حبیب الحاج سالم؛ (الجزایر) صوریه مولو جی قروچی؛ (مراکش) عبدالهادی الحلو، سعید الزین؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لمس، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، محمد جسیم اودین، بیجوری کریشنا بانیک، سایننا شارمین، سبک کومار ساها، محمد چهیرول اسلام، ایدور رشید، سرکار سوهل رانا، جوئل رانا، هلال اودین، مسودور بهمن، بی. ام. نجموس سکب، عیشرت جهان ایمون، شمسول آرفین، یاسمین سلطانا، شهیدول اسلام، اکرامول کبیر رانا، صالح المأمون، شارمین اکثر شپال، روما پروین.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، آندریزا گالی، دمتری سربونسینی فرناندز، گوستاو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، نیدهی بانسال، سندپ میل، پراگیا شارما، مانیش یاداو.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیبه کوسومادوی، فینا ایتربیاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جواد، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلمانگ موسینا، آکتور ایمانکول.

لهستان: یوستینا کوشچینسکا، مگدالنا کاملا، الکساندرا لوبینسکا، آدام مولر، جاناتان سکویل، الکساندرا بیرناتسکا، یاکوب بارشوفسکی، اگنیشکا شپولسکا، ایگا واژینسکا، الکساندرا سن، سارا هرچینسکا، زوفیا پنتزا-گالبر، ایوونا بویاجیوا، ورونیکا پیک.

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایلینا گابور، مونیکا جورگسکو، ایونا اینوش، بیانکا میھیلا، ورنیکا اونسه، ماریا استویچسکو.

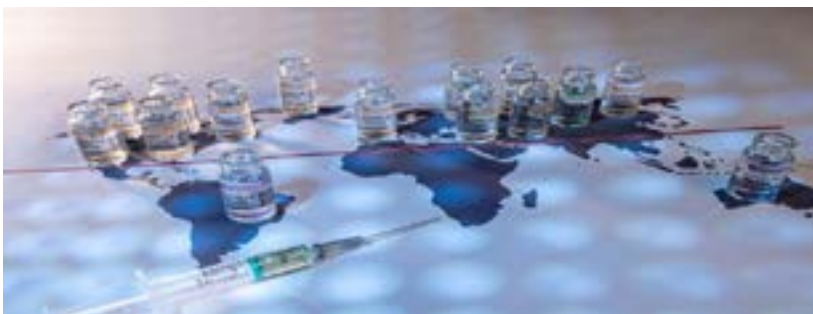
روسیه: النا زادروو میسلووا و آناستسیا دائور.

تایوان: وان-جو لی، تائو-یونگ لو، تسونگ-جن هانگ، سیوان-لی رن، یو-چیا چن، یو-ون لیائو، پو-شانگ هونگ، کرک ژئی هائو، بی-شو هوانگ.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



در این مصاحبه با **داستن خولیان**، در مورد اعتراضات گسترده اخیر در شیلی، روند متعاقب تأسیس قانون اساسی جدید و نقشی که اکنون جامعه‌شناسان متعهد می‌توانند در برابر تزلزل فراگیر ایفا کنند، بحث می‌کنیم.



همه‌گیری کرونا نابرابری‌های موجود در ثروت و درآمد و جنسیت و نژاد را، درون مرزهای ملی، اما به‌ویژه به طرز چشمگیری در مقیاسی جهانی، آشکار کرده و افزایش داده است. توسعه، بازاری‌سازی و (فقدان) دسترسی به واکسن، و همچنین آثار همه‌گیری در حوزه‌های سلامت و آموزش **نابرابری‌های جهانی** را بین کشورهای فقیر و ثروتمند، جنوب جهانی و شمال جهانی، گروه‌های آسیب‌پذیری که پیشاپیش از بحران‌های بوم‌شناختی یا اقتصادی در رنج هستند و گروه‌هایی که از پس حفاظت از خودشان برمی‌آیند فاش و تشدید می‌کنند.



در این سمپوزیوم به پرسش‌ها پیرامون رابطه میان دولت و اقتصاد پرداخته می‌شود. نویسندگان توضیح می‌دهند که اثرگذاری واکنش‌های دولتی مربوطه بر اشکال آتی حکمرانی چگونه است و این که چطور می‌توان اشکال از پیش قابل‌مشاهده **مداخله‌گرایی دولتی** را درک کرد. آیا شکل جدیدی از مداخله‌گرایی دولتی در حال شکل‌گیری است و اگر چنین است، آیا این شکل جدید واجد خصیصه‌های استبدادی خواهد بود یا دموکراتیک؟



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

جامعه‌شناسی در لحظه‌های بحران مصاحبه‌ای با داستان خولیان
یوهانا زیتل و ولید ابراهیم، آلمان

< نابرابری‌های جهانی و پاندمی

کووید-۱۹ و نابرابری‌های جهانی

کارین فیشر، اتریش

شیپور هشدار کووید-۱۹

کژال بردواج، هند

بروز نابرابری‌های جهانی

کامیلا جیانلا، پرو

استمرار شکاف‌ها بین اعتباردهندگان و بدهکاران

کریستینا لاسکاریدیس، بریتانیا

چالش‌های کاهش فقر و نابرابری‌ها در آفریقا

لایکستار میاندازی، آفریقای جنوبی

فجایع دوقلو در هند: دستور کاری ناتمام

ای. ونکات رامنایا و ویها اماندی، هند

< نقش جدید دولت؟

اقتصاد زیربنایی به‌مثابه کلید نوسازی اجتماعی

جولی فروود، بریتانیا

دولت و اقتصادهای سازگار با آینده

آندراس نوی و ریچارد بارنتالر، اتریش

کووید-۱۹: صور تبدیلی‌های نوین دولت و اقتصاد

باب جسوپ، بریتانیا

لویاتان بازگشته است! دولت کرونا و جامعه‌شناسی

کلاوس دوره و ولید ابراهیم، آلمان

کووید-۱۹: ساخت مکان‌های ناایمن در آلمان

دنیل مولیس، آلمان

< چشم‌انداز نظری

پس از افسردگی: سوژهٔ پسانتولیبرال افراطی
آرتور یوننو، آلمان

< تلاقی جامعه‌شناسی و هنر

بازنمایی بصری کار نامرئی

جنی تیشر، اتریش

< کووید-۱۹: پاندمی و بحران

خشونت خانگی در دوران پاندمی جهانی

مارگارت آبراهام، ایالات متحده آمریکا

بحران کووید-۱۹: منظرهای جدید جامعه‌شناختی و فمینیستی

کرینا بتیان، اروگوئه و استبان تورس، آرژانتین

اثر هراس‌آور جهانی کووید-۱۹

محمود داودی، تونس

سناریوهای پسایاندمی از انطباق تا یادگیری جمعی

آلخاندرو پلفینی، آرژانتین

< بخش آزاد

جامعه‌شناسان در عرصه مدنی‌سیاسی

فردی آلدو ماسدو هوامان، مکزیک

سکونت پیرامون خشونت شریک زندگی در ترینیداد و توباگو

آماندا چین پنگ، ترینیداد و توباگو

در باب قابلیت مراقبت از جهان

فرانچسکو لاروفا، سوئیس

بشر به‌مثابه انسان فرهنگی

محمود داودی، تونس

حملات تروریستی نروژ در ۲۲ جولای ۲۰۱۱

پل هالورسن، نروژ

«اقتصاد در موارد زیادی از رهگذر رنج انسانی و فاجعهٔ زیست محیطی
رشد می‌کند»

فرانچسکو لاروفا

< جامعه‌شناسی

در لحظه‌های بحران

مصاحبه‌ای با دکتر داستن خولیان

داستن خولیان |

دکتر **داستن خولیان** استاد و پژوهشگر مؤسسه تاریخ و علوم اجتماعی دانشگاه آسترال شیلی است. او هم‌اکنون در مقام پژوهشگر اصلی در پروژه «بی‌ثباتی کار در کلان‌ناحیه جنوبی شیلی: تلاقی‌ها، سرزمین‌ها و مقاومت در مانوله، نوبل و مناطق بیوبیو و آرائوکانیا» (۲۰۲۰-۲۰۲۳) مشغول به کار است که اداره تحقیق و توسعه ملی شیلی بودجه آن را تأمین می‌کند. وی هم‌زمان دستیار پژوهشی مؤسسه جامعه، کار و سیاست دانشگاه ویت‌واترزاند ژوهانسبورگ (آفریقای جنوبی) است. داستن خولیان فارغ‌التحصیل دانشگاه فردریش شیلر در بنای آلمان است و روی موضوعاتی مانند بی‌ثبات‌سازی کار و زندگی، استراتژی‌ها و سازمان‌های اتحادیه‌ای، استخراج‌گرایی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار و به‌طور کلی روی جنوب جهانی کار می‌کند. تحقیقات وی با همکاری نزدیک با جامعه مدنی، اتحادیه‌های صنفی و سازمان‌های غیردولتی انجام می‌شود.

در اینجا، **یوهانا زیتل** و **ولید ابراهیم** دستیاران پژوهشی گروه جامعه‌شناسی صنعتی و اقتصادی دانشگاه فردریش شیلر در بنای آلمان مصاحبه‌ای را با دکتر خولیان انجام داده‌اند.



اعتراضات اجتماعی سال ۲۰۱۹ چگونه در شیلی اتفاق افتاد؟ جرقه این اعتراضات را افزایش کرایه حمل و نقل عمومی زد. آیا این فقط جرقه‌ای کوچک بود که انبار باروت را منفجر کرد یا نظر به اینکه وضعیت خدمات عمومی و تضادهای توضیحات فراوانی درباره وضعیت یک جامعه می‌دهد، موضوع فراتر از این است؟

می‌سازد، تداوم آن در حیات اجتماعی سلسله نمودهایی دارد. به این معنا، جامعه شیلی طی پنج دهه، در روند کالایی‌سازی لجام‌گسیخته و بی‌سابقه، به شدت متزلزل گردیده و غارت شده است.

این بخشی از اجماع سیاسی میان دو ائتلاف بوده است که از ۱۹۹۰ بر شیلی حکم رانده‌اند و برتری نظم نئولیبرال را در دو محور حفظ کرده‌اند: اعتماد به بازار به عنوان موجودیتی برای تخصیص

ریشه تاریخی اعتراضات اجتماعی قانون اساسی‌ای است که دیکتاتوری لشکری-کشوری آگوستو پینوشه (۱۹۹۰-۱۹۷۳) از طریق نابودسازی نظام‌مند نیروهای دموکراتیک و برگزاری همه‌پرسی ساختگی در سال ۱۹۸۰ تحمیل کرد. شیلی در سطح آمریکای لاتین، تنها کشوری است که قانون اساسی وضع‌شده در دوره دیکتاتوری نظامی را حفظ کرده است. با توجه به اینکه این قانون اساسی مسیر را برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی به‌شیوه‌ای وحشیانه و مطلق هموار

رفاه و یکپارچگی اجتماعی، و قانون اساسی پینوشه که مانعی بر سر راه دموکراتیزه کردن نظام سیاسی است. این دوره را (۲۰۱۹-۱۹۹۰) دوره «گذار دموکراتیک» نامیدند که به معنای فرآیند دموکراتیک‌سازی تدریجی به منظور ترمیم پایگاه‌های خاص همزیستی و سازمان دموکراتیک جامعه بود. با این حال، هم‌زمان که مدل اقتصادی به نرخ رشد بالایی می‌رسید، سیستم و بازیگران سیاسی نهادینه‌شده کانال‌های مشارکت و تصمیم‌گیری فعال اکثریت را مسدود کردند.

یک روند نظام‌مند بی‌اعتمادی به نظام سیاسی و مشروعیت‌زدایی از آن، همراه با فاصله‌گیری‌ای عمیق از شهروندان، در حال رشد بود. فرایندهای زدوبندهای اقتصادی، مواردی از تأمین بودجه خلاف قاعده کارزارهای انتخاباتی، مصونیت از مجازات در دادگاه‌های عدالت برای تاجران و نظایر اینها، از جمله علائم جامعه‌ای گرفتار در شبکه‌های قدرت تثبیت‌شده در دوران دیکتاتوری بودند. شعار «شیلی بیدار شد» این لحظه تجلی و عصبان آگاهی، هویت‌یابی و قدرت را نشان می‌دهد، درست هنگامی که «اعلام جنگ» حکومت و نقض حقوق بشر (۸۸۲۷ شکایت رسمی در دادگاه‌های عدالت) و زندانی کردن تظاهرات‌کنندگان (بالغ بر ۲۷۴۳۲ نفر از آنها) معانی اقتدارگرایانه و محافظه‌کارانه و نظامی غالب در سیاست رسمی را با هم ترکیب می‌کند.

همچنین اعتراضات در شیلی سوژکتیویته و جغرافیای بسیار متنوعی را به‌هم‌پیوند می‌دهد. جوانان، زنان، افراد مسن، بومی‌ها، مهاجران و جز اینها گنجینه‌های اتحاد را به طور خودجوش و هماهنگ تدوین می‌کنند. حال و گذشته از خلال برخورد نسلی حافظه سیاسی در فضاهای خصوصی و عمومی با هم تلاقی کرده‌اند. امر سیاسی خود را در زیبایی‌شناسی، در خلاقیت هنری، در موسیقی، در خیابان‌ها، در مناطق روستایی و همین‌طور در اجتماعات و گفت‌وگوها و اشغال فضاهای مجازی و نظایر اینها متجلی ساخته است. ما به عنوان یک جامعه از نو مواجهه‌ی فرهنگی، سیاسی و نمادین بسیار ژرفی داشته‌ایم که تنیده با «کرامت» به‌عنوان یک هدف و عرف است. بنابراین عنصر اصلی و اساسی جامعه شیلی، قرارداد اجتماعی آن، بنیادهایش و قانون اساسی آن چیزی که در این مواجهه آشکار می‌شود.

روند تدوین قانون اساسی در این لحظه چگونه به‌نظر می‌رسد؟ آیا بازیگری هست که در این روند برجسته باشد؟ آیا علوم اجتماعی نقشی ایفا می‌کنند یا کارشناسان حقوقی [بر روند] تسلط دارند؟

در ۲۶ آوریل ۲۰۲۰، یعنی یک‌سال پیش، همه‌پرسی ملی برگزار شد. بیش از هفت میلیون نفر مشارکت کردند. بیش از ۷۸ درصد از رأی‌دهندگان، یعنی معادل ۵/۸ میلیون نفر ضرورت قانون اساسی جدید و همچنین لزوم اجرای آن توسط افراد منتخب به‌عنوان یک

گروه قانون‌گذار (مجمع مؤسسان) بدون مشارکت اعضای کنگره را به تصویب رساندند. حدود ۵۰ درصد از ثبت‌نام‌شدگان در این روند رأی دادند و در نتیجه ماهیت داوطلبانه رأی نرخ مشارکتی تاریخی را رقم زدند.

اکنون روند تنظیم قانون اساسی در لحظه‌ای کلیدی قرار دارد، زیرا انتخابات آنهایی که ترکیب مجلس مؤسسان را مشخص خواهند کرد در ۱۱ آوریل برگزار خواهد شد.^۱ این ترکیب مجموعه‌ای از بحث‌ها درباره تساوی جنسیتی و مشارکت بومیان را به همراه داشت که نه موضوع انتخابات بلکه موضوع مداخله دولت و لابی‌گری سیاسی بود. این امر هوشیاری مداوم نسبت به روندهای تصمیم‌گیری کنگره را طلب می‌کرد. این هوشیاری جمعی نشان از طریقه‌ی تصرف نهادی این روندها داشت، و از این که لحظه تأسیس معنای سیاسی جدیدی پیدا کرده بود: احیای مجدد سیستم حزبی.

با وجود اینکه شورش حساسیتی ضدحزبی داشت و بر اقدام توده‌ای متمرکز بود و منتقد نظام سیاسی بود، سر آخر سازمان‌های دولتی بودند که نقل و انتقال و شکل‌دهی به فرایند تأسیس را انجام دادند. نیروهای مستقل و نامزدهایشان در قیاس با نامزدهای عضو احزاب سیاسی با مجموعه‌ای از دشواری‌ها و نابرابری‌ها مواجه شده‌اند که در موانع ثبت‌نام نامزدها و تأمین مالی و شرکت در رسانه و سایر موارد نمود می‌یابد. این دشواری‌ها مانع سازماندهی نیروهای مستقل شده است که همین حالا هم بسیار پراکنده و متلاشی‌اند.

همه‌گیری فضاهای مناظره و جلسات بحث و بررسی جزئیات پیشنهادها را محدود کرده است. علوم اجتماعی مروج مجموعه‌ای از تأملات با نگرشی انتقادی و بازاندیشانه درباره این فرایند است و به محکوم‌سازی نقض حقوق بشر و نظایر آن و آگاهی جمعی درباره آن گرایش دارد و نقشی عمومی بر عهده گرفته است، عادت‌واره‌های دانشگاهی را ترک کرده است و درباره دشواری‌های اکنون بحث و تبادل نظر می‌کند. با وجود این، اغلب مداخلات محدود به حوزه مجازی یا رسانه‌های سنتی مانند کتاب‌ها و مقالات علمی و نظایر اینها شده است. علی‌رغم اینها، علوم اجتماعی درباره نسبت میان مشارکت، علم (ها) و دانش درکی عمومی ایجاد کرده است.

در نزاع‌های سیاسی که اخیراً مشخصه شیلی شده‌اند کدام بخش‌های کار علوم اجتماعی نقش ویژه ایفا می‌کنند؟ آیا در ترکیب علوم اجتماعی متعهد و کار سیاسی آنچنان که باید حیطة‌ها یا مسائل مرتبطی وجود دارد؟

تأکید کار علمی من تحقیق درباره بی‌ثباتی و تزلزل کار و زندگی

آیا نتایج تحقیقات شما نزد عموم و بیرون از [حیطه] علم درک می‌شود و آیا بازیگران سیاسی علاقه‌ای به نتایج تحقیقات علوم اجتماعی دارند؟

تجربه من نشان می‌دهد که چنین است. اما بر این باورم که مسئله درک نتایج نیست، مسئله این است که آیا کاری برای ایجاد مسیرها و شبکه‌هایی برای تبادل، گفت‌وگو، به اشتراک‌گذاری و بازآفرینی دانش می‌شود یا نه. با سازمان‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌های کارگری و نظایر اینها ارتباط مداوم برقرار است. تلاش ما بر این است که برنامه پژوهشی خود را در رابطه با مشکلات تجهیز کنیم. این مشکلات را در واقعیت و بر پایه تشخیص‌های برآمده در این فضاهای گفت‌وگویی شناسایی می‌کنیم. هدف ما دستیابی به رویکردی هماهنگ نسبت به دشواری‌های علمی در جهان و مسائل عمومی در منطقه است.

این‌گونه است که «گروه مطالعات کار در جنوب» (Grupo de Estudios del Trabajo desde el Sur, GETSUR) پدید آمد. این گروه پلتفرم کاری محلی-سرزمینی متکی بر شبکه‌های پژوهشی جهانی است و تقویت چارچوب سازمان‌های اجتماعی و اتحادیه‌های کارگری را دنبال می‌کند. ما همکاری و همزیستی با نیازهای سازمان‌های اتحادیه‌ای را ارتقا می‌دهیم و به این منظور، دانشگاه را هم به‌لحاظ زیرساخت و تدارکات و هم از نظر دانش و توانایی‌های پژوهشی لازم برای ملاحظه مشکلات خاص آموزش، اطلاعات و/یا اندیشه، مهیا کرده‌ایم.

شورش اکتبر به واقع بزنگاه مهمی برای علوم اجتماعی بوده است. ما در مقام دانشمند، شاهد بیداری خودمان هستیم و امکان حضور و بازیگری در این بیداری نیز جان‌بخش و نیروبخش است. بر این باورم که مفهوم بی‌ثباتی و مخاطره (precarity and precariousness) یکی از امکان‌های متعدد برای گام برداشتن در این مسیر را فراهم می‌کند.

موضوع‌های تحقیقاتی شما بی‌ثباتی و مخاطره، عدم امنیت بازار کار و نحوه دخیل‌شدن آنها در بازتولید جوامع است. با وجود این شما در پروژه‌هایی نیز مشارکت کرده‌اید که محله‌ها و نهادهای دولتی شهر تموکو را در مدل‌های باز یافت دخیل کرده‌اند. آیا ممکن است اندکی درباره این تجربه برایمان بگویید و مسائل و معارضات خاص این نوع تحقیق جامعه‌شناختی را شناسایی کنید؟

البته. این تجربه‌ها با دنبال کردن انواع سرنخ‌هایی به دست آمده است که طی این مدت کشف کرده‌ام و از خلال کنجکاو، تعلیم و تربیت و حساسیت مرا به سوی همکاری با سایر بازیگران در فضای

بوده است. من خودم را وقف توضیح ویژگی‌های کار و زندگی در جامعه شیلی بر اساس عناصر فرهنگی، سوژکتیو، اقتصادی و سرزمینی حک شده در تلاقی‌های قدرت کرده‌ام. اهداف من ایجاد پلتفرم کاری محلی-سرزمینی با سازمان‌های اجتماعی و محیط‌زیستی و اتحادیه‌های کارگری، تجهیز ارتباط با شبکه‌های جهانی پژوهش و تقویت انسجام اجتماع ملی علوم اجتماعی در مطالعات کار بوده است.

در روند بررسی فرایند بی‌ثباتی و تزلزل اجتماعی و جهان کار توانسته‌ام به‌طورمستقیم ببینم که تا چه اندازه کار، استخدام و بیکاری برای شرایط زیستی مردم به‌عنوان موقعیت‌های حیاتی شناخته می‌شوند. کیفیت استخدام، دستمزدها، ماشینی‌شدن، درآمدها، معرفی پلتفرم‌ها و ضعف نظام حقوق اجتماعی فشار زیادی بر زندگی مردم می‌آورد. بدهکاری، جستجوی مشاغل غیررسمی یا شغل‌های دوم و سوم بخشی از این کشمکش میان کرامت و بی‌ثباتی زندگی است. بسیاری از این مشکلات لب مطالب جاری در منازعات سیاسی و اجتماعی در شیلی و همچنین نشان‌دهنده بی‌ثباتی و تزلزل جوانان، زنان، مهاجران، افراد مسن و نظایر اینهاست.

آیا علوم اجتماعی به‌ویژه در مواقعی که تضادها عیان می‌شوند، باید مسئولیت بپذیرد یا فکر می‌کنید علم در چارچوب زمانی متفاوتی، احتمالاً در طولانی مدت، عمل می‌کند؟

افراد و کارگروه‌های متعددی برای تقویت این پل‌ها میان علوم اجتماعی و جامعه در حال تلاشند و هدف آنها تأکید بر اهمیت دانش علمی در تصمیم‌گیری، اقدامات و بررسی و رایزنی دموکراتیک است. این شکاف میان جهان پژوهش، حوزه عمومی و به‌ویژه فعالیت جنبش‌های اجتماعی، چیزی است که باید بر آن فائق بیاییم. جنبش‌های زیادی مانند جنبش‌های فمینیستی و محیط‌زیستی و سایر جنبش‌ها به واقع هم‌اکنون سرمشق ارائه می‌دهند و به ما امکان می‌دهند برای این صورت‌بندی‌ها ایده داشته باشیم.

مسئولیت علوم اجتماعی، به سهم خود، در لحظه‌های بحران آشکارتر می‌شود. تضاد اغلب علامت بحران و همزمان منادی تغییر است. این روند غالباً در علوم اجتماعی محل ارجاع است. شخصاً رویه‌ام در جامعه‌شناسی واکنش فوری است. جنگی که در جامعه به راه افتاد، خلغ ید و موقتی‌سازی چنان بوده است که مجبور شده‌ام طبق حس آنی خود عمل کنم/ کاری انجام دهم و این جزئی است از همان زمان‌مندی مخاطره‌آمیز، بی‌دوام و غیرقطعی. این رویه واجد تناقض‌ها و منفیت‌هایی است، زیرا ایده آینده را به تأخیر می‌اندازد (امری که می‌تواند متضمن فقدان یوتوپیاها نیز باشد)، اما در عین حال روشی جدید و عملی‌تر و فعالانه را برای طراحی یوتوپیاها در دانش می‌آموزاند.

محلی سوق می‌دهد. در یکی از تجربه‌های مربوط به بازیافت با یک سازمان غیردولتی در شیلی به اسم «شبکه اقدام برای حقوق محیط زیست» (Red de Acción por los Derechos Ambientales) همکاری کردم. این شبکه سازمانی است که با جنبش‌های اجتماعی مختلف، اجتماعات مپوچه و سازمان‌های سرزمینی در منطقه لا آراوکانیا و الماپو همکاری می‌کند. آنها یک راهبرد و یک طرح «بدون زباله» برای مدیریت و مهار پسماند در شهر تموکو دارند که به این منظور در سال ۲۰۱۷ موفق شدند پروژه‌ای را به صندوق عمومی حفاظت از محیط‌زیست پیشنهاد دهند.

ما تجربه خود را در پی بسته‌شدن محل دفن زباله شهر در دسامبر ۲۰۱۶ آغاز کردیم؛ این محل از سال ۱۹۹۲ راه افتاده بود. محل دفن زباله تخریب شده بود و آب‌های زیرزمینی حوزه را آلوده کرده بود. این محل در وسط ۲۲ محله‌ی مپوچه‌نشین در بخش غربی شهر قرار داشت. عواقب آن برای سلامتی مردم ساکن در اطراف آن محل در چندین تحقیق تأیید شده بود. دولت در خدمات عمومی و زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری کرده بود که نوعی کاهش عواقب قربانی‌کردن محیط زیست توسط مقصر بود. این آلودگی بر اقتصاد محلی، شرایط زندگی و محیط زیست اثر گذاشت. اما بسیاری از مردم در خلال این مخاطره در محل دفن زباله امکان پیدا کردند که با کار در بازیافت و فروش زباله با صرفه‌جویی گذران معیشت کنند.

بدین نحو در سال ۲۰۱۶ محدوده‌بندی بازیافت‌کنندگان غیررسمی و زباله‌گردان را در محل دفن زباله اجرا کردیم. پیش از بسته‌شدن محل دفن زباله با شبکه اقدام برای حقوق محیط زیست در تشکیل اتحادیه بازیافت‌کنندگان همکاری کردم. این اتحادیه ۶۲ عضو داشت. برخی از آنها زنان و مردان مپوچه ساکن بخش بودند و بقیه افرادی از محلات فقیرتر تموکو. اغلب آنها این کار را شغلی خانوادگی می‌دانستند. در این کار با یک دانشجوی جامعه‌شناسی همراه بودم که درباره روند تعطیلی و تولید بدیل‌های اقتصادی برای بازیافت تحقیقاتی انجام می‌داد. آنجا بود که در مواجهه با پیشنهاد اتحادیه در مورد جستجو و تدبیر فضایی اقتصادی برای امرار معاش، به فکر پیشنهاد پروژه حفاظت از محیط‌زیست به روش بوم‌شناختی افتادیم.

به عقیده شما دو حوزه تحقیقی - بی‌ثباتی و مخاطره و ابتکارات محلی بوم‌شناختی - چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟

فکر می‌کنم می‌توان از طریق تجربه‌ای که درباره‌اش برایتان می‌گفتم درباره نحوه ارتباط آنها با مثال توضیح داد. ما در این تجربه روی اولین گره این درهم‌تنیدگی آغاز به کار کردیم: بی‌ثباتی و مخاطره بازیافت‌کنندگان در کار روزانه‌شان و مخاطره جمعیت مپوچه ساکن در بخش و تحمل نژادپرستی زیست‌محیطی در محل دفن زباله. هر دو نوع مخاطره از حیث درک توسعه، جامعه، کار، طبیعت و زندگی درهم تنیده شده بودند. این دو نوع مخاطره در یک تلاقی به هم می‌رسیدند: محل دفن زباله، محل استقرار آن، عملکردش و تعطیلی آن.

زباله به‌عنوان محصول جامعه مصرف‌گرا و به‌عنوان مادیت ناپایداری بوم‌شناختی، نحوه تکثیر مخاطره در پیرامونش را بر ما آشکار کرد. کارگران امرار معاششان وابسته به زباله است. مردم حاضرند در میان زباله‌ها غذا بخورند و به دنبال غذا بگردند. فقر مفرط و غفلت اجتماعی. به همین دلیل است که پیش از تعطیلی محل دفن زباله، غیررسمی بودن حاکم بر کار بازیافت منطقه جدیدی برای تبعید اجتماعی (social expulsion) را در پی داشت که توسعه راهبردهای پایداری و اسباب معیشت در آنجا دشوارتر است. از آنجایی که چارچوب نهادی شکنندگی را به تشکلهای کارگران تحمیل می‌کند، تشکیل اتحادیه‌های کارگری تضمینی برای قدرت سیاسی نیست اما همزمان به ما امکان می‌دهد برای ایجاد گزینه‌های بدیل شمایی انجمنی را در نظر داشته باشیم.

سلسله‌ای از بحران‌ها وجود دارد که تهدیدکننده هستی انسان است. از حالا به بعد، دیگر نه همچون گذشته با تکثیر ریسک، بلکه با تکثیر مخاطره حیات مواجهیم. بر این باورم که اختلافات سیاسی جاری نوعی حساسیت سیاسی، به‌ویژه جنبش‌های فمینیستی و بوم‌شناختی و استعمارزدایی از دانش را به ارمغان آورده است که ما را به تفکر دوباره درباره معنای فوریت، بحران و تعهد در مواجهه با سرمایه‌داری سیری‌ناپذیر، چپاول‌گر و جنگ‌گرا^۱ دعوت می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Dašten Julián <dašten@gmail.com>

۱ انتخابات به دلیل پاندمی به تعویق افتاد و در روزهای ۱۵ و ۱۶ ماه مه ۲۰۲۱ برگزار شد.

۲ سرمایه داری جنگ‌گرا معادلی است برای war capitalism که به‌طور خاص به استثمار وحشیانه کشورهای غیرغربی و غارت منابع طبیعی آنها و به بردگی کشیدن مردم در دوره انباشت اولیه اشاره دارد. (م)

< کووید-۱۹ و نابرابری‌های جهانی

کارین فیشر، دانشگاه یوهانس کپلر، اتریش

«کووید-۱۹ چالشی جهانی است. با این حال، هرچه چالش بزرگ‌تر می‌شود، افق نیز بیش‌تر به چشم‌اندازی ناسیونالیستی یا حتی چشم‌اندازی تنگ‌تر محدود می‌شود.»

بدهکاری رانده است. این فقط مشکل کشورهای فقیر نیست. طبق گزارش ۲۰۲۱ «دیده‌بانی بدهی دولتی جهان» (Global Sovereign Debt Monitor)، بدهکاری ۱۳۲ کشور از ۱۴۸ کشور مورد بررسی در جنوب جهانی به حد بحرانی رسیده است. کریستینا لاسکاردیس جغرافیاهای نابرابر بدهی دولتی در دوره کووید-۱۹ را نشان می‌دهد. او این نکته را روشن می‌کند که سیاست‌گذاری برای بدهی یک بازی قدرت جهانی است که بر شرایط زندگی اثر می‌گذارد. لاکستار میان‌اندازی جغرافیاهای جهانی نابرابر سود را نیز به این می‌افزاید: جریان‌های مالی غیرقانونی از فقیرترین کشورهای جهان استخراج می‌شود و از جیب‌های افراد، «شرکای» تجاری، دفاتر مرکزی شرکت‌های فراملیتی و بهشت‌های مالیاتی در شمال جهانی سر در می‌آورد. او می‌نویسد که آفریقا هر سال تقریباً به اندازه کل جریان سالانه کمک‌های توسعه‌ای رسمی و سرمایه‌گذاری خارجی‌ای که واردش می‌شود، منابع را از دست می‌دهد. این به آن معناست که این کشورها هیچ فضای مالی‌ای برای ریختن پول نقد در اقتصادهایشان یا تأمین مالی برنامه‌های حمایت اجتماعی ویژه در واکنش به همه‌گیری کووید-۱۹ ندارند. چنان‌که نمونه زامبیا نشان می‌دهد، تکالیف پرداخت بدهی و جریان‌های خروجی مالی غیرقانونی اقتصادهای آن‌ها را بیش از پیش خفه می‌کند و توسعه بلندمدت را بیش از پیش به تعویق می‌اندازد.

دست آخر در بحثی که به اندازه بحث‌های دیگر اهمیت دارد، ونکات رمانیا و ویهاماندی توجهات را به چیزی جلب می‌کنند که آن را «فجایع دوقلو» می‌خوانند، چنان‌که ویروس کرونا و آسیب‌پذیری اکولوژیک در برخی مناطق هند رشدی تصاعدی دارد. آنان نشان می‌دهند که فجایع اکولوژیک مثل تنش آبی (water stress)، سیل‌ها یا گردبادها تأثیر اجتماعی و اقتصادی پاندمی را تشدید می‌کنند. این‌جا هم پیامدهای فجایع زیست‌محیطی به نحوی ناموزون توزیع شده‌اند و پیش از همه بر آن‌هایی تأثیر می‌گذارند که پیش‌تر به طرزی نابرابر و نامتناسب از پاندمی رنج می‌بردند.

کووید-۱۹ چالشی جهانی است. با وجود این، به نظر می‌رسد که هرچه مشکلات نزدیک‌تر و چالش‌ها بزرگ‌تر شوند، افقمان بیش‌تر و بیش‌تر به چشم‌اندازی ناسیونالیستی و حتی چشم‌اندازی تنگ‌نظرانه‌تر از آن محدود می‌شود. شیپور نویسندگان چنین هشدار می‌دهد: هیچ‌کس در امان نیست مگر این‌که همه در امان باشند! ■

نامه‌هیتان را به این نشانی بفرستید:

Karin Fischer <Karin.fischer@jku.at>

ویروس کرونا از هیچ‌کس نمی‌گذرد و به هیچ مرز ملی‌ای احترام نمی‌گذارد. طبق برنامه توسعه سازمان ملل، شاخص توسعه انسانی – سنجش‌های ترکیبی از آموزش، بهداشت و استانداردهای زندگی – برای نخستین بار از ۱۹۹۰ در مسیر افول است. این روند افول در بین اکثریت کشورها – چه ثروتمند و چه فقیر – در سراسر جهان انتظار می‌رود.

این ملاحظه نباید «تخلی برای طلبانه» را بیدار کند. کووید-۱۹ فاش می‌کند که اتفاقاً ما همه داخل یک قایق نشتی هستیم. به قول دبیرکل سازمان ملل، آنتونیو گوترش، «در حالی که همه در یک دریا شناوریم، روشن است که برخی سوار قایق‌های لوکس هستند و برخی دیگر به تخته‌پاره‌ای سرگردان چنگ می‌زنند». پاندمی کرونا نابرابری‌های موجود در ثروت و درآمد و جنسیت و نژاد را – درون مرزهای ملی، اما به‌ویژه به طرز چشمگیری در مقیاسی جهانی – آشکار کرده و افزایش داده است.

آثار به‌شدت نابرابر پاندمی را در مقیاس‌های متعددی می‌توان مشاهده کرد؛ از خانوار تا سطح زیر-ملی و کشوری. مقالات این بخش ویژه بر چشم‌اندازهای وسیع‌دامنه درباره نابرابری – یعنی تفکیک شمال و جنوب جهانی – تمرکز دارند. سه مضمون نابرابری‌های ریشه‌دار بین کشورهای ثروتمند و فقیر را توضیح می‌دهند: دسترسی نابرابر به درمان‌شناسی، فناوری‌ها و واکسن‌های کووید-۱۹؛ فشار بدهی دولتی و روابط مالی نابرابر؛ و تماس نابرابر با تغییرات جوی.

نخستین مقاله، نوشته کژال بردواج، «موافقت‌نامه در مورد جنبه‌های مرتبط با تجارت حقوق مالکیت فکری» (TRIPS Agreement) در رژیم تجارت جهانی فعلی را بررسی می‌کند که ارزش بالاتری به حقوق مالکیت فکری و سودهای خصوصی می‌دهد تا به حق انسانی بر سلامت. حقوق انحصاری شرکت‌ها به چیزی دامن زده است که همواره بیش از پیش، «آپارتاید واکسنی» یا «امپریالیسم واکسنی» تلقی می‌شود: تقلایی نابرابر، نامنصفانه و شوکه‌کننده برای واکسن‌های کووید-۱۹. کامیلا جانالا در مقاله خود به پرو همچون پایگاهی در نبرد نابرابر جهانی برای تهیه واکسن نگاه می‌کند. فایز و وطن او را، پس از این‌که برخی مواد موافقت‌نامه خرید واکسن را نپذیرفت، در انتهای فهرست عرضه واکسن قرار داد، با وجود این‌که پرو یکی از بالاترین نرخ‌های ابتلا به کووید-۱۹ و مرگ ناشی از آن را در آمریکای لاتین داشت.

پاندمی و رکود جهانی ناشی از آن کشورها را به سوی دام

< اولویت مردم بر سود: شش‌پور هشدار کووید-۱۹

کژال بردواج، وکیل، دهلی نو، هند

در سال ۲۰۰۱، سازمان تجارت جهانی (WTO) با تأثیر الزامات مالکیت فکری (IP) – که در موافقت‌نامه چندجانبه سازمان با عنوان «موافقت‌نامه در مورد جنبه‌های مرتبط با تجارت حقوق مالکیت فکری» (موافقت‌نامه تریپس) (TRIPS Agreement) تصریح شده بود – بر تلاش‌های جهانی در مواجهه با همه‌گیری اچ.آی.وی روبرو شد. در آن زمان، شرکت‌های دارویی چندملیتی از رییس‌جمهور وقت آفریقای جنوبی، نلسون ماندلا، در رابطه با مواد قانونی‌ای شکایت کردند که اجازه واردات داروهای ژنریک و ارزان‌قیمت اچ.آی.وی را می‌داد؛ این شرکت‌ها، در مقام مالکان حق امتیاز داروها، ده‌ها هزار دلار فروش حق امتیاز طلب می‌کردند، در حالی که داروهای ژنریک اچ.آی.وی روزی یک دلار هزینه داشتند. شرکت‌ها اتهام زدند که اقدامات آفریقای جنوبی ناقض موافقت‌نامه تریپس است. در نتیجه خشم جهانی علیه شرکت‌های دارویی به خاطر به جریان انداختن پرونده، همه اعضای سازمان تجارت جهانی «اعلامیه دوحه درباره تریپس و سلامت عمومی» را پذیرفتند. این اعلامیه تصریح می‌کرد که کشورها حق داشتند موافقت‌نامه تریپس را طوی تفسیر کنند که پشتیبان حق آن‌ها بر حفاظت از سلامت عمومی و تضمین دسترسی همگان به دارو باشد.

< کووید-۱۹ و موانع تریپس

بیست سال بعد، پاندمی دیگری، یعنی کووید-۱۹، دو سوم اعضای سازمان تجارت جهانی را بر آن داشت که خواستار تعلیق الزامات مالکیت فکری ذیل موافقت‌نامه تریپس شوند. انعطاف‌پذیری‌های این موافقت‌نامه که اعلامیه دوحه بر آن دست گذاشته بود – پروانه‌های الزامی، واردات موازی، یا استانداردهای سخت‌گیرانه ثبت حق امتیاز – به کشورها کمک کرده بود که به درمان‌های ارزان‌قیمت اچ.آی.وی، هپاتیت سی، سرطان و بیماری قلبی دسترسی یابند. اما طرح پیشنهادی کنونی از طرف هند و آفریقای جنوبی استدلال می‌کند که بیماری واگیرداری چون کووید-۱۹ با انتقال و جهش‌پذیری سریعی که دارد مستلزم تعلیق کامل موانع مالکیت فکری است تا کشورها و رقبا را آزاد باشند پژوهش، توسعه و تولید هرگونه فناوری سلامت مرتبط با کووید-۱۹ را – بدون تلف کردن وقت در مذاکرات پیچیده اخذ پروانه، بدون ترس از دعاوی نقض مالکیت فکری که چندین میلیون دلار خرج برمی‌دارند و بدون ترس از فشارهای تجاری از طرف کشورهای ثروتمند – پیش ببرند.

طبق انتظار، کشورهای ثروتمند ادعا می‌کنند که مالکیت فکری مانع نمی‌سازد. اما در سالگرد غم‌افزای پاندمی، شواهد خلاف این را نشان می‌دهد. حتی با وجود تمرکز توجه جهانی بر آنچه همواره بیش



«عدالت جهانی همین حالا» و کارزار پیش‌بینی «واکسن مردم» برای برابری جهانی در دسترسی به واکسن در دفتر انجمن صنعت داروسازی بریتانیا، وست‌مینستر، لندن، ۲۰۲۱. امتیاز عکس: [Flickr: Jess Hurd/Global Justice Now](#).

از پیش «آپارتاید واکسنی» در تقای نابر، نامصفانه و شوکه‌کننده برای واکسن‌های کووید-۱۹ تلقی می‌شود، از همان ابتدا، این بی‌انصافی مبنای دسترسی به ماسک، تست‌های تشخیص کرونا، تجهیزات و درمان بوده است.

برای مخاطبان عام‌تر، احتمالاً درک میزان دامنه و قدرت حفاظت از مالکیت فکری وقتی حاصل شد که خبر آمد پژوهشگران ایتالیایی‌ای که روی چاپ سه‌بعدی سرپوش‌های دستگاه تهیه کار می‌کردند ممکن است با دعوی حقوقی صاحبان حق مالکیت فکری روبرو شوند. یک سناتور آمریکایی از ۳M، شرکتی که صاحب صدها حق امتیاز برای طراحی ماسک است و با خشونت این حق را اعمال می‌کند، خواست که از حقوق امتیازش بگذرد تا عرضه افزایش یابد. تهدیدهای اقدام قانونی شرکت دارویی روکه (Roche) را واداشت تا دست‌ورساخت تست‌های کووید-۱۹ را در هلند علنی کند. قیمت ۱۹٫۸۰ دلاری شرکت سفید (Cepheid) برای تست‌های ۴۵ دقیقه‌ای کووید-۱۹ می‌توانست تا پنج دلار هم پایین بیاید. گروه‌های جامعه مدنی این مسئله را محکوم کردند. شرکت ام‌اس‌ان گلیاد (US MNC Gilead) داروی ضدویروس رم‌دیسیور (Remdesivir) را به قیمت ۲۳۴۰ دلار می‌فروشد. مجموعه پروانه‌داران آن که شمار محدودی از کشورهای در حال توسعه را تأمین می‌کنند ۳۲۰ دلار می‌گیرند. اما پژوهشگران در دانشگاه لیورپول تخمین می‌زنند که قیمت‌های تولید انبوه می‌توان تا شش دلار هم پایین بیاید.

در حالی که کشورهای ثروتمند هر ثانیه یک نفر را واکسینه می‌کنند، بخش اعظم فقیرترین کشورها هنوز حتی یک دوز هم تزریق نکرده‌اند. ظرفیت قابل توجهی برای تولید واکسن در جنوب جهانی وجود دارد اما میدان مین حفاظت از مالکیت فکری — از جمله حق امتیاز، رازهای تجاری و انحصار داده‌ها — سد راه می‌شوند. داده‌های «اداره حق امتیاز اروپا» نشان می‌دهد صدها حق امتیاز در رابطه با واکسن‌های ویروس کرونا ثبت شده است. مطالعات حاکی از آن است که حقوق امتیاز واکسن معمولاً بسیار گسترده‌اند، به نحوی که مواد اولیه، فناوری‌های مربوط به فرایند، گروه‌های سنی و برنامه تزریق دوزها را پوشش می‌دهد. حفاظت از رازهای تجاری به تولیدکنندگان واکسن اجازه می‌دهد از دانش ضمنی خود محافظت کند — دانشی که در غیر این صورت می‌توانست به دیگر تولیدکنندگان کمک کند سریع‌تر سطح تولید را بالا ببرند، در حالی که انحصار داده‌ها و بازار، احتمالاً، موانع بیش‌تری در راه ثبت‌شان ایجاد می‌کند.

< تعمیق شکاف درمانی شمال و جنوب

واکسن آسترازنکای آکسفورد، بر اساس تعهد اولیه دانشگاه آکسفورد به پروانه غیرانحصاری مالکیت فکری بر فناوری‌های کووید-۱۹ خود، باید برای تولید انبوه در دسترس قرار می‌گرفت. در عوض، معامله انحصاری با شرکت آسترازنکا بسته شد و آسترازنکا نیز وارد عقد پروانه‌های محرمانه با برخی تولیدکنندگان شد. ظرفیت تولید به‌وضوح ناکافی است و دوزهایی از هند به طور قطره‌چکانی به برخی کشورهای در حال توسعه وارد شد. وعده قیمت‌گذاری ناسودبر نیز محقق شد و گزارش شده است که کشورهای فقیرتر برای هر دوز سه تا هشت دلار پول می‌دهند.

نکته جالب این که کشورهای ثروتمند مثل فرانسه، آلمان و کانادا از نخستین کشورهایی بودند که اقداماتی قانونی برای تسهیل صدور

پروانه‌های الزامی کووید-۱۹ را اتخاذ کردند. اسرائیل پروانه‌های الزامی برای داروهای ضدویروس لاپیناویر / ریتوناویر صادر کرد. مجارستان و روسیه پروانه‌های الزامی برای رم‌دیسیور صادر کردند. اقدامات حکومتی برای حذف موانع مالکیت فکری اغلب به تعدیل رفتار سودجویانه شرکت‌ها نسبت به مالکیت فکری انجامید. پروانه الزامی اسرائیل باعث شد که شرکت ابوی (AbbVie) اعلام کند دیگر حق امتیاز خود بر لاپیناویر / ریتوناویر را در سطح جهان اعمال نمی‌کند. گروه‌های بیماران در هند، تایلند و آرژانتین شکایت‌هایی علیه حق امتیاز بر رم‌دیسیور و فلوپیروویر ثبت کردند. یک تولیدکننده کانادایی علناً طالب پروانه برای واکسن جانسون اند جانسون بود و شاید دنبال ثبت پروانه‌ای الزامی بود.

کشورهای ثروتمند میلیون‌ها میلیون پول از منابع مالی عمومی خرج توسعه واکسن‌ها، تست‌ها و درمان‌های کووید-۱۹ کرده‌اند. با این همه، هنوز بهای زیادی می‌پردازند و با اختلال‌هایی در زمینه عرضه مواجهند. آن‌ها به جای استفاده از اقدامات قانونی برای حذف موانع مالکیت فکری، به اشتراک‌گذاری آزادانه دانش عملی و افزایش تولید، به احتکار ذخایر موجود و تحمیل محدودیت‌های صادراتی مشغولند. بدتر این که شرکت‌ها با هیچ الزامی در جهت شفافیت نسبت به ظرفیت‌های تولیدی، قیمت‌ها یا موافقت‌نامه‌هایشان مواجه نیستند. گفته می‌شود که برخی مذاکرات شامل تقاضایی بودند مبنی بر این که کشورها از شرکت‌ها در برابر واکنش‌های منفی پشتیبانی کنند یا این که دارایی‌های حکومتی مثل سفارت‌خانه‌ها را به عنوان وثیقه نزد شرکت‌ها بگذارند. در حالی که شرکت‌ها با امتناع از مشارکت در ذخیره دسترسی به فناوری سازمان بهداشت جهانی یا با از اولویت خارج کردن تأمین واکسن برای تسهیلات کوواکس، که هدفش توزیع منصفانه واکسن‌های کووید-۱۹ بود، سازوکارهای داوطلبانه را از بین برده‌اند، انجمن‌های دارویی در حال تشدید لابی‌گری علیه اقدامات حکومت‌ها و مؤسسات سازمان ملل برای غلبه بر موانع مالکیت فکری هستند. سازمان بهداشت جهانی و مؤسسات سازمان ملل در حمایت از تعلیق تریپس صدایی رسا داشته‌اند. اما دبیرخانه سازمان بهداشت جهانی سرش را محکم زیر برف کرده است و همچنان سرسختانه بر رویکردهای داوطلبانه اصرار دارد. حتی با ریشه‌دار و مستحکم‌تر شدن این مواضع، در پنجم می ۲۰۲۱، پس از ماه‌ها کارزارهای کنشگران برای تعلیق تریپس، نماینده تجاری ایالات متحده اعلامیه‌ای شگفت‌آور در حمایت از تعلیق تریپس صادر، هرچند تعلیقی صرفاً محدود به واکسن‌های کووید-۱۹.

حتی با این که اقدام ایالات متحده، مذاکرات بر سر تعلیق تریپس را به هدف نزدیک‌تر کرد، آنچه مشهود است این است که ما سال گذشته را در انتظار برای این که شرکت‌ها کار درست را انجام دهند هدر دادیم. فراخوان‌ها برای «واکسن مردمی» بلند و بلندتر می‌شود. با ظهور گونه‌های جدید بیماری، کشورهایی مثل کشور من با موج‌های ویرانگر پی‌درپی روبرو می‌شوند، و مرگ و بیماری ماندگار بر اثر کووید-۱۹ فشارش را بر بیماران، خانواده‌ها و نظام‌های سلامت سنگین‌تر می‌کند ما اصلاً زمان نداریم تا برای سردرگمی در هزارتوی مقررات تجاری‌ای هدر دهیم که سود را به مردم اولویت می‌دهند. تعلیق تریپس گام نخست ضروری در فراهم آوردن تمهیدات برای تضمین دسترسی همگانی به تمامی فناوری‌های سلامتی مربوط کووید-۱۹ است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Kajal Bhardwaj <k0b0@yahoo.com>

< واکسن‌های کووید-۱۹:

بروز نابرابری‌های جهانی

کامیلا جیانلا، دانشگاه کاتولیک پاپی، مرکز پژوهش‌های جامعه‌شناسی، اقتصادی، سیاسی و انسان‌شناختی، پرو



پاندمی کووید-۱۹ در سراسر جهان در حال تحمیل اثرات ویرانگر اقتصادی و اجتماعی است. با این حال، پیام خطرناکی که از این بحران جهانی بیرون آمده این است که ما در همه‌جا با بحران واحدی روبرویم (همه در یک کشتی نشسته‌ایم)، گویی مواجهه با قرنطینه در برگن نروژ و درلیمای پرو یکسان بوده است؛ یا مواجهه با قرنطینه در محله‌های ثروتمند لیما مشابه است با الزامات مقابله با معضلات بزرگی که قرنطینه برای خانواده‌های ساکن در حلبی‌آبادهای همان شهر به بار آورده است.

توزیع واکسن از همان الگوی نابرابری پیروی می‌کند که نابرابری‌های جهانی پیش از پاندمی پیروی می‌کردند.

امتیاز عکس: FrankyDeMeyer / [Getty Images/iStockphoto](#)

دسترسی به واکسن تأخیر ایجاد می‌کنند و دست آخر در افزایش مرگ‌ومیر و پیدایش (و شیوع) گونه‌های جدید ویروس دست دارند.

یک نمونه، پرو و مذاکرات شکست‌خورده‌اش با فایزر است. پرو یکی از کشورهایی است که بالاترین میزان ابتلا به کووید-۱۹ و مرگ‌ومیر ناشی از آن را در آمریکای لاتین و حوزه کاراییب و همچنین در جهان داشته است. در ژانویه ۲۰۲۱، زمانی که کشور داشت شروع موج دوم را تجربه می‌کرد، نظام سلامت از پیش فروپاشیده بود. در سال ۲۰۲۰، دولت پرو مذاکراتی را با فایزر آغاز کرده بود اما از پذیرفتن برخی از شروط وضع‌شده از سوی این شرکت در رابطه با عدم مسئولیت‌پذیری سر باز زده بود. در نتیجه، فایزر پرو را به رغم اثرات مرگبار کووید-۱۹ در کشور در انتهای فهرست قرار داد. همین‌طور در مورد آفریقای جنوبی و قیمت واکسن‌ها، این کار با مصونیت قانونی کامل انجام شد؛ تولیدکنندگان واکسن قوانین را وضع می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که در بحبوحه وضع اضطراری جهانی چه کسی و به چه قیمت دسترسی پیدا کند.

< دسترسی به واکسن و حق بر سلامت

دسترسی به داروهایی مانند واکسن یکی از عناصر بنیادین تحقق حق همگان بر بالاترین استانداردهای دست‌یافتنی سلامت جسمی و روانی است. نوآوری‌های پزشکی و دسترسی به این نوآوری‌ها یکی از عناصر مهم دسترسی به داروهاست، و در نتیجه قوانین و مقررات حاکم بر دسترسی به نوآوری دارویی عناصر محوری سیاست‌های ملی سلامتند. پاندمی کووید-۱۹ از فقدان رهبری جهانی و از ضعف کشورها در وضع شروطی برای تولیدکنندگان کالاهای باارزش و همچنین از محدودیت‌های تمهیدات کنونی نوآوری دارویی پرده برداشته است. روشن است که تخصیص بودجه‌های عمومی به شرکت‌های خصوصی دسترسی جهانی به داروها را آن‌طور که باید و شاید تضمین نمی‌کند. ■

نامه‌ایتان را به این نشانی بفرستید:

Camila Gianella <gianella.c@pucc.edu.pe>

این تصویر یکدست‌ساز، به‌رغم برخی درخواست‌ها مبنی بر تضمین دسترسی برابر در سراسر کشورها، به توزیع نابرابر واکسن‌های کووید-۱۹ مجال داده است. واقعیت این است که کشورهای ثروتمند در این مسابقه پیروز شدند: آنها اولین کشورهایی بودند که توانایی خرید واکسن و در نتیجه آغاز واکسیناسیون مردم خود را داشتند. اگرچه حقیقت دارد که که برخی از کشورهای ثروتمند، مانند نروژ، متعهد به سهم‌کردن کشورهای فقیر در دوزهای واکسن شده‌اند، اما تا ژانویه ۲۰۲۱، ثروت یک کشور تعیین‌کننده دسترسی آن به واکسن بود.

< رژیم خصوصی‌شده نوآوری دارویی

وضعیتی که از نظر دسترسی به واکسن در سراسر جهان با آن روبرویم (فقط) نتیجه خساست چند کشور خاص نیست، بلکه نشان‌دهنده رژیم مسئله‌ساز نوآوری دارویی در جهان است. کشورهای ثروتمند برای طراحی و ساخت واکسن بودجه‌های عمومی اختصاص داده‌اند. حتی در مورد فایزر، که سهم‌بودن پول عمومی در طراحی و ساخت واکسن‌هایش را انکار کرده است، گزارش‌ها نشان می‌دهد که شرکت‌های شریکش، که در طراحی و ساخت واکسن همکاری کرده‌اند، بودجه‌های عمومی دریافت کرده‌اند. مشارکت کشورهای ثروتمند در طراحی و ساخت واکسن‌ها به آنها امکان درخواست «قیمت‌های بهتر» را می‌دهد اما نافی حق شرکت‌های خصوصی برای سود بردن از واکسن‌ها نیست. در نتیجه، طبق قانون فعلی و به‌رغم نیاز فوری به واکسیناسیون جمعیت آفریقای جنوبی برای متوقف‌کردن شیوع بیماری و گونه‌های جدید آن، این کشور ناچار شده است تقریباً ۲/۵ برابر بیشتر از کشورهای اروپایی برای دوزهای واکسن کووید-۱۹ آکسفورد-آسترازنکای پرداخت کند.

مشارکت بودجه‌های عمومی مانع از آن نشد که تولیدکنندگان خصوصی واکسن شروط محرمانگی اطلاعات را و همین‌طور اصلاحات قانونی را مطالبه نکنند. این اصلاحات قانونی در جهت محافظت از تولیدکنندگان در برابر دادخواهی‌ها در صورتی است که واکسن‌های کووید-۱۹ آنها موجب عوارض جانبی پیش‌بینی‌نشده شود. نیاز به واکسن و فقدان رهبری جهانی برای اعمال حداقل شروط بر تجارت واکسن‌های کووید-۱۹ به تولیدکنندگان واکسن قدرت عظیمی داده است. آنها مذاکرات با کشورهای نیازمند به واکسن را به تأخیر می‌اندازند یا راهش را سد می‌کنند، از این رو در

< استمرار شکاف‌ها

بین اعتباردهندگان و بدهکاران

کریستینا لاسکاریدیس، دانشگاه آزاد بریتانیا

طرح از آریو



یک جنبه از این امر به نظام پولی و مالی بین‌المللی برمی‌گردد. همان‌طور که کینز فرض می‌کرد و بعدها پسا-کینزی‌های بسیاری فرض کردند، ترجیح نقدینگی نشانگر سلسله‌مراتبی در دارایی‌های مالی است که بیش از همه در دوره‌های عدم قطعیت و بی‌ثباتی در اقتصاد بین‌المللی هویدا می‌شود. هشدارهای دام‌های بدهکاری پیش رو تا آستانه پاندمی در حال افزایش بود. سال‌ها سیاست پولی بی‌بندوبار در ایالات متحده، زاده واکنش به بحرانی در شمال جهانی، همراه با اقدامات شرکت‌های مالی منجر به رشدی شدید در نقدینگی جهانی و عواقب بعدی آن برای بحران بدهی کنونی شد. این امر به جستجوی جهانی برای بازدهی مالی در میان جهان در حال توسعه منجر شد؛ این نیز به نوبه خود چشم‌اندازی متغیر از اعتباردهندگان را برای کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط، با دسترسی و هزینه به‌شدت نابرابر تأمین مالی برای این کشورها، ایجاد کرد. این وضعیت آسیب‌پذیری ساختاری‌ای در برابر «ریسک بازار» پدید آورد و توانایی یک کشور به تأمین مالی و تأمین مالی مجدد خودش به‌شدت به عواملی فراسوی کنترل خودش وابسته شد و بر نگرانی قدیمی نسبت به نوسان مبادله خارجی ناشی از وابستگی کالایی افزود.

مشکلات بازپرداخت بدهی از قیود توسعه‌ای و ساختارهای جهانی تولید نتیجه می‌شود؛ قیودی که خودشان بیش‌تر محصول گذشته‌های استعماری‌اند تا تبیین‌های اغلب رایج حول سوءمدیریت داخلی مالیه عمومی. جنبه دیگر این امر به شکست‌های نهادی ریشه‌دار در زمینه نحوه مقابله با بحران‌های بدهی برمی‌گردد. وقتی مشکلات بازپرداخت بدهی پیش می‌آید، کشورها با ملغمه‌ای از انجمن‌های اعتباردهندگان، محیط‌های حقوقی مجزا، طرد از بازارهای

کشورهای ثروتمند از طریق محرک‌های اقتصادی و هزینه‌هایی که از طریق وام تأمین مالی شده است با رکود اقتصادی مبارزه می‌کنند، در حالی که کشورهای کم‌درآمد یا با درآمد متوسط در جنوب جهانی در یک دام بدهکاری که هر دم آشکارتر می‌شود گرفتار شده‌اند. میراث‌های استعمار و جغرافیاهای گذشته بدهی دولتی در جنوب جهانی در زمانه کووید تحکیم شده‌اند، در حالی که رویکردهای ریشه‌دار و قدیمی به وام‌دهی بین‌المللی منافع اعتباردهندگان را ترویج می‌کند و نه تخفیف بدهی.

< نابرابری شمال و جنوب و مالیه بدهی جهانی

دیوید گریبر از جمله کسانی بود که فاش کرد که بدهی چگونه در حفاظت از روابط تاریخی وابستگی و روابط قدرت نابرابر مؤثر عمل می‌کند. او استدلال می‌کرد که روابط خشونت‌آمیز که بارها و بارها به زبان بدهی صورت‌بندی شده‌اند این اثر فوری را داشته‌اند که موضع شخص ضعیف‌تر را موضع غلط نمایش دهند. وام‌های بین‌المللی بخشی از پروژه‌های استعماری بوده‌اند و دشواری‌های بازپرداخت وام منجر به مناقشه‌هایی میان اعتباردهندگان و بدهکاران شده که به سازوکارهای نظارتی خارجی مستقیم و مداخله نظامی انجامیده است، اما این نیز کم رخ نداده که بدهکاران موفق شوند پرداخت‌ها را تعلیق کنند و مانع از جمع‌آوری بدهی شوند. همین تازگی، نابرابری‌های جهانی در حوزه بدهی بین‌المللی از منظر استعمار نو و مالی‌سازی بررسی شده‌اند. مالی‌سازی فرودست سرشت‌نشان روابط بدهی نابرابر است با قیود ساختاری‌ای در برابر توسعه که از موضع فرودست در برابر مرکز ناشی می‌شود.

چارچوب مشترکی که در نوامبر ۲۰۲۰ برای مقابله با تجدید ساختار ایجاد شد بازتاب‌کننده این شکست‌های نهادی شناخته شده است.

< معماری جهت‌دار معماری بدهی بین‌المللی

پاندمی باعث آشکار شدن ناتوانی سال‌ها شناخته شده معماری موجود نظام بدهی بین‌المللی شده است؛ ناتوانی در مدیریت تمامیت جهان اعتباردهندگان، جلوگیری از مشکلات کنش جمعی، تضمین برابری بین اعتباردهندگان، و مهم‌تر از همه، تضمین این که با دشواری‌های بازپرداخت بدهی برخوردی سریع، شفاف، مستقل و فراگیر می‌شود به نحوی که آثار آن بر جمعیت‌های ساکن در کشورهای گرفتار بحران بدهی به حداقل برسد. یادآوری این نکته اهمیت دارد که رویکرد موجود نتیجه اقدامات مصرانه اعتباردهندگان برای مدیریت بحران بدهی‌ها را بر اساس منافع خودشان است و در این زمینه مکرراً از پیشنهادها و اقدامات برای مقابله با این بحران به شیوه توصیه شده کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط امتناع می‌ورزیدند. عنصر مرکزی این نظام برنامه‌های ریاضتی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که مکرر به آثاری منفی بر حقوق بشر می‌انجامد و متکی بر فرایندی برای تأیید وام هستند که بر بدهی‌ها برچسب «پایدار» می‌زند و به این ترتیب، فشارهای بدهی را تشدید می‌کند، مقیاس واقعی مشکل را دست کم می‌گیرد و امدادها و تخفیف‌های ضروری را از میان می‌برد. در تمام این مدت، با نواختن زنگ‌های مشوق اقتصادی مستمر در برخی کشورهای پردرآمد، واکنش به مشکلات بدهی جهانی بر این فرض مبتنی است که رشد به سطوح پیشاپاندمی بازمی‌گردد و کشورها پس از مخارج انتقالی مربوط به کسری بودجه، با کنارگذاشتن سرمایه‌گذاری و هزینه‌های اجتماعی ضروری، با هدف کاهش مخارج حکومت، نوعی پاندمی ریاضت مالی پیش می‌گیرند.

می‌دانیم که شروط صندوق بین‌المللی پول و ریاضت اقتصادی چشم‌اندازهای رشد را بدتر می‌کند، آثار ویرانگر بر سلامت و نابرابری و فقر دارد، و سابقه‌اش در زمینه بازپرداخت بدهی‌ها خراب است. این سیاست‌ها در عین بازتولید زیرساخت‌های ضعیف شده و کم‌سرمایه‌گذاری شده، همچنین فقدان مشروعیتی را که این نهاد با آن روبرو هستند تحکیم می‌کنند. این واکنش بار دیگر روشن کرده است که فرایندهای نهادی منجر به تحکیم عناصر تاریخی ادغام در اقتصاد بین‌المللی می‌شود. فرایند تأیید وام دردندان روابط قدرت نابرابر میان بدهکاران و اعتباردهندگان است، که سیاست دانش کسی را که تصمیم می‌گیرد کدام وام را می‌توان پرداخت و کدام را نه روشن می‌کند. این قدرت نابرابر اعتباردهندگان را قادر می‌کند که به هزینه تجدید ساختار بدهی در برابر هزینه شکست در تجدید ساختار بدهی اولویت دهند تا وضعیت بدهکاران وخیم و وخیم‌تر شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Christina Laskaridis <christina.laskaridis@open.ac.uk>

سرمایه و ریسک دعوی حقوقی اعتباردهنده روبرو می‌شوند، و در عین حال مجبور می‌شوند برنامه‌های توسعه‌ای خود را کنار بگذارند. این امر اغلب در کنار برنامه‌های انقباضی صندوق بین‌المللی پول رخ می‌دهد؛ برنامه‌هایی که از ارائه راهکارهای منصفانه و پایدار برای مشکلات بدهی ناتوانند و به این ترتیب به تضعیف توانایی دولت در حفاظت از جمعیت‌های آسیب‌پذیر منجر می‌شوند. همان‌طور که در سطح وسیعی پذیرفته شده است، با بحران‌های بدهی به طریقی مقابله می‌شود که «بسیار ناچیز و بسیار دیر» دانسته می‌شود و به کزات از تثبیت دوباره پایداری بدهی ناکام می‌ماند که به قیمت هزینه اجتماعی عظیمی برای کشور بدهکار تمام می‌شود.

< تأثیر کووید-۱۹ بر بدهی

با آغاز پاندمی، نابرابری‌های ریشه‌دار و قدیمی در اقتصاد جهانی آشکار و تشدید شدند. در کنار اختلال‌های تجارت، که محل اتکای کشورها به عنوان منبع مبادله خارجی است، و افول قیمت کالاهای کلیدی در بازارهای مالی، معکوس شدن جریان سرمایه در بهار ۲۰۲۰ به بالاترین سطح خود رسید. این امر به کاهش ارزش پول ملی کشورها انجامید و فشار بازپرداخت بدهی به ارز خارجی را سنگین و سنگین‌تر کرد. عدم دسترسی به پول نقد طی بحران بازتاب ادغام نابرابر و موضع فرو دست در اقتصاد بین‌المللی است و منجر به توانایی نابرابر در واکنش به بحران می‌شود. در حالی که این مسئله در مقیاس‌های مشخصاً متفاوت اقدامات حمایت مالی در بین گروه‌های درآمدی بیش از همه مشهود است، اقدامات اتخاذ شده از سوی بازیگران قدرتمند دسترسی نامتقارن به نقدینگی لازم را تحکیم می‌کند.

فقط برخی از بزرگ‌ترین کشورها به خطوط تبدیل (swap lines) دلاری گسترش یافته‌ای که بانک فدرال رزرو ایالات متحده به راه انداخت دسترسی داشتند، مناسبات منطقه‌ای تأمین مالی عمدتاً غیرفعال بوده است و در نتیجه واکنش سیاستی عمده به مشکلات جهانی بدهی لاجرم از کشورهای گروه بیست (G20) و صندوق بین‌المللی پول آمد. با این همه و با وجود تخمین ۲/۵ تریلیون دلار لازم برای تأمین مالی نامشروط و آزاد از بدهی، همراه با تخمین الغای یک تریلیون دلاری بدهی در میان گروه‌های درآمدی، و تغییر بسیار به تعویق افتاده معماری نظام بدهی، واکنش سیاستی بر افزایش دسترسی به وام‌های گسترده در میان مناطق و گروه‌های درآمدی متکی بوده است، آن هم اغلب به کشورهایی که پیشاپیش با مشکلات بازپرداخت بدهی مواجهند. برخی از این کشورها از پیش مقادیری از عواید عمومی خود را خرج خدمات بدهی کرده بودند که چندین مرتبه بیش‌تر از مبلغی بود که خرج خدمات درمانی می‌کنند. وام‌های صندوق بین‌المللی پول و تعویق موقت خدمات بدهی دوجانبه از طریق «طرح تعلیق خدمات بدهی» (Debt Service Suspension Initiative) — که در آوریل ۲۰۲۰ از سوی گروه بیست ایجاد شد — مشکلات بدهی کنونی را بدتر کرد و پیش‌بینی می‌شود که در چند سال آتی به سیاست‌های ریاضتی بینجامد و در عین حال، به طور غیرمستقیم، اعتباردهندگان خصوصی و چندجانبه غیرمشارکت‌کننده را قادر به دریافت بازپرداخت‌هایشان کند. جنبه داوطلبانه «طرح تعلیق خدمات بدهی» به آن معناست که تخفیف خدمات بدهی اقدامی ناقص و به نفع اعتباردهندگان غیرمشارکت‌کننده است و این که این خدمات با شروطی گران‌بها تر و کم‌تر از آنچه لازم است ارائه می‌شود.

< چالش‌های کاهش

فقر و نابرابری‌ها در آفریقا

لاکستار مباندازی، متخصص برنامه «بازرسان مالیاتی بدون مرز»، و هماهنگ‌کننده بخش آفریقا در «شبکه بخش مالی آفریقای برنامه توسعه سازمان ملل»، آفریقای جنوبی

برای بسیاری از کشورهای آفریقایی، نابرابری اقتصادی – توزیع نابرابر درآمد و فرصت بین گروه‌های متفاوت در جامعه – نگران‌کننده‌ترین موضوع است. حتی کشورهای آفریقایی با بالاترین تولید ناخالص داخلی مثل نیجریه، آفریقای جنوبی، مصر، الجزایر، مراکش و آنگولا، از جمله رکوردداران بالاترین سطوح فقر و نابرابری‌اند.

کشورهای آفریقایی در تلاش برای کاهش نابرابری و سرمایه‌گذاری در رشد و توسعه با دو چالش دیگر نیز مواجهند: جریان‌های مالی غیرقانونی (Illicit Financial Flows) و بحران بدهی‌های فزاینده.

< عقب‌گرد در زمینه فقر و نابرابری

< جریان‌های مالی غیرقانونی

جریان‌های مالی غیرقانونی پول‌هایی هستند که از طرق غیرقانونی و از راه فعالیت‌های تجاری خاصی به دست می‌آیند، منتقل می‌شوند یا استفاده می‌شوند؛ فعالیت‌هایی مثل پنهان کردن صاحبان واقعی شرکت‌ها به کمک شرکت‌های پوششی غیرقانونی، فعالیت‌های مجرمانه سازمان‌یافته مثل شکار غیرقانونی، قاچاق مواد و اسلحه و انسان و دزدی نفتی و معدنی، و رویه‌های فاسدانه‌ای که نقشی کلیدی در تسهیل آن جریان‌های خروجی (outflows) ایفا می‌کنند. شرکت‌های چندملیتی ثروتمند، بهشت‌های مالیاتی و افراد خاص مسئول بخش اعظم جریان‌های مالی غیرقانونی از فقیرترین کشورهای جهان‌اند. در برخی بخش‌های خاص تمرکز بیش‌تری از جریان‌های مالی غیرقانونی وجود دارد، به‌ویژه صنایع استخراجی و معدنی که معمولاً از جیب کشورهای توسعه‌یافته ثروتمند و شرکای تجاری آفریقا سر در می‌آورند. با نگاه به عقب و به دو دهه گذشته، رسوایی‌های مالیاتی بی‌پایان، از جمله رسوایی لوآندا (Luanda Leaks)، رسوایی موریتیوس (Mauritius Leaks)، رسوایی لوکس (Lux Leaks)، رسوایی سوییس (Swiss Leaks) و اسناد پاناما (Panama Papers) و اسناد پارادایس (Paradise Papers)، مسئله جریان‌های مالی غیرقانونی را علنی کرده‌اند و حساسیت عمومی و سیاسی را برای مقابله با آن‌ها بالا برده‌اند.

اطلاعات موجود از «کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه» نشان می‌دهد که آفریقا دارد مبلغی به تخمین ۸۸/۶ میلیارد دلار – معادل ۳/۷ درصد تولید ناخالص داخلی یک سالش – را از طریق جریان‌های مالی غیرقانونی از دست می‌دهد. این جریان‌های خروجی تقریباً به

حتی پیش از این که پاندمی بیماری ویروس کرونا در مارس ۲۰۲۰ جهان را بلرزاند، نابرابری‌های جهانی طبق سنجش اکثر شاخص‌ها، دهه‌ها بود که روندی افزایشی داشتند. همه‌گیری کووید-۱۹ و پیامدهای بی‌سابقه‌اش، تقریباً در همه حوزه‌های زندگی که سراغ داریم، این وجوه چندبعدی نابرابری در نتیجه تفاوت‌های گوناگون راه، از جهت ملیت، سن، جنسیت، نژاد، خاستگاه ملی یا قومی، دین، پایگاه اقتصادی و ابعاد دیگر، فقط تشدید کرده است.

با وجود این که شیوع کووید-۱۹ و نرخ مرگ ناشی از آن هنوز در آفریقا پایین است، این قاره در حال حاضر با این چالش روبروست که از بحران مالی و بدهی شدیدی که در نتیجه همه‌گیری وخیم‌تر شده است کمر راست کند. این بحران، به‌ویژه، در حال نابودی گام‌های پیشین آفریقا در مسیر دستیابی به هفده هدف توسعه پایدار (Sustainable Development Goals) در حوزه‌هایی مثل بهبود خدمات درمانی، دسترسی به غذا و آموزش است. نکته مهم‌تر این که، بحران این اصل پذیرفته‌شده در اهداف توسعه پایدار را – که اعضای عضو سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ اتخاذ کردند – نابود می‌کند که پایان دادن به فقر نیازمند کاهش نابرابری است. در سطح قاره‌ای نیز آمال آفریقا ذیل «دستورکار ۲۰۶۳» – بینش تحول‌خواهانه بلندمدت قاره در جهت پیشبرد توسعه و رشد اقتصادی پایدار و همه‌شمول – به پایان دادن به فقر و نابرابری اولویت می‌دهد. بنابراین، نابرابری پیوندی نزدیک با توسعه و رشد اقتصادی دارد و به یکی از موضوعات عمده سیاست‌گذاری در سطح جهان بدل شده است.

متأسفانه، گزارشی از سازمان ملل پیش‌بینی می‌کند که آفریقای سیاه شاهد بزرگ‌ترین افزایش در فقر مطلق در سال ۲۰۲۰ خواهد بود، همراه با افزایش ۲۶ میلیونی انسان‌هایی که به خاطر پاندمی، زیر خط فقر بین‌المللی زندگی می‌کنند. این رقم آفریقای مادون صحرا را به سطوح فقر در سال ۲۰۱۵ بازمی‌گرداند؛ این یعنی از دست رفتن پیشرفتی پنج‌ساله در آن منطقه. بنابراین، حالا بیش از هر زمان دیگری، برای آفریقا حیاتی است که از طریق ساخت جامعه‌ای پایدار، عادلانه و برابری‌طلب در همه وجوه زندگی، بر بهبود زندگی‌های فقیرترین و به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ترین انسان‌ها تمرکز کند.

«جریان‌های مالی غیرقانونی "جرم بدون قربانی" نیستند، بلکه برای افراد و جامعه مضرند.»

نرخ‌های بالای بیکاری شده است. فضای مالی برای اجرای اقداماتی که می‌توانست به سرمایه‌گذاری بیش‌تر در تورهای ایمنی اجتماعی (social safety nets) بینجامد به خاطر بدهی و مشوق‌های مالیاتی چندگانه اعطاشده به شرکت‌های چندملیتی محدود مانده است.

< لزوم سیاست‌های مالیاتی به نفع فقرا

بسیج منابع داخلی (Domestic resource mobilization) از طریق مالیات‌گیری و سیاست‌های مالیاتی ملی به نفع فقرا می‌تواند نقشی کلیدی در کاهش نابرابری اقتصادی در بسیاری از جوامع آفریقایی و در سطح جهان بازی کند.

مالیات‌گیری نقشی کلیدی دارد و می‌تواند مثلاً با افزایش درآمدی که سپس باید برای تأمین کالاها و خدمات عمومی بسیار ضروری مثل آموزش و خدمات درمانی عمومی خرج شود، بر برابری تأثیر بگذارد. مالیات‌های تصاعدی را می‌توان همچون ابزار بازتوزیع درآمد، ثروت و بیشینه‌کردن رفاه اجتماعی و به این ترتیب، کاهش شکاف‌های اقتصادی به کار برد. مالیات‌ها می‌توانند ابزار اجتماعی قدرتمندی باشند که سهمی اساسی در تنظیم انتخاب‌ها و رفتار داشته باشند که این نیز دلالت‌هایی برای نتایج سلامت، برابری جنسیتی و محیط زیست خواهد داشت. مالیات‌ها همچنین ابزاری مهم برای نمایندگی‌کردن و پاسخگو بودن باشند، زیرا اجرای تخصیص بهبودیافته مالیات برای تأمین مالی خدمات عمومی می‌تواند به طور خاص به نفع فقرا باشد.

روشن است که مالیات منبعی ضروری برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای است و می‌تواند نقشی کلیدی در کاهش نابرابری در آفریقا و در سطح جهان ایفا کند. نقش مالیات را نباید تک‌بعدی فهمید؛ مالیات از صرف تأمین مالی واکنش‌های سیاستی و بیرون‌آمدن از همه‌گیری فراتر می‌رود و به ساخت جوامعی عادلانه‌تر و برابری طلب‌تر می‌رسد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

LuckyStar Miyandazi <AzreeStar@gmail.com>

اندازه جریان‌های ورودی (inflows) کمک‌های توسعه‌ای رسمی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی‌ای است که کشورهای آفریقایی دریافت می‌کنند. این ارقام نشان‌دهنده پتانسیل آفریقا برای سرکردن بدون کمک خارجی است، به شرطی که قاردر باشد پولی را که از طریق جریان‌های مالی غیرقانونی از دست می‌دهد بازگرداند تا در توسعه قاره سرمایه‌گذاری کند.

این پولی است که قاره‌ای که از پیش به خاطر کمبود درآمد رنج می‌برد از آن بی‌بهره می‌شود. به این ترتیب، جریان‌های مالی غیرقانونی «جرمی بدون قربانی» نیست، بلکه برای افراد و جامعه زیان‌بار است. این جرم همچنین آثار توسعه‌ای تکان‌دهنده‌ای دارد، چرا که با چاپیدن پول لازم برای بهداشت، آموزش، زیرساخت و دیگر کالاها و خدمات عمومی، نقشی عمده در افزایش میزان نابرابری اجتماعی اقتصادی در آفریقا و در سطح جهان بازی می‌کند.

< بدهی رو به رشد

آفریقا همچنین با بحران مالی قریب‌الوقوع روبروست که نتیجه مشکلات بدهی فزاینده به خاطر استقراض از اعتباردهندگان خارجی دولتی و خصوصی است. با شیوع کووید-۱۹، برخی کشورهای آفریقایی خواستار الغای بدهی و تخفیف بدهی شده‌اند تا کمکی به حالشان باشد برای بیرون‌آمدن از آثار اقتصادی و بهداشتی ویرانگر پاندمی.

با وجود این، مثلاً، برای کشوری محصور در خشکی و غنی از منابع مثل زامبیا که تازه در سال ۲۰۱۱ به موقعیت کشورهای با درآمد متوسط رو به پایین رسیده است، فشار سنگین و پیچیده بدهی خارجی و نکول بازپرداخت بدهی‌هایش در همین اواخر، از سوی برخی شهروندانش به گردن سوءمدیریت نخبگان سیاسی، فساد، فقدان شفافیت و واکنش‌های سیاستی ضعیف - که تنها به تشدید نرخ‌های فقر و نابرابری می‌انجامد - انداخته شده است. در سال ۲۰۲۰، زامبیا نخستین کشور آفریقایی شد که بازپرداخت بدهی ۴۲/۵ میلیون دلاری یوروباند (Eurobond) خود را نکول کرد. زامبیا برای مستمر نگه‌داشتن بازپرداخت بدهی‌هایش به دیگر حکومت‌ها مثل چین، به نهادهای چندجانبه و به اعتباردهندگان خصوصی بین‌المللی، از جمله بازپرداخت‌ها وام‌ها و اوراق قرضه، به زحمت بسیار افتاده است. کووید-۱۹ بحران انسانی و اقتصادی را با درگیرکردن نظام سلامت، در میان بخش‌های دیگر، وخیم‌تر کرده است. پاندمی بر بخش‌های کلیدی اقتصاد مثل معدن، کشاورزی و گردشگری، آثاری مخرب داشته است؛ امری که منجر به از دست رفتن مشاغل و

< فجایع دوقلو در هند دستورکاری ناتمام

ای. ونکات رانایا و ویها اماندی، «جوانان حامی اقدام»، هند

پیامدهای فجایع زیست‌محیطی عمدتاً بر آن‌هایی اثر می‌گذارد که پیشاپیش به طرز نامتناسبی از همه‌گیری آسیب و رنج دیده‌اند. مثلاً، بیمارستان خاص بیماران ویروس کرونا در حیدرآباد هند، بیمارستان عمومی عثمانیه، در سال ۲۰۲۰ به خاطر بارش‌های سنگین دچار سیل‌زدگی شد.



< کنترل رفت‌وآمد برای مهار پاندمی و مهاجرت وارونه

در هند، اجتماعات آسیب‌پذیر مهاجران و به‌ویژه زنان و کودکان باید با گونه‌های متعدد فشار روانی و اقتصادی روبرو می‌شدند. مشهور است که اکثریت زنان در بخش غیررسمی اقتصاد کار می‌کنند؛ وقتی مهاجرت وارونه رخ دهد، شمار بزرگ‌تری از زن‌ها، وقتی به خاطر کنترل رفت‌وآمد از شهرها بازگشتند، دیگر قادر نمی‌بودند هیچ کاری در روستایشان پیدا کنند. این امر بر افسردگی، ناامیدی و عدم قطعیت اقتصادی در میان زنان افزوده است. طی همین دوره، افزایشی صددرصدی در شکایت‌های مربوط به خشونت خانگی گزارش شده است، در حالی که زنان نمی‌توانند از نهادهای اجتماعی کمک اجتماعی بگیرند. تماس محدود با خانواده خونی خود به خاطر دسترسی محدود به تلفن‌های هوشمند و عدم دسترسی به حمایت رسمی در دلهره‌زاينده و رفتارهای معطوف به خودکشی در میان زنان سهم داشته است. شمار بزرگی از دختران نوجوان و زنان جوان با شماره ۱۰۹۸ تماس می‌گرفتند؛ این شماره یک مرکز حمایتی تلفنی برای کودکان است تا از آنان در برابر سوءاستفاده جسمی و ذهنی حفاظت کند. نهادهای خدمات درمانی نمی‌توانستند با مشکلاتی به جز کووید-۱۹ بپردازند و زنان فقیر مجبور بودند به منابع خودشان تکیه کنند و هم برای درمان کووید و هم برای زایمان پول بسیار زیادی خرج‌کنند.

<<

چنان که در هند، هنگام مواجهه مردم با فجایع دوقلوی کووید-۱۹ و سیل اثبات شد، در صورتی که و زمانی که همه‌گیری اوج بگیرد، زندگی اصلاً عادی نخواهد بود و فقدان انسان‌ها، معیشت و دارایی‌ها عظیم خواهد بود. در سال ۲۰۲۰، در میانه کووید-۱۹، هند با خشم طبیعت مواجه شد؛ وقتی که باران‌ها و گردبادهای سنگین در چندین ایالت هند رخ داد و تلف شدن معیشت، محصولات و جان انسان‌ها را در پی داشت. این مسئله آثار وارده بر میلیون‌ها مهاجری که به دنبال کووید-۱۹ به روستاهایشان برگشته بودند و نمی‌توانستند زندگی‌شان بگذرانند، چندبرابر کرد. عملیات امدادی حکومت و سازمان‌های جامعه مدنی برای مقابله با چنین فجایع دوقلوی دهشتناکی ناکافی بود. سرانجام، طبیعت فرش را از زیر پایمان کشید. بی‌شک، کووید-۱۹ فاجعه‌ای در سلامت عمومی و فراخوانی است به سرمایه‌گذاری بیش‌تر در سلامت عمومی. اما همه‌گیری، به طرز بنیادی، بازتاب عدم تعادل بوم‌شناختی است. شواهد برهم‌انباشته نشان می‌دهند که از دست رفتن تنوع زیستی و تجاوزهای انسانی هر دم فزاینده به جهان طبیعی سهمی عظیم در شیوع و گسترش بیماری‌های واگیردار مثل کووید-۱۹ داشته‌اند. فهم بوم‌شناسی و ارزیابی تغییر زیست‌محیطی کلید تشخیص پاندمی‌های بالقوه آینده خواهد بود. کووید-۱۹ همچنین بر ضرورت توجهی عظیم‌تر به علوم زیستی‌ای که زیربنای کشاورزی، سلامت و محیط زیست را می‌سازند صحنه گذاشته است.

سوءتغذیه در میان زنان و کودکان چنان از حد گذشته بود که امدادهای حکومت کافی نبود. تعطیلی مدارس نیز به آن معنا بود که کودکان از غذای میان‌وعدهٔ مدرسه بی‌بهره شده بودند. گرسنگی جزئی خانواده‌ها امری مشهود بود و غیاب کار و شغل به تخلیهٔ پس‌اندازهای ناچیزشان برای بقا می‌انجامید.

< سیل‌ها

حتی در مناطق شهری مثل حیدرآباد، جمعیت آسیب‌پذیر ساکن در زاغه‌ها و سکونت‌گاه‌های کوچک باید خانه‌هایشان را به خاطر ورود سیلاب‌ها ترک می‌کردند. بسیاری از این اجتماعات فقیر شغل و لوازم خانه‌شان را از دست دادند و باید موقت به مکان‌های جدیدی می‌رفتند و انبوهی دهشتناک از فشار جسمی، روانی و اقتصادی را تحمل می‌کردند. سیل‌ها نتیجهٔ برنامه‌ریزی مشکل‌دار بودند؛ ترویج ساخت‌وساز بر کانال‌های فاضلاب و ذخایر آب که ظرفیت حمل محیط شهری را بیش از پیش کاهش می‌داد. افزون بر این، زنجیره‌ای از گردبادها و سیل‌هایی که از ۲۰۱۴ به این سو در هند رخ دادند، نتیجهٔ صدور گازهای انسان‌ساخته، نه فقط در هند بلکه در دیگر بخش‌های جهان، و همچنین فعالیت‌های عمرانی بی‌برنامه در کشور بوده‌اند. برای نمونه، سیل‌های عظیم رودخانهٔ کوسی در ایالت شهری بیهار در آگوست ۲۰۱۴ نتیجهٔ بارش سنگین در نپال – سرچشمهٔ رودخانه – و آزادسازی ۲۸ متر مکعب در آن‌جا بودند. رهاسازی آبگیرهای خاکی کوسی بر ۲۲۵ هزار نفر که جان، محصولات، دام‌ها و املاک خود را از دست دادند اثر گذاشت.

< حکومت‌ها باید اقدام کند

وقت آن فرارسیده که سیاست‌گذاران نسبت به وضعیت تغییر اقلیمی هشیار شوند و دسته‌جمعی با هدف بازیابی زیست‌بوم و محیط زیست همکاری کنند. ما امیدواریم که ایالات متحده در دورهٔ ریاست‌جمهوری بایدن، تعهدی جدید به این امر نشان دهد. در پانزدهمین اجلاس سران گروه بیست در نوامبر ۲۰۲۰، نخست‌وزیر هند خواهان شاخص جهانی جدیدی برای جهان پساکووید شد که تأکیدی نیرومند بر احترام به طبیعت را همراه با روح امانتداری نسبت به «مادرمان زمین» در خود بگنجانند. عنصر دیگر ساخت ذخیرهٔ مهارتی (talent pool) وسیعی است که گسترش فناوری به همهٔ بخش‌های جامعه، و مهم‌تر از آن، «شفافیت در حکمرانی» را تضمین کند. تأسیس «ائتلاف برای زیرساخت‌های منعطف در برابر فاجعه» (Coalition for Disaster Resilient Infrastructure) با عضویت هجده کشور و چهار سازمان بین‌المللی توجهی تاکنون بی‌سابقه را به آسیب زیرساخت‌ها حین فجایع طبیعی مبذول خواهد داشت. به‌ویژه حفظ جان و معاش آدم‌ها در کشورهای فقیرتری که به طرزی بی‌تناسب از فجایع متأثر می‌شوند اهمیت دارد.

سیاست‌های جهانی ممکن است زمان ببرند، اما راه پیشروی در هند باید از گذر بازتعریف مفهوم «خط فقر» و در جهت دستیابی

به یک «شاخص توانمندسازی» باشد. شاخص توانمندسازی شامل تحقق هشت نیاز اساسی بنیادی می‌شود: مراقبت درمانی، سیستم فاضلاب، مسکن، تغذیهٔ پایه، انرژی پاک، آموزش، آب آشامیدنی ایمن و تأمین اجتماعی. بخش شرکتی باید در رسیدن به این نیازهای اساسی به حکومت کمک کند؛ به جای شتافتن به سوی قراردادهای ساخت واکسن، شرکت‌ها باید در جهت توسعهٔ پایدار برای تولید نتایج کیفی بکوشند، به نحوی که دسترسی به واکسن بتواند «حق اول» جمعیت آسیب‌پذیر باشد. از صندوق‌های مسئولیت اجتماعی شرکتی (Corporate Social Responsibility) باید در جهت ارتقای زیرساخت‌های سلامت، دسترسی به واکسن و اتخاذ فعالیت‌های کاهش‌دهنده در هر دو موضوع کووید-۱۹ و تغییر اقلیم استفاده کرد. حکومت هند باید بودجهٔ سلامت خود را از رقم کنونی یک درصد تولید ناخالص داخلی به پنج درصد افزایش دهد تا از پس چالش‌های سلامت در دورهٔ پساکووید-۱۹ برآید. به بیان اعضای زن گروه‌های خودیاری که سازمان ما با آن‌ها کار می‌کند، حکومت باید برای آنان «محیطی ایمن برای زندگی و دسترسی‌ای بهتر به نیازهای اساسی» فراهم کند و «به اقداماتی نامرتبه برای تأمین احتیاج‌های بنیادی فوری آنان دست بزند». ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

E. Venkat Ramnaya <vedvon@yahoo.co.in>

Viha Emandi <viha.emandi@gmail.com>

< اقتصاد زیربنایی

به مثابه کلید نوسازی اجتماعی

جولی فرود، دانشگاه منچستر، بریتانیا، گروه اقتصاد بنیادی

پاندمی کنونی تذکری تند و تیز درباره اهمیت اقتصاد زیربنایی (foundational economy) است - آن کالاها و خدماتی که به طور روزمره مصرف می‌شوند و زندگی ایمن و متمدنانه را ممکن می‌کنند. این کالاها و خدمات زیرساخت‌های لوله‌ای و شبکه کابلی - که خدمات شهری، مخابرات، حمل‌ونقل و منابع غذایی را منتقل می‌کنند - و همچنین خدمات آینده‌نگرانه^۱ مثل سلامت، مراقبت، آموزش و حمایت درآمدی را شامل می‌شوند.^۲ گرایشی وجود دارد که این امور بدیهی انگاشته شود، بر خدمات و کارگرانی که این‌ها را تأمین می‌کنند کم‌تر ارزش داده شود، مگر این‌که اختلالی جدی منجر به نآسودگی یا تهدیدی عمده شود. در دوره کووید-۱۹، شهروندان بسیاری فهمیده‌اند که نظام‌های توزیع غذا در وضعیتی مخاطره‌آمیزند، درست همان‌طور که اختلالی در تأمین برق یا خشکسالی وابستگی‌مان به استمرار تأمین برق یا آب را یادآور می‌شود. پاندمی اصطلاح «کارگران کلیدی» یا «کارگران ضروری» را به ما داده است؛ یعنی کسانی که طی بحران هم «سر کار می‌روند» تا تضمین کنند که زیرساخت‌های روزمره برقرار می‌مانند. هم‌زمان، واضح است که بسیاری از این کارگران مزد بدی می‌گیرند و در وضعیت‌های مخاطره‌آمیزی هستند. آن‌ها همین‌طور در معرض ریسک‌های جدید ناشی از کووید-۱۹ قرار دارند که با کارشان مرتبط است.

فراسوی این تذکر به‌موقع درباره سرشت حیاتی اقتصاد زیربنایی، بحران حاضر بر اهمیت سازماندهی جمعی، تأمین جمعی و در برخی موارد مصرف جمعی را نشان داده است. حتی افراد با درآمدهای بالا هنوز به کیفیت نظام‌های حمل‌ونقل یا مراقبت شدید در بیمارستان‌ها وابسته‌اند؛ درآمد شخصی بالا نمی‌تواند ضامن سیگنال خوب وای‌فای، هوای پاک یا بوستان‌های عمومی باکیفیت باشد. به همین سان، امنیت فردی ما به کیفیت و گستره خدمات مراقبت درمانی در سراسر جهان در طول همه‌گیری بستگی دارد. همه این‌ها بر محدودیت‌های سنجه‌های استاندارد پیشرفت اقتصادی (مثل سرانه تولید ناخالص داخلی) صحنه می‌گذارند؛ سنجه‌هایی که ناتوانند از درک طیف انواع مختلف ارزش‌هایی که در یک زندگی خوب نقش دارند و اغلب به آن‌هایی که کارهای ضروری را انجام می‌دهند پاداش کافی نمی‌دهند.



طی بحران کرونا، اغلب از به اصطلاح «کارگران ضروری» قدردانی شد، در حالی که واضح است که اکثر آنان مزد بسیار ناچیزی می‌گیرند و در موقعیت‌های مخاطره‌آمیزی کار می‌کنند و همچنین به خاطر کووید-۱۹ در معرض ریسک‌های جدید مرتبط با کار قرار دارند.
 امتیاز عکس: [Flickr/Creative Commons](https://www.flickr.com/photos/creativecommons/)

< نوسازی نظام تأمین و زیرساخت‌ها

و جایگزین کردن وسایل نقلیه شخصی با مسافرت فعال و حمل‌ونقل عمومی را شامل شود.

< نقشی روشن برای دولت

در این فرایندهای نوسازی، دولت نقشی روشن دارد. مسئله تنها این نیست که بسیاری از خدمات زیربنایی را تا حدی دولت تأمین می‌کند یا منابع مالی‌اش را فراهم می‌کند، بلکه شهروندی اجتماعی که از خلال دسترسی به این زیرساخت‌های زندگی روزمره ممکن شده است، نیازمند دولتی پاسخگو و مسئولیت‌پذیر است. بسیاری از زیرساخت‌های زیربنایی اولیه مثل سیستم‌های آب و فاضلاب، شبکه‌های برق یا بیمارستان‌های دولتی از طریق برنامه‌ریزی و مهندسی از بالا به پایین ارائه شده‌اند. نوسازی و تأمین زیرساخت‌های جدید به ایجاد نقشی به مراتب قدرتمندتر برای مشارکت شهروندان نیز نیاز دارد، به‌ویژه در جایی که بده‌بستان‌هایی (مثل مقابله با تغییرات اقلیمی یا پرداختن به بودجه‌ها) وجود دارد یا جایی که متخصصان در اجتماعات و سازمان‌های محلی از پیش می‌فهمند چگونه پیامدهای اجتماعی، مثلاً در سلامت عمومی، را بهبود بخشند.

نوسازی اقتصاد زیربنایی همچنین به عنوان پیش‌شرطی برای دیگر سیاست‌های مروج درآمد پایه همگانی یا خدمات پایه همگانی اهمیت دارد. صرف پرداخت پول نقد به شهروندان ضامن رفاه نیست، زیرا کیفیت زندگی بسته به دسترسی به خدماتی است که به طور جمعی تأمین شده‌اند، مثل مراقبت درمانی، پهنای باند، مسکن اجتماعی، حمل‌ونقل عمومی یکپارچه و ارزان و فضای سبز. اگر قرار است میراثی معنادار از پاندمی برجای بماند، این میراث باید شامل نوسازی اقتصاد زیربنایی شود، نوسازی‌ای که قابلیت زندگی کنونی را به نحوی ارتقا بخشد که به لحاظ اجتماعی و بوم‌شناختی پایدار باشد. ■

نامه‌هایتان را به این آدرس بفرستید:

Julie Froud <julie.froud@manchester.ac.uk>

۱. اصطلاح providential در اینجا به معنای آینده‌نگرانه و مال‌اندیشانه به کار رفته است؛ یعنی تأمین برای نیازهای آتی. این اصطلاح پژوهاک جوامع آینده‌نگر (providential societies) است که تأسیس شدند تا به آدم‌ها فرصت پس‌انداز برای پرداخت هزینه‌های بیماری و غیره در آینده را بدهند. این اصطلاح خدمات عمومی و رفاهی را پوشش می‌دهد.

۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

<https://foundationaleconomy.com/introduction/>

۳. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

<https://foundationaleconomycom.files.wordpress.com/2021/01/fe-wp8-meeting-social-needs-on-a-damaged-planet.pdf>

۴. مثلاً، مؤسسه استکهلم تخمین زده است که ۵۹ درصد ردپای بوم‌شناختی در ولز را می‌توان به مصرف غذا (۲۸ درصد)، مسکن (۲۰ درصد) و حمل‌ونقل (۱۱ درصد) نسبت داد.

بازشناسی اهمیت این خدمات مادی و آینده‌نگرانه مستلزم تفکری روشن راجع به فرصت‌هایی است که لحظه کنونی به دست داده است. به طور خلاصه، چالشی دوگانه بر سر راه تضمین رفاه بهبودیافته نسل‌های کنونی و آینده از طریق تمرکز سیاستی و سیاسی بر اقتصاد بنیادی وجود دارد. در بسیاری از کشورها، حتی پیش از شیوع ناگهانی کووید-۱۹، معایب تأمین خدمات بنیادی از خلال ترکیب‌های متنوعی از سرمایه‌گذاری نابسند (underinvestment)، خصوصی‌سازی، بازاری‌سازی و مالی‌سازی آشکار شده بود. زیرساختی که به معنای واقعی کلمه در حال از هم پاشیدن است، خدمات مراقبتی در جوامع رو به سالخوردگی به اندازه کافی تأمین مالی نمی‌شود، «برهوت‌های غذایی» که در آن شهروندان نمی‌توانند دسترسی آسانی به غذای تازه خوش‌کیفیت داشته باشند؛ همه این‌ها مثال‌هایی هستند از شکست تأمین زیربنایی، مواردی اصلاح‌شان رفاه شهروندان را ارتقا می‌بخشد.

در بسیاری موارد، نوسازی زیربنایی برای رفاه نسل‌های کنونی نیازمند منابع مالی بیش‌تری هم برای تأمین سرمایه و هم برای تأمین مالی درآمد (revenue funding) است. حتی در کشورهای با درآمد بالا مثل آلمان، وخامت وضعیت زیرساخت‌های حمل‌ونقل و آموزش موضوع **مباحثی تند** بوده است. با این‌همه، سرمایه‌گذاری به خودی خود با مشکلاتی که پیامد نحوه سازماندهی و تأمین خدمات نیز هستند مقابله نمی‌کند؛ به بیانی دیگر، نوسازی باید اصلاح الگوهای اغلب کژکارکرد کسب‌وکار را نیز پوشش دهد. مثلاً، یک نظام مراقبتی با تأمین مالی نابسند برای تأمین نیازهای سلامتی و اجتماعی گروه رو به رشدی از افراد سالخورده و آسیب‌پذیر نیازمند منابع بیش‌تری است. با وجود این، اگر تأمین‌کنندگان خدمات مراقبتی تحت مالکیت شرکت‌های سهامی خصوصی یا دیگر شکل‌های مالکیتی استخراجی باشند، شاید منابع اضافه به سمت سودهای بیش‌تر هدایت شوند و نه به سوی استخدام کارگران بیش‌تر یا بهبود خدمات مراقبتی. یا اگر خدمات مراقبتی را بوروکراسی‌های بزرگ با درون‌دادی اندک از طرف دریافت‌کنندگان خدمات مراقبتی سازمان می‌دهند، منابع اضافی باید با اصلاحاتی در جهت محلی کردن تأمین خدمات و بخشیدن صدای بیش‌تری به ذی‌نفعان همراه باشد.

در حین بهبود خدمات برای شهروندان از طریق بازسازی زیرساخت‌ها و خدمات، چالش سیاسی نوسازی زیربنایی شامل مواجهه با بحران‌های اقلیم و طبیعت در جهت انتقال رفاه به نسل‌های آینده نیز می‌شود.^۳ مثلاً، رسیدن به این هدف که انتشار گازهای گلخانه‌ای به طور خالص صفر شود مستلزم سهم‌آفرینی‌های قابل‌ملاحظه فعالیت‌های اقتصاد زیربنایی مثل مسکن‌سازی، حمل‌ونقل و غذا خواهد بود.^۴ از آن‌جایی که این مسائل ضروری‌اند، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای نه از پرهیزکاری و خودداری، بلکه از تغییراتی در تولید و مصرف نتیجه می‌شود؛ تغییراتی که مشوقش مقررات جدید و تغییرات رفتاری جدید باشد. این امر می‌تواند فنون متفاوت ساخت‌وساز و از نو سازگار کردن ساختمان‌های موجود در جهت بهره‌وری بالاتر از انرژی، تغییراتی در ترکیب غذاهای مصرفی

< دولت

و اقتصادهای سازگار با آینده

اندراس نوی و ریچارد بارنتالر، دانشگاه اقتصاد و کسب و کار وین در اتریش

همگان اذعان دارند که اکنون در دورانی عمیقاً آشفته به‌سر می‌بریم. مسئله دیگر این نیست که آیا در قرن بیست و یکم شاهد تغییراتی عمیق خواهیم بود یا خیر، بلکه پرسش از چگونگی وقوع آن است. به گونه‌ای آشوب‌ناک خواهد بود، همان‌طور در تجربهٔ امروزمان با پاندمی دست در گریبانیم؛ یا تحولی خواهد بود که ارادهٔ جمعی آن را رقم خواهد زد. حالت دوم تکیه بر دو پیش‌شرط دارد: بازنگری در اقتصاد و تقویت نهادهای عمومی و دموکراتیک.

< محدودیت‌های تفکرات اقتصادی قرن بیستمی

تفکر لیبرال بازار که از گذشته و در قرن نوزدهم تفکر اقتصادی غالب بوده است، در دهه‌های اخیر، رنسانسی را از سر گذرانیده است. تفکر لیبرال بازار که اغلب با لفظ نئولیبرالیسم مورد انتقاد واقع می‌شود بسیار فراتر از سیاست‌گذاری راست‌گرایانه، به کردار و اندیشهٔ سیاسی نفوذ کرده است. نقاط قوت بازار در افزایش (اکو) بهره‌وری و بهینه‌سازی تخصیص منابع کمیاب به اصلی‌ترین تبدیل شده‌است؛ اصلی که انضباط‌بخش جریان اصلی در اروپا و ایالات متحده است. با این حال، بهینه‌سازی بازارها برای نگه‌داشتن ما درون محدودیت‌های سیاره‌ای کافی نیست — چرا که اولاً رشد سبز (که در غیاب قطع کامل پیوند میان رشد اقتصادی و فشار زیست‌محیطی، در واقع به هیچ عنوان سبز هم نیست) گرایش دارد سودهای حاصل از کارایی را با مصرف مضاعف جبران کند و ثانياً لیبرالیسم بازار روال‌ها، رویه‌ها و عادات ناپایدار مسلط را نادیده می‌انگارد. در این اندیشه باوری تقریباً مقدس هست که بحران اقلیمی را می‌توان از خلال انتخاب‌های فردی مصرف‌کنندگان آگاه و منطقی «حل» کرد. این اولویت‌بخشی به راهکارهای بازار نه تنها دسترسی نابرابر به مصرف را تشدید می‌کند بلکه تهدیدی علیه دموکراسی نیز به حساب می‌آید. در لیبرالیسم بازار، دولت نه ضعیف است و نه محدود به لسه فر (laissez-faire)، بلکه مأموریت مهم آن اجرای قراردادهای حفاظت از حقوق مالکیت خصوصی است. با این حال، در دنیایی که حقوق مالکیت در شرکت‌های تجاری متمرکز شده است، دولت لیبرال بازار ساختارهای قدرت جدید، بسیار نابرابر و غیردموکراتیکی را ایجاد کرده است. شرکت‌های چندملیتی به تصمیم‌گیران و وضع‌کنندگان جهانی قانون بدل شده‌اند که می‌توانند هزینه‌ها را به سمت جامعه و محیط زیست برون‌ی سازند و این برون‌ی‌سازی (externalization) را به ارزش سهامداری خصوصی تبدیل کنند.

پس از جنگ جهانی دوم، هم در کشورهای شمال جهانی و هم

کشورهای در حال توسعه در جنوب جهانی، «اجماعی پساجنگ» مبتنی بر سرمایه‌داری رفاهی ظهور یافت. تأمین زیرساخت یک وظیفه اساسی مسئولین بخش عمومی به شمار می‌آمد: از دسترسی به خدمات سلامت و آموزش گرفته تا اقدامات چشم‌گیر در سپردن امور به شهرداری (municipalization) و ملی‌سازی تأمین انرژی، مسکن و حمل‌ونقل. مجموعه‌ای از ابزارهای کلان‌تر — مداخلات اقتصادی کلان، ایجاد محدودیت‌ها بر دامنهٔ بازارها و اقدامات بازتوزیعی — منجر به ایجاد نهادهای چندگانهٔ اقتصادی شد که پیشرفت در اروپای غربی و آمریکای شمالی و همچنین توسعهٔ ملی در جنوب جهانی را سبب شدند. گرچه این اجماع اقتصادی در اواخر قرن بیستم در فضای دانشگاهی و در حوزهٔ سیاست‌گذاری با شکست جدی روبه‌رو شد، اما پس از بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸ بار دیگر اهمیت یافت. نسخهٔ قرن بیست و یکمی سرمایه‌داری رفاهی بازنمای رویکردی عمل‌گرایانه به تحول اجتماعی-اقلیمی است که در آن مدرن‌سازی اقلیمی ترویج و نقش فعال‌تر دولت در سیاست‌های صنعتی و نوآوری تأیید می‌شود؛ اما بر نقش الزامات رشد و سود و مصرف‌گرایی بر ساختاردهی به خود شیوهٔ تولید و زندگی ما چشم می‌پوشد. در نتیجه، نابرابری همچنان بالا می‌ماند و فاجعهٔ اقلیمی تشدید می‌شود. افزون بر این، اثربخشی «دولت رفاهی و تنظیم‌گر» بومی به موجب اقتصاد بیش از پیش بومی‌زدایی‌شده (de-territorialized economy)، تضعیف گردیده است و این خود موجب شده است شرکت‌های چندملیتی بتوانند از قوانین ملی عدول کرده و بر ثروت خود بیفزایند.

< چارچوبی نو ظهور

نظر به بحران‌های تشدیدشونده، موج سومی از تفکر اقتصادی پدید آمده است. این تفکر اقتصادی نو ظهور از اندیشه‌های مارکس، کینز، برودل، اقتصادهای فمینیستی و «مجمع اقتصاد بنیادی» (Foundational Economy Collective) وام می‌گیرد تا میان این موارد تمایز بگذارد: (۱) بخش‌های زیربنایی اقتصاد مربوط فعالیت‌های روزمره، شامل تأمین محلی نیازهای حیاتی و نیز کار مراقبتی غیردستمزدی؛ (۲) اقتصاد بازار ارزش‌ساز من جمله تأمین محلی نیازهای غیرضروری و فعالیت‌های صادرات‌محور و (۳) اقتصاد رانتی ارزش‌کاه (value-taking). فهم کارل پولانی از اقتصاد به عنوان نظام سامان‌ده معاش بهترین تعبیر برای مواجهه با چالش‌های تحول اجتماعی-اقلیمی است؛ پولانی در این نگاه بر نیاز به توسعه و تقویت اقتصاد زیربنایی (اولویت اول) و همچنین تأمین

«راهبردهای مؤثر تقویت اقتصاد سازگار با آینده مستلزم پیگیری اشکال به هم پیوسته و بومی شده تعیین سرنوشت است؛ این امر به واسطه توانمندسازی طیف متنوعی از فضاها و سیاست گذاری درهم تنیده و در عین حال متناسب، از طریق جهانی زدایی انتخابی اقتصاد صورت می گیرد»

محلی نیازهای غیر ضروری (الویت دوم)، تبدیل اقتصاد بازار صادرات محور و کوچک سازی اقتصاد رانتی تاکید دارد.

در این جا توافق داریم که نهادهای عمومی و نهادهای دولتی دموکراتیک تنها در نظام های اقتصادی ورای سرمایه داری قابلیت شکوفایی دارند. با این حال، چنانچه درون سرمایه داری همواره بخش های غیر سرمایه دارانه وجود داشته است، نهادهای دولتی غیر سرمایه دارانه نیز می توانند درون سرمایه داری حیات داشته باشند؛ چه تعاونی ها باشد یا شرکت های وابسته به شهرداری، یا نظام های پرداخت مستمری عمومی. و همانطور که سرمایه داری بر بخش های زیربنایی اقتصاد استوار است (به ویژه مراقبت و زیرساخت ها)، مشروعیت و اثربخشی سرمایه داری نیز به دست نهادهای دولتی غیر سرمایه داری حفظ می شود. سرمایه داری قائم بر نفی خود است و لذا عاملیت دولتی می تواند مقوم بخش های زیربنایی اقتصاد باشد؛ بخش هایی که امکان بخش یک زندگی متمدانه برای تمامی ساکنان است. به منظور تضمین جهان شمولیت اجتماعی-اقلیمی، می توان دسترسی شمول پذیر به نظام های ارائه خدمت جمعی مقرون به صرفه (مراقبت، سلامت، آموزش، اسکان و حمل و نقل) را با حذف گزینه های ناپایدار (مانند ممنوعیت سفرهای هوایی کوتاه) و هدایت سرمایه ها به سمت فعالیت های اقتصادی پایدار (مثلا از طریق یارانه، سرمایه گذاری مستقیم، مالیات، مجوزهای اجتماعی، برنامه های بازآموزی) ترکیب کرد. برای عبور از نتولیرالیسم و تقویت اشکال دولتی غیر سرمایه دارانه و سبز در درون سرمایه داری، در کوتاه مدت این راهبردی قابل اجرا است.

اگرچه اذعان می داریم که زندگی خوب برای تمام آنچه درون محدودیت های سیاره ای قرار دارد تنها از خلال گذار به حالت های پس سرمایه دارانه تولید و زندگی قابل تحقق است، این رویکرد در خصوص ایجاد تغییرات ضروری به شیوه ای دموکراتیک فاقد راهبرد است. برخی طرفداران این رویکرد مایلند که دولت را کنار گذاشته و در عوض جنبش های آغاز شده از کف جامعه (grassroots) و کنشگری های جامعه مدنی را ارج نهند. آنها به این شکل، جبرگرایی سیاسی و دولت محوری ستیزی لیبرالی بازار را تحکیم می کنند و به طور کلی سیاست گذاری های پس سیاسی جریان اصلی در دهه گذشته را با عاملیت دولت در هم می آمیزند. ولی ازدیاد دولت های اقتدارگرا، حاکی از قدرت بالقوه نهادهای دولتی است. گرچه هیچ یک از آن ها، چه در چین، هند یا برزیل معاصر الگو نیستند، ولی قابلیت های ذاتی دولت در مقام موجودیتی با مرزهای قضایی و با حاکمیت سرزمینی را نشان می دهند: چه دولت شهری باشد یا دولت ملت یا دولت اروپایی. نادیده گرفتن قابلیت های دولت ها در انحصار بر قانون گذاری مشروع دارند ساده اندیشانه و خطرناک است؛ به علاوه و مهم تر از هر چیز، به اسم پروژه ضد هژمونیک بالقوه، ایده های ویتربینی و غیر عملی باقی می ماند.

< نیاز به نهادهای دولتی غیر سرمایه داری

راهبردهای مؤثر تقویت اقتصاد سازگار با آینده مستلزم پیگیری اشکال به هم پیوسته و بومی شده تعیین سرنوشت است؛ این امر به واسطه توانمندسازی طیف متنوعی از فضاها و سیاست گذاری درهم تنیده و در عین حال متناسب، از طریق جهانی زدایی انتخابی اقتصاد صورت می گیرد؛ مانند شهر، منطقه، ملت و فراتر از آن. دولت هایی را که به واسطه نهادهای عمومی و دموکراتیک بر سرزمین حکمرانی دارند، نباید به دولت ملت و یا بروکراسی های متمرکز تقلیل داد. اشکال نوآورانه دولتی می بایست غیر متمرکزتر بشوند و نهادهای میانجی و نیز عرصه های خودگردان و کالایی نشده کار و زندگی را توانمند ساخته و حافظ آنها باشند. اما اقتصاد سیاسی انتقادی بر محدودیت های عاملیت چنین دولت پیشرویی در سرمایه داری تاکید کرده و خاطرنشان ساخته است که دولت در سرمایه داری یک دولت سرمایه دارانه است.

لیکن در بلندمدت، شیوه تولید در نظام سرمایه داری با یک زندگی خوب برای تمامی اجزای ساکن در محدودیت های سیاره ای ناسازگار می ماند. بنابراین، برای عبور از سرمایه داری اشکال جدید دولت باید ورای کارکردشان در بازتولید سرمایه، حول شکوفایی عرصه های کالایی زدایی شده زندگی تکامل یابند. این کار می تواند موجب تحول در روابط دولت و جامعه مدنی باشد؛ رابطه ای که سرمایه گذاری ها و نیز عملیات تأمین زیرساخت در آن اجتماعی تر شده و از اتکا به درآمد بازار کار کاسته می شود. ترویج رفاه به جای افزایش دستمزدها زمان آزاد بیشتری فراهم می آورد که به این ترتیب دسترسی به کالاهای عمومی بر مالکیت کالاهای خصوص ارجح می شود و کاهش هزینه های زندگی (مثلا مسکن و زیرساخت های عمومی ارزان قیمت) نسبت به افزایش قدرت خرید اولویت بیشتری پیدا می کند.

نامه هایان را به این نشانی ها بفرستید:

Andreas Novy <Andreas.novy@wu.ac.at>

Richard Bärnthaler <richard.baernthaler@wu.ac.at>

<کووید-۱۹: صورت‌بندی‌های نوین دولت و اقتصاد

باب جسوپ، دانشگاه لنکستر بریتانیا

ضعیف ممکن است، چنان‌که در گفتمان نئولیبرال تعبیر می‌شود، ناشی از استراتژی‌ای در جهت انقیاد مستقیم‌تر و ماندگارتر واحد سیاسی به «الزامات مطلق» «جهانی‌شدن» باشد. این استراتژی «وضعیت بی‌ثبات‌کاری» را به مثابه ابزاری انضباطی در جامعه، برای تحکیم مالی‌سازی زندگی روزمره در جامعه، با افزایش نابرابری در ثروت و قشربندی بیش‌تر درون طبقات، تقویت می‌کند. این استراتژی همچنین به چرخش از دولت‌های رفاه با حقوق شهروندی مشترک به یک رژیم کارمحور اجباری و، به‌ویژه در ایالات متحده، به احتمال زندانی‌شدن شتاب می‌بخشد. نئولیبرالیسم نیروهای بازار را در جایگاه ممتاز می‌نشاند و از قدرت دولتی برای گسترش آن‌ها استفاده می‌کند. در مقابل، کووید-۱۹ دولت را در مقام بازیگری کلیدی، همکاری‌های خصوصی-دولتی و همبستگی نامشروط (کمک متقابل) را در جایگاهی ممتاز می‌نشاند و جامعه مراقبت‌گر (caring society) را احیا می‌کند.

بریتانیا یک رژیم سیاسی نئولیبرال است که از جهت مجموعه نهادهای دولتی و خصوصی به لحاظ سازمانی چندپاره، نامتمرکز و با هماهنگی ضعیفش، آمادگی پایینی برای پاندمی داشت. حکومت نیز حواسش به الزامات اجرای برگزیت پرت بود و نخست‌وزیر جدید سرگرم گرم امتیازاتش نزد افکار عمومی بود. با این‌همه، نظام سلامت بریتانیا هم برای پاندمی آمادگی پایینی داشت. مخارج سرانه مراقبت درمانی به نرخ صعودی با میانگین ۲/۱ درصد از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۸ کاهش یافت؛ رقمی که با رشد نیازهای درمانی هماهنگ نبود. چهل‌هزار پرستار، ۲۵۰۰ پزشک عمومی و نه هزار دکتر بیمارستان بیش‌تر لازم است و از نظر تجهیزات مراقبتی آی.سی.یو نیز کمبود وجود دارد.

حکومت‌های پیشین استراتژی‌ای برای پاندمی آماده کرده بودند که برنامه‌ای تکنوکراتیک بود که شرایط ضعیف زیرساخت‌های مراقبت بهداشتی و اجتماعی - از جمله دستگاه‌های تهویه و تجهیزات حفاظتی شخصی - و نیز وضعیت بی‌ثبات‌کاری کارگران

اهمیت پاندمی کووید-۱۹ همچنان در حال هویدا شدن است. تا زمانی‌که ویروس کنترل، اگر نه نابود، شود ما به طور کامل نخواهیم دانست که کدام واکنش‌ها خوب عمل کرده‌اند. اما پیشاپیش روشن است که برخی کشورها در کنترل موارد ابتلا و کاهش ارقام بسیار بالای مرگ به هر علتی، موفق‌تر عمل کرده‌اند. این نیز روشن است که همه‌گیری منطقی جدید برای مداخله دولت در جهت کمک متقابل و همچنین حمایت از کسب‌وکار خصوصی پدید آورده است. این مقاله به این جنبه از پاندمی می‌پردازد.

پاندمی را می‌توان بحرانی جهانی تلقی کرد. بحران‌ها معمولاً دیدگاه‌های پذیرفته‌شده در باب جهان و نحوه «ادامه‌دادن» در آن را دچار چالش می‌کنند و به این ترتیب، پارادایم‌های نظری و سیاستی و همچنین روتین‌های روزمره را به پرسش می‌کشند. هرچند پاندمی‌ها، از زمان‌های دور، تهدیدی بالقوه قلمداد می‌شدند، بحران کووید-۱۹ ابتدا تا اندازه زیادی همچون شوکی برون‌زا و تصادفی که بشریت را تهدید می‌کند تلقی می‌شد. این تلقی در گفتمان‌های زیست‌سیاسی امنیت در جهت حفاظت از جمعیت و در گفتمان‌های مبارز معطوف به تهدیدهای داخلی (مثلاً، ککارگران مهاجر و جمعیت رومها) بازتاب یافت. در مقابل، زمینه بحران پاندمی را می‌توان تا تجاوز کشاورزی سرمایه‌دارانه به جهان طبیعی و خلق شرایطی برای انتقال امراض از حیوانات به انسان‌ها دنبال کرد. انتشار کووید-۱۹ همچنین بازتاب تجارت جهانی و مسافرت بین‌المللی است که گذر از این کشور یا قاره به آن کشور یا قاره رفتن را راحت می‌کنند. با وجود این، وقوع پاندمی ناموزون است: رژیم‌های سیاسی متفاوت آن را متفاوت تعبیر کردند و به امنیت زیست‌سیاسی، دفاع در برابر دشمن درونی یا ثروت بر سلامت اولویت دادند.

< تبیین واکنش ضعیف بریتانیا

این مقاله بر اروپا و آمریکای شمالی تمرکز دارد، جایی که عملکرد

«همه‌گیری دلیل و توجیه جدیدی برای مداخله‌ی دولتی در جهت کمک متقابل و همین‌طور حمایت از کسب‌وکارهای خصوصی ایجاد کرده است»

موفق نبود؛ و بعد از آن، سهل‌گیری‌های بسیار زودهنگام آمد که احیای پاندمی را در پی داشت.

< موفقیت اقدام دولتی قدرتمند

با این‌همه، در حالی که کووید-۱۹ پاندمی جهانی است، در تقابل با دانشمندان، میان واکنش‌های سیاستمداران هماهنگی اندکی وجود دارد. در عوض، راهکارهای ناسیونالیستی در زمینه پاندمی و واکسن در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته شیوع یافته‌اند و تلاش یا پول کمی صرف هماهنگ کردن یک کارزار واکسیناسیون جهانی شده است. این امر به‌ویژه در شمال جهانی مشهود است که انتظار داشت پاندمی بر جنوب جهانی اثر بگذارد. با وجود این و فارغ از این که یک کشور دموکراتیک است یا اقتدارگرا، جزیره است یا قاره‌ای، کنفوسیوسی است یا بودایی، اجتماع‌گراست یا فردگرا، اگر از شرق آسیا، جنوب شرق آسیا یا استرالیا باشد نسبت به دولت‌های اروپایی یا آمریکایی شمالی کووید-۱۹ را بهتر مدیریت کرده است. سیاست‌های کووید-صفر مثل آنچه در نیوزلند، سنگاپور، ویتنام، تایوان و استرالیا اجرا شد - یعنی جاهایی که اقدام دولتی قدرتمند و اقدامات معطوف به سلامت عمومی کارساز بودند - بهتر از سیاست‌های ایمنی گله‌ای هستند که بر مدارا با مرگ، افزایش تدریجی ایمنی و یا سیاست‌های واکسیناسیون گسترده تکیه دارند. می‌توان انتظار داشت که پژوهش‌های پسا کووید-۱۹ واکنش نئولیبرال را نقد و سرمایه‌گذاری خوب در سلامت عمومی و زیرساخت‌های مراقبتی کارآمد با حمایت قوی از اقدام دولتی مؤثر را توصیه خواهند کرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Bob Jessop <b.jessop@lancaster.ac.uk>

و گروه‌های حاشیه‌ای را بازتاب نمی‌داد. سیاست حکومت بریتانیا، «از علم دنباله‌روی می‌کرد» چنان که «گروه مشاوره علمی فوریت‌ها» ارائه کرده بود؛ سیاستی که بازتاب «استراتژی آمادگی در برابر پاندمی آنفولانزا» در سال ۲۰۱۱ بود. علم بر قیاسی گمراه‌کننده با پاندمی آنفولانزا متکی بود و این توقع را بازتاب می‌داد که ویروس منجر به ۲۵۰ هزار مورد مرگ علی‌حده می‌شود و آن هم از طریق رده‌درمانی (triage) قابل مدیریت است (بگذاریم سالمندان بمیرند و مریض‌ها را در آسایشگاه‌ها پخش کنیم). وقتی افکار عمومی این راهکار را رد کرد، حکومت کوشید منحنی ابتلاهای فزاینده را صاف کند تا گسترش ویروس را به تعویق بیندازد و سپس استراتژی‌های ملی تحمیل و برخی اختیاراتش را تفویض کرد. در پی این اقدام، مراتب کنترل رفت‌وآمد اعمال شد که اغلب بسیار ناچیز و بسیار دیر بود. در واقع، سطوح پایین مرخصی با حقوق به خاطر بیماری به آن معنا بود که افراد به لحاظ مالی ناایمن، حتی در صورت ناخوشی، همچنان کار می‌کردند. این امر به سطح بالایی از ابتلا و مرگ منجر شد.

حکومت در ایجاد یک نظام کاربردی تست-ردیابی-جداسازی ناکام ماند و به خاطر دل‌بستگی بیمارگونش به بخش خصوصی، خدمات محلی و مؤسسات ملی را برای ارائه واکنشی منسجم به هم متصل نکرد. هیچ‌گونه پیگیری نظام‌مندی در مورد جداسازی یا قرنطینه کردن اشخاص وجود ندارد، مگر در مورد مسافرانی که از کشورهای مشخص برمی‌گشتند. تست ویروس کرونا در اجتماعات محلی در بریتانیا خارج از ساختارهای متعارف نظام ملی سلامت (NHS) انجام می‌شود، بدون هیچ‌گونه نظارت پزشکی معقولی که در جاهای دیگر دیده می‌شود (مثل آلمان، ایرلند و کره جنوبی). با این‌همه، سیاست واکسیناسیون به‌خوبی از مجرای خدمات بهداشتی مدیریت شده است.

بریتانیا در واکنش به کووید-۱۹ ثروت را بر سلامت اولویت داد و نتیجه معکوس گرفت. در حقیقت، حفاظت از سلامت در زمینه دفاع از اقتصاد هم کارآمدتر است. در ایالات متحده، بریتانیا، سوئد و برزیل، حکومت‌ها نخست از توجه به ماهیت مرگبار کووید-۱۹ و حفاظت از جان انسان‌ها امتناع کردند. حفظ کسب‌وکارها (کسب‌وکارهای بزرگ) همچنان اهمیتی بالاتر داشت. این امر به کنترل دیر هنگام رفت‌وآمد و اقدامات دیر هنگام در جهت جداسازی اجتماعی انجامید و سپس، کنترل «سبک» رفت‌وآمد اجرا شد که در سرکوب ویروس

<لویاتان بازگشته است!

دولت کرونا و جامعه‌شناسی

کلاوس دوره و ولید ابراهیم، دانشگاه فردریش شیلر، ینای آلمان



مرکز تزریق واکسن در ارفوت آلمان. وجه مراقبتی «دولت کرونا» یا اقدامی ضروری در جهت بازایی اقتصادی؟

امتیاز عکس: ولید ابراهیم.

< ارزیابی دولت کرونا

ارزیابی این دولت چگونه باید باشد؟ نظریه‌پردازان سیستمی برافروخته‌اند، چراکه احتمال مداخله مؤثر بازیگر دولتی در هر زیرسیستم اجتماعی را کنار گذاشته بوده‌اند. اقتصاددانان کینزی در شفافیت در حال حاضر ابزار انتخابی تحریک اقتصاد، بدهی دولتی است. از سوی دیگر، روزنامه‌نگاران لیبرال در مورد حقوق اساسی نگرانی دارند که «دولت کرونا» با فرامین کنترل رفت‌وآمد و تعطیلی‌های متعدد به حال تعلیق در خواهد آورد. بنابراین این وضعیت جدید را چگونه باید ارزیابی کنیم؟ به عنوان پاسخ اولیه، به این تفسیر می‌پردازیم که شاید مداخله‌گری دولت به‌قابله «سرمایه‌داری با چهره‌ای جدید» تبدیل شود. با این حال، دولت کرونا نایک‌دست است، زیرا به پاندمی و رکود با دو گونه فعالیت اساساً متفاوت دولتی پاسخ می‌دهد که با یکدیگر ارتباط سستی دارند. دولت شرایط کووید-۱۹ را با وضعیت فوق‌العاده مدیریت می‌کند که از یک طرف، در چارچوب قانون اساسی است و از سوی دیگر، با تعلیق موقت حقوق بنیادی، بالاتر از قانون اساسی حکم می‌دهد. تنها عامل

لویاتان بازگشته است! این خلاصه اتفاقاتی است که بر اثر پاندمی کرونا در جای‌جای دنیا در حال وقوع است. توماس هابز در اثر پیشگامانه خود با عنوان لویاتان یا جوهر، صورت و قدرت دولت کلیسایی و مدنی، برای نشان دادن ماهیت متناقض دولت مدرن از قیاس یک هیولای دریایی بهره می‌جوید. در دوران نئولیبرالیسم، به نظر می‌رسید که لویاتان در حال عقب‌نشینی باشد. البته این موضوع هرگز واقعاً حقیقت نداشت، چراکه حتی در شیلی، تنها به دست یک دولت استبدادی بود که انجام آزمایشات بازاری رادیکالی «پسران شیکاگو» ممکن شد. با وجود این، نقد اجتماعی جامعه‌شناختی فراتر از هر چیزی به معنای نقد بازار بود. به‌هیچ‌وجه تصادفی نبود که کارل پولانی برآمده از دانشگاه، شاهد اصلی جنبش مضاعفی بود که در ابتدای امر به فک‌شدگی گسترده بازارها ختم شد. از زمان شروع پاندمی کرونا، آونگ بار دیگر به عقب برگشته است. لویاتان مداخله می‌کند - به مثابه دولت وض فوق‌العاده به منظور مبارزه با پاندمی و درعین حال به عنوان یک دولت مداخله‌گر اقتصادی، در کشورها و مناطقی که وسع مالی دارند، هزاران میلیارد دلار سرمایه‌گذاری می‌کند تا از اقتصاد حفاظت کرده و در صورت لزوم آن را بازسازی کند.

۵.۸ درصدی در انتشار آلاینده‌ها را تأیید می‌کند؛ عددی که با انتشار آلاینده‌ها در سراسر اتحادیه اروپا برابری می‌کند. اما انتشار جهانی آلاینده‌ها از آوریل سال ۲۰۲۰ بار دیگر رو به فزونی یافته است؛ انتشار آلاینده‌ها در ماه دسامبر از سطوح ماه‌های مشابه سال گذشته بالاتر بوده است. به منظور تحقق سناریوی گرمایش جهانی ۱.۵ درجه‌ای که هیئت بین‌دولتی تغییر اقلیم هنوز در محدوده منطقی قابل کنترل می‌داند، انتشار گازهای گلخانه‌ای در جهان باید به طور متوسط ۷.۶ درصد در سال کاهش یابد؛ اما این کاهش باید مستمر باشد و نه در نتیجه کنترل موقت رفت‌وآمد. نگرانی آژانس بین‌المللی انرژی این است که این فرصت تاریخی جهان برای رسیدن به بیشینه آلاینده‌های جهانی سال ۲۰۱۹، از دست برود. پیکارهای نفس‌گیر بر سر توزیع، که همه جوامع در نتیجه سطوح بالای بدهی و کاهش درآمدهای مالیاتی با آن مواجه‌اند، می‌تواند این روند را بیش از پیش تشدید کند.

در آخر باید توجه داشت که اگر چه دولت مداخله‌گر یک لویاتان است، اما این هیولا ممکن است اثرات سودمندی داشته باشد؛ از جمعیت ملی خود محافظت می‌کند و جان انسان‌ها را و الاثر از منافع اقتصادی قرار می‌دهد. البته جنبه دیگرش این است که سبب می‌شود مبارزه با پاندمی موضوع رقابت‌های امپریالیستی شود. فقط آن کشورهایی که واکسن کافی دارند و می‌توانند عملیات واکسیناسیون خود را به سرعت آغاز کنند، فرصت بهبود سریع اقتصادی را خواهند یافت. در نتیجه، اکنون با ملی‌گرایی واکسن به نبرد با با تهدیدی جهانی برای سلامت رفته‌اند. علیرغم تمام اظهارات مبنی بر همبستگی، در بهار ۲۰۲۱، ده کشور ۷۶ درصد از واکسن‌های موجود را از آن خود کرده‌اند. ۸۵ کشور کم‌درآمد ممکن است سال‌ها طول بکشد تا مصون‌سازی جمعیت خود را آغاز کنند. این امر احتمال وقوع خطر جهش در ویروس و پیدایش گونه‌های مقاوم در برابر واکسن‌ها را افزایش می‌دهد. بدیهی است که نظام دولتی تحت سلطه سرمایه‌داری نمی‌تواند به واکسن‌ها به مثابه کالای عمومی بنگرد و به این ترتیب به دستیابی به هدف حفاظت از سلامت برای همگان (هدف سوم از اهداف توسعه پایدار) کمک کند. بنابراین دولت کرونا در شکل حاکمیت هر چیزی است جز ضامن پیشرفت در پایداری اجتماعی و زیست‌محیطی. این موضوع دال بر آن است که برای نقد و تحلیل جامعه‌شناختی باید موضوع را از نو تعریف کنیم. دولت باید دگر بار به کانون تخصص جامعه‌شناسی تبدیل شود. برای ارزیابی حقیقی چپ‌دستی دولت کرونا و نحوه عملکردش، به برنامه‌های کلان پژوهشی میان‌رشته‌ای متمرکز بر جهان نیاز داریم. زمان آن رسیده است که جامعه بین‌المللی جامعه‌شناسی به سرعت و با قاطعیت این وظایف را به عهده بگیرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Klaus Dörre <klaus.doerre@uni-jena.de>

Walid Ibrahim <walid.ibrahim@uni-jena.de>

مشروعیت‌بخش به وضعیت استثنایی، مبارزه با پاندمی است. دولت برای جلوگیری از شیوع سریع این بیماری قوانین الزام‌آور فاصله‌گذاری اجتماعی را اجرا می‌کند. این کار دولت در پاسخ به یک فاجعه پزشکی است و البته با مهارپذیرتر شدن پاندمی، مشروعیت این وضعیت نیز از میان می‌رود. تمامی آن روندهای مورد استقبال برخی تحلیل‌گران در وضعیت استثنایی کنونی (کاهش سرعت زندگی روزمره، چشم‌پوشی از مصرف، اجتناب از سفر، پرداختن به مراقبت از خود و دیگران) با پایان یافتن پاندمی تنها به صورت داوطلبانه می‌تواند ادامه یابد. اشتیاق ملموس به بازگشت به وضعیت عادی پیشاکوئیدی گواه فاصله وافر این تحلیل‌ها با واقعیت است.

دولت مداخله‌گر اقتصادی را باید به گونه‌ای متفاوت ارزیابی کرد. حرکت تدریجی به دور از ریاضت مالی، بودجه‌های متوازن، «صفر سیاه» (Schwarze Null) و مالیات بیشتر بر دارایی‌های کلان و درآمدهای بالا (که تاکنون تنها اشاره‌ای بر آن رفته است)، در مقایسه با رادیکالیسم بازار در گذشته، نشان از پیشرفت دارد. با وجود این، دولت کرونا تضمین‌گر وقوع تحول اجتماعی-بوم‌شناختی برآورده اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد نیست. این در اصطلاح اقتصاد سیاسی، راه رفتن بر روی لایه نازک یخ است؛ زیرا بدهی گزاف عمومی، حتی در کشورهای ثروتمند، تنها مادامی جوابگو است که بانک‌های مرکزی و بازارهای مالی همراه و تضمین‌کننده سیاست نرخ بهره پایین باشند. این امر باعث هر چه جدی‌تر شدن این موضوع می‌شود که دستگاه‌های دولتی مسئول اغلب عاری از تخیل در سیاست‌گذاری صنعتی و اقتصادی دانسته می‌شوند. این دستگاه‌ها که از وابستگی به مداخله‌گرایی محتاطانه رها شده‌اند، چندان نمی‌دانند که با ثروت بادآورده حاصل از سرمایه‌گذاری و برنامه‌های بازسازی چه باید بکنند.

< محدودیت‌های مداخله اقتصادی

به همین دلیل هم نباید به تأثیر دولت کرونا بر پایداری بوم‌شناختی امید زیادی بست. هدف دولت اقتصادی مداخله‌گر مقابله مستقیم با انقباض فعالیت اقتصادی است. مشروعیت برنامه‌های بازسازی مبتنی بر بدهی با میزان موفقیت در رشد اندازه‌گیری می‌شود. دولت کرونا از این حیث یک موجودیت متناقض است. دولت مداخله‌گر اقتصادی باید سوپی را توزیع کند که دوقلوی ناهمسانش، یعنی وضعیت فوق‌العاده پاندمی، برایش پخته است. در این فرآیند، اهداف پایداری بوم‌شناختی به کناری افکنده می‌شود.

تغییر اقلیم درس ملموسی به ما می‌دهد. کووید-۱۹ صرفاً در نگاه اول به نفع زیست‌بوم به نظر می‌آید. کنترل رفت‌وآمد و بحران اقتصادی، مانند بحران ۲۰۰۷، موجب «مه‌ار رشد به واسطه بلا» می‌شوند. درست است که تحرک محدود و فروپاشی موقت صنعت انتشار دی‌اکسید کربن را به پایین‌ترین حد در دهه‌های گذشته رسانده است. ولی رشد انتشار آلاینده‌ها پس از احیای اقتصاد، سریع‌تر از حد انتظار بوده است. محاسبات آژانس بین‌المللی انرژی در سه ماه اول سال ۲۰۲۰، افزایشی

<کووید-۱۹

ساخت مکان‌های نایمن در آلمان

دنیل مولیس، مؤسسه پژوهش صلح در فرانکفورت (FIRP)، آلمان

روزمیری کالر کولارد استدلال می‌کند که «دقیقاً این مسئله که زندگی چه‌کسانی یا کدام زندگی‌ها موضوع پلیسی‌گری قرار گرفته و ایمن شده‌اند» محاسبات زیست‌سیاسی را تعریف می‌کند. به تبعیت از فوکو، زیست‌سیاست سیاستی است که به بهزیستی و رفاه یک جمعیت می‌پردازد. زیست‌سیاست عبارت است از قابلیت «زنده ساختن» و «به مرگ رها کردن». به نظر متیو هانا، یان سیمون هوتا و کریستوفو شمان، واکنش‌های دولت به کووید-۱۹ «در چارچوب زیست‌سیاسی با ایده «باز-زیستی‌کردن» جمعیت و با درکی از نوعی الزام مطلق فراگیر به زنده نگه‌داشتن شمار هرچه بیش‌تری از مردم توجیه شده است.» اما آشکار است که برخی زندگی‌ها بیش از برخی دیگر ارزش دارند. در سراسر جهان، میزان ابتلا به کووید-۱۹ با حاشیه‌ای شدن افراد از نظر طبقه، نژاد و جنسیت افزایش می‌یابد. پاندمی جغرافیایی بسیار تمایز یافته دارد که بر بخش‌های مغفول جامعه، مکان‌هایی که دولت اراده‌ای به ایمن‌کردن آن‌ها ندارد، نور می‌افکند. با ارجاعی خاص به (عدم) مداخله دولتی در آلمان این بحث را تشریح خواهیم کرد.

< پیرامونی‌سازی

به نظر سامانتا بیگلیری، لورنزو دی ویدوویچ و راجر کیل، «آنجایی از شهر و جامعه که ویروس تمرکز یافته است، پیرامونی‌ها را خواهید یافت». در گفتگویی در اوایل ژانویه ۲۰۲۱، راجر کیل سه الگوی مرتبط پیرامونی‌سازی شناسایی کرد: پیرامونی‌سازی فضایی شامل مکان‌هایی می‌شود که در جوامع معاصر جایگاهی مرکزی ندارند؛ پیرامونی‌سازی نهادی از کردوکارهای دولت‌راهر ناشی می‌شود که جامعه را به طرقی سازمان می‌دهند که انسان‌هایی به حاشیه‌ای رانده می‌شوند؛ و پیرامونی‌سازی اجتماعی به تقسیم نژادی جامعه مربوط می‌شود. این چشم‌انداز سوم را مایلم با افزودن جنسیت و طبقه به نژاد گسترش دهم.

با توجه به جغرافیای کووید-۱۹ در آلمان، مؤسسه روبرت کوخ نشان داده است که در زمستان ۲۰۲۰/۲۱، در مناطق گرفتار محرومیت اجتماعی اقتصادی بالا نسبت به مناطق با محرومیت اجتماعی اقتصادی پایین، مرگ حدود ۵۰ تا ۷۰

<<



یک سالن تولید متروکه. عکس از دنیل مولیس.

وندی براون می‌افزاید که «قصد دولت تسهیل اقتصاد است و مشروعیت دولت به رشد اقتصاد وابسته است.» اقدامات آلمان برای محدود کردن کووید-۱۹ به این اصل وفادار بود. طبق داده‌های موجود، تنها ۱۲/۸ درصد ارزش افزوده ناخالص، مستقیم از محدودیت‌های مرتبط با کرونا تأثیر می‌پذیرفت؛ این تأثیرات بیش‌تر در بخش خرده‌فروشی، آشپزخانه‌ها، آموزش، صنایع مسافرتی و تفریحی و بخش فرهنگی احساس می‌شد. فعالیت‌های ۸۷/۲ درصد دیگر اقتصاد کم‌وبیش بدون تأثیرپذیری ادامه داشت. هرگز تلاشی برای تعطیلی اقتصاد صورت نگرفت تا از نیروی کار در مخاطره در برابر ابتلا به کووید-۱۹ حفاظت شود.

نتیجه این که شیوع انبوه بیماری در فضاهای پیرامونی شده نیز حکایت از مرکزیت دارد. این استدلال را برای نرخ‌های بالای ابتلا در کشتارگاه‌ها، مراکز لجستیکی و مدارس نیز طرح کرد. صنعت گوشت یک بخش صادرات‌محور مهم در آلمان است که اجازه داده نشد تولیدش لحظه‌ای متوقف شود. در مورد مراکز لجستیکی، آگنیشکا مروس، یک کارگر آمازون اهل پوزنان لهستان، وقتی گفت او و همکارانش قربانی نیستند بلکه در شبکه مرکزی سرمایه‌داری جهانی کار می‌کنند که برای جریان پیوسته کالاها حیاتی است، به‌صراحت بر همین نکته دست گذاشت. در مورد مدارس، روشن است که با وجود حرف‌های زیاد راجع به حقوق کودکان، در جریان پاندمی هرگز اهمیتی به آن‌ها داده نشده است. مدارس در ابتدا باز شدند، نه به خاطر عدالت آموزشی، بلکه برای این که والدین برای عرضه نیروی کارشان در دسترس باشند.

< الگوهای (عدم) مداخله دولت

کووید-۱۹ پیرامون‌های فضایی، نهادی و اجتماعی چندگانه‌ای را برجسته می‌کند؛ این پیرامون‌ها فضاهایی هستند که در آن ویروس و پیامدهای اجتماعی آن عظیم‌ترین آثار زیان‌بار را دارند. محرومیت اجتماعی مردم را در معرض ریسک‌های مرگبار و فقر قرار می‌دهد. در رابطه با مداخله‌گری دولتی، تأکید بر مسیرهای اقتدارگرایانه و امنیت‌محوری که بیش‌تر حکومت برای مقابله با ویروس برگزیدند - به جای گنجاندن مردم در فرایند دموکراتیک محدود کردن آزادی مبتنی بر همبستگی و عدالت - اهمیت بسیاری دارد. اما همچنین مهم است با دقت بیش‌تری تحلیل کنیم که دولت در کجا انتخاب کرده اقدام نکند و مکان‌ها را ایمن نکند، و در عوض، در کجا تصمیم‌های سیاسی الگوهای خارجی‌سازی، حاشیه‌ای‌سازی و پیرامونی‌سازی را در راستای ابعاد طبقاتی، نژادی و جنسیتی تعمیق کرده‌اند تا از «مردمی» حفاظت کنند که حاشیه‌ای‌شده‌ها از آن تفکیک شده‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Daniel Mullis <mullis@hsfk.de>

درصد بیش‌تر بود. داده‌های مناطق شهری مثل برلین، برمن یا کلن حاکی از آن است که پاندمی به آن مناطقی سنگین‌تر ضربه می‌زند که تراکم جمعیتشان بالاست، مردم درآمد میانگین پایین‌تری دارند و نرخ فقر بالاتر است. وقتی درباره (عدم) مداخله دولتی حرف می‌زنیم، پیرامونی‌سازی نهادی، در بین سه الگوی پیرامونی‌سازی، معنادارترین است. مثلاً، این امر در تولید فقر و همین‌طور تولید پیرامون فضایی مشهود می‌شود.

در رابطه با مثال نخست، فقر در آلمان یک واقعیت است و در جریان اصلاحات نظام رفاهی آلمان که از آن با «دستورکار ۲۰۱۰» یاد می‌شود، بسیار برجسته‌تر هم شده است. از جمله این اصلاحات، ایجاد یک بخش نیروی کار کم‌مزد و بازسازماندهی کمک‌های اجتماعی پایه بود. فقر به طور طبیعی وجود ندارد، بلکه نظام اقتصادی ناعادلانه آن را باز/تولید می‌کند و قانون و قدرت دولتی نیز به کمکش می‌آیند. پیامدهای این امر روشن است. ارقام نشان می‌دهند که آدم‌های وابسته به کمک‌های اجتماعی ابتدایی به مراتب بیش‌تر از کووید-۱۹ متأثر می‌شوند تا بخش‌های ثروتمند جامعه. بیکاران بلندمدت تقریباً دوبرابر آدم‌های شاغل بستری می‌شوند. آدم‌های فاقد منابع اقتصادی در موقعیت‌های شلوغ‌تر و متراکم‌تری زندگی می‌کنند و اغلب در مسکن‌های اجتماعی به موقعیتی پیرامونی رانده شده‌اند؛ آن‌ها در شرایط بی‌ثبات کاری مشغول به کارند؛ آن‌ها از زیرساخت‌های دیجیتال محرومند و این امر تحصیل مناسب در خانه را ناممکن می‌کند. همه این وجوه به آسیب‌پذیری شدیدتر و شکاف اجتماعی فزاینده منجر می‌شود. در جریان پاندمی، افراد با ثروت کم‌تر درآمدشان را از دست داده‌اند، در حالی که طبقات میانی پایگاهشان را حفظ کرده‌اند و ابرثروتمندان ثروتمندتر شده‌اند.

دومین مثالی که بحث آن شد - تولید پیرامون فضایی - فرایندی سیاسی است که از مرکز جامعه به کار بسته می‌شود. از یک سو، تصمیم‌های سیاسی تحت اصول دولت سرمایه‌داری منازری از مرکزیت و پیرامون می‌آفریند. نتایج این امر می‌تواند الگوهای طرد در مسکن اجتماعی، اردوگاه‌های پناهجویی، پناهگاه‌های بی‌خانمان‌ها، کودکان‌ستان‌ها، اما همچنین انتساب به شرایط بی‌ثبات کاری را شامل شود. در دوره پاندمی، تمام مکان‌های متناسب به این موقعیت‌های اجتماعی به نقاط داغ کووید-۱۹ در آلمان بدل شدند. هم‌زمان، املاک مسکونی و ناحیه‌های شهری به طور ویژه در گفتمان سیاسی همچون مکان‌های خطرناک تصویر شدند تا پاندمی از جریان اصلی جامعه منفک نشان داده شود. این استراتژی از گفتمان‌های راجع به گتوها به‌خوبی شناخته‌شده است. در گام نخست، پاندمی فضایی می‌شود، سپس بخشی از فضا برچسب «مهاجر»، «فقیر»، «عصیانگر» ... می‌خورد که به این جمع‌بندی می‌انجامد که این فضا، همراه با ساکنانش، مشکل اصلی است.

< مرکزیت

آنچه مشهود می‌شود آن است که ساخت فضاهای نا/ایمن فرایندی سیاسی است که به دست قدرتمندان به کار بسته می‌شود. فوکو استدلال می‌کند که در جریان نئولیبرال‌سازی، اقتصاد سیاسی به منطق معرفت تصمیمات حکومتی بدل می‌شود.

< پس از افسردگی

سوژهٔ پسانئولبرال

آرتور بوئنو، دانشگاه فرانکفورت آلمان و عضو کمیتهٔ پژوهشی تحلیل مفهومی و اصطلاح‌شناختی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC35)

ورود به قرن بیست و یکم تا حد زیادی با سیطرهٔ نشانهٔ افسردگی
اتفاق افتاد که عمدتاً در احساس فرسودگی، پوچی و ناتوانی در
عمل کردن بروز می‌یابد. امتیاز عکس: اهیمتالور آخر آنوابونا در
شبکهٔ اجتماعی آنسپلش.



را در علائم روان‌رنجوری کلاسیک زمان فروید نشان نمی‌دهد، بلکه در احساس فرسودگی، پوچی و ناتوانی در عمل کردن بروز می‌یابد. مبنای روان‌رنجوری فرویدی بیماری گناهکاری بود که در آن سوژه در کشاکش بین امر مجاز و ممنوع، اقتدار قانون و نیروی رانه‌های سرکوب‌شده در عذاب است. در عوض افسردگی را می‌توان بیماری نابسندگی توصیف کرد که در آن به‌ظاهر هرچیزی مجاز است اما فرد احساس می‌کند نمی‌تواند در حد و اندازهٔ تمام امکان‌های موجود باشد. شخص افسرده می‌شود چون باید بار این توهم را به دوش بکشد که همه چیز دست‌یافتنی است؛ فرد افسرده بین امر ممکن و امر ناممکن، امر همواره دسترس‌پذیر و امری که شخص به‌واقع توان انجام آن را دارد، دوباره می‌شود. فرد افسرده شخصی است که گویی «بنزینش ته کشیده است».

این تغییر رویه در تشخیص بالینی از روان‌رنجوری به افسردگی صرفاً مختص تجارب خاص از رنج نیست، بلکه می‌توان آن را به معنای وسیع‌تر نشانه‌ای از نظم اجتماعی جدیدی در نظر گرفت که از دههٔ ۱۹۶۰ به این سو برقرار شده است؛ در این نظم جدید در شرایط کاهش حمایت اجتماعی و افزایش نابرابری و رقابت و تزلزل، افراد با الزام‌های همواره نیرومندتری در رابطه با مسئولیت‌پذیری در قبال خود (self-responsibility) و

ما در عصر تحولات بزرگ زندگی می‌کنیم. از فروپاشی اقتصادی سال ۲۰۰۸ تا موج اعتراضات سیاسی پدیدآمده در سال‌های بعد، از ظهور جنبش‌های راست افراطی جدید تا تأثیرات پاندمی، مجموعه‌ای از رخدادها از قرارگرفتن ما در تقاطعی تاریخی حکایت دارند: گویی جهانی در حال احتضار است، حال آنکه جهانی دگر هنوز متولد نشده است. این روندها هم برای نهادهای اجتماعی مستقر معارضات تازه‌ای را ایجاد می‌کند و هم برای آنچه برایمان درونی‌ترین چیز می‌نماید: این روندها فرسودگی شیوه‌های چیرگی‌یافتهٔ احساس و تفکر و عمل در دهه‌های گذشته را آشکار می‌سازند. بحران ما در عین حال بحران شکلی از سوژکتیویته (subjectivity) است. بدون در نظر گرفتن ساختار سوژکتیویته و تحولات کنونی آن، نه از مخاطرات می‌توان ارزیابی درستی داشت و نه از بالقوگی‌های زمان حال. اما چگونه می‌توان این سوژهٔ هم‌اکنون در بحران را توصیف کرد؟

< سوژهٔ سودآفرین - افسرده

ورود به قرن بیست و یکم تا حد زیادی با سیطرهٔ نشانهٔ افسردگی اتفاق افتاد. به نظر می‌رسد که رنج روانی دیگر به شکل غالب خودش

خودتحقق‌بخشی (self-realization) مواجه می‌شوند. در نتیجه «قرابت انتخابی» (elective affinity) میان توسعه رژیم انباشت پساافوردیستی و اشاعه ایده‌آل‌های رمانتیک درباره خودبنیادی شخصی (authenticity) سوژه جدید موقعیت محوری پیدا کرده است: «بنگاه‌دار نئولیبرال نفس» قرار است با پاسخ درخور به ضرورت «طبیعی رفتار کردن» یا همان‌طور که یکی از کتاب‌های محبوب خودیاری توصیه می‌کند بهترین خود بودن: خودت باش، فقط کمی بهتر در بازار موفقیت به دست آورد. آنچه برای این سوژه سودآفرین لازم است، نه اطاعت انضباطی بلکه تاب‌آوری حیاتی تکین است که هم مکشوف به دست خویشتن باشد و هم به‌طور آزمونگرانه خلق شده باشد، از حیث احساسی تعاملی باشد و به‌نحوی انعطاف‌پذیر با شرایط همواره متغیر بازار سازگار شود.

فرد افسرده توجه را به لحظه‌ای جلب می‌کند که ضرورت سودآفرین خود بودن از حیث [ادراک] سوژه مسئله‌دار می‌شود: لحظه‌ای که نوید خودتحقق‌بخشی خودبنیاد تبدیل به پوچی و فرسودگی می‌شود، لحظه‌ای که جستجوی خودتعیین‌بخشی خودمختار (autonomous self-de-termination) به حس بیگانگی منتهی می‌شود. بنابراین با توجه به انتظارات هنجاری نهادینه‌شده در واپسین دهه‌های قرن بیستم، افسردگی به چیزی فراتر از یک تشخیص بالینی صرف، به کلیدواژه‌ای برای انواع مختلف شکست سوژه کتیو تبدیل شده است.

< بحران و سیاست فرسودگی

این پیکربندی اجتماعی – که به شکل کنایی با عنوان جامعه افسرده از آن نام می‌بریم – سرشار از تنش‌های رو به گسترش است و با این‌همه توانسته ثابت را به میزان چشمگیری در دهه‌های گذشته حفظ کند. تا آنجا که در آغاز قرن بیست‌ویکم این آرایش نهادی گویی بنا به همان منطق خودش، مانع از صورت‌بندی علائم افسردگی در رابطه با مطالبات صریح سیاسی و پیکارهای سازمان‌یافته اجتماعی شد. با این‌همه، امروزه فشارهای این نظم به حدی تشدید شده است که چنین می‌نماید که در تداوم آن تردید جدی ایجاد شده است: فرسودگی افسرده‌کننده خود به نقطه فرسایش رسیده است. از همین حیث است که من پیشنهاد می‌کنم از منظومه پساافسردگی سخن بگوییم؛ وضعیتی که در آن تنش‌های اجتماعی-روانی نظم افسرده‌کننده به اوج رسیده و منجر به واکنش‌ها و پیکارهای مختلفی شده اما هنوز به تأسیس اجماعی جدید و نوعی چارچوب نهادی پایدار نینجامیده است.

اشکال پیکار سیاسی اهمیت‌یافته در سال‌های گذشته را می‌توان واکنشی به دو تنش عمده تفسیر کرد که ذاتی فردیت نئولیبرال سودآفرین-افسرده است. من نشان خواهم داد که زمینه تعبیر منظومه پساافسردگی همین واقعیت است.

وعده این شکل از سوژه کتیو به از حیث مسئله خودمختاری این است که فرد می‌تواند از طریق ابتکار عمل سودآفرینانه به خودتعیین‌بخشی برسد: فرد از طریق ارائه محصولی نوآورانه در یکی از بازارهای متنوعی که امروزه حیات اجتماعی را احاطه کرده‌اند، به موقعیتی خواهد رسید که نشان شخصی خود را روی آن کالاها بگذارد و آنها را به شکل و شمایل

خودش درآورد. با این‌حال، شکست مکرر تحقق این وعده در سمت دیگر ماجرا به این حس قوی منجر می‌شود که فرد تابع مجموعه‌ای از قوانین از پیش تعیین‌شده است که اغلب به ندرت درک و اصلاح می‌شوند: «بدیلی در کار نیست». بنابراین جای شگفتی نیست که جنبش‌های متعدد زمانه ما خشم آشکاری را به نخبگان حاکم از خود نشان می‌دهد و مشارکت بیشتری را طلب می‌کنند: می‌توان دید که آنها در برابر تقدیرگرایی اشکال حاکم نظم اجتماعی واکنشی را تأسیس می‌کنند.

تنش دیگری نیز سوژگی نئولیبرال را شاخص می‌کند: این‌بار در رابطه با مسئله خودبنیادی: تنش میان وعده ارتباط عاطفی با دیگران و ساختاربندی حیات اجتماعی به منزله رقابتی بازارگونه میان افراد اتمیزه (که باز هم از یکی از شعارهای تاجر گرفته شده: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد»). با وجود این، نتیجه این الزام که هر شخص باید فردی خودکفا باشد، افزایش احساس انزوا و چندپارگی اجتماعی بوده است. بنابراین مایه شگفتی نیست که جنبش‌های سیاسی متعدد عصر ما از خود میل به تجارب جماعت عاطفی (affective communion) را نشان بدهند: می‌توان دید که آنها از این حیث در برابر اشکال حاکم ازهم‌گسیختگی اجتماعی واکنشی را تأسیس می‌کنند.

با این‌همه، مشخصه وضعیت پساافسردگی یک شکل منسجم واحد از کنش یا تشکل سیاسی نیست. آنقدر که با منظومه‌ای جدید، یعنی مجموعه‌ای از واکنش‌ها و افق‌های سیاسی مختلف سروکار داریم، با نظمی جدید روبرو نیستیم. من در ادامه به دو موضع سیاسی اشاره خواهم کرد که در سال‌های گذشته اهمیت یافته‌اند، اما نباید آنها را تنها مواضع پدیدآمده در بحران کنونی دانست. حدود اکنون ما را این سوال محوری مشخص می‌کند – پس از افسردگی چه خواهد شد؟ سوالی که هنوز پاسخ واحد یا قانع‌کننده‌ای برای آن پیدا نشده است.

< جوشش پساافسردگی

تجربه‌های غوطه‌وری عاطفی در اجتماعی با ساختار مبهم و همچنین غیبت اهداف تعریف‌شده صریح مشخصه بسیاری از خیزش‌های سیاسی دهه ۲۰۱۰ در لحظات سرنوشت‌سازشان بود – از بهار عربی گرفته تا اشغال وال استریت، از ژوئن ۲۰۱۳ در برزیل گرفته تا جلیقه‌زرها در فرانسه. درک این دلیل که چرا این دو ویژگی را می‌توان تجلی وضعیت پساافسردگی دانست اهمیت بسیاری دارد.

ابهام هنجاری و عاطفی این جنبش‌ها اغلب هم دلیل انتقاد از آنها و هم اساس جذابیتهای آنها بود: این ابهام، حس باهم‌بودن بر پایه مشارکت در فضایی مشترک را ممکن می‌کرد؛ یعنی این بینش را که تفاوت‌های اجتماعی و سیاسی دیگر آشتی‌ناپذیر نیستند بلکه می‌توانند وحدت عاطفی ایجادشده در درون و بیرون از گوناگونی‌ها را قوام ببخشند. این نکته برای درک محرک آن جنبش‌ها بسیار مهم است. بسیاری احساس کردند تجربه یافتن خود در خیابان‌ها با انبوهی از مردم، برخلاف خودکفایی خودسودآفرین (self-entrepreneur) و انزوای سوژه افسرده، از حیث عاطفی تجربه‌ای آزادکننده یا «تهذیب‌گر» (cathartic) است.

«طبیعی» اثر خود را از دست داده‌اند. سوژه اقتدارطلب بیش از آن که به حالت تقدیرگرایی واکنش نشان بدهد، به وضعیت محسوس و ادراک‌شده آنومی واکنش نشان می‌دهد؛ یعنی حس اینکه فرم‌های تنظیم‌گر ایجادکننده نظم و ثبات در روابط اجتماعی دیگر برقرار نیستند.

این امر توضیح می‌دهد که چرا چنین دیدگاه سیاسی‌ای، به سیاق تجربه‌های پیشین جوشش جمعی، معطوف به تعلیق هنجارهای حاکم نیست، بلکه بیشتر به سمت استقرار نظم سرکوبگر گرایش دارد. اقتدارگرایان در واکنش به جامعه‌ای که احساس می‌کنند از حیث اجتماعی از هم گسیخته و از نظر آنومیک نظم‌زوده شده است، اجتماعی سیاسی را طلب می‌کنند که برای حفظ کارایی خود بتواند عناصر گسیخته را نابود کند و هنجارها را به اندازه کافی قهرآمیز و خشونت‌آمیز اعمال کند.

با این‌همه، مشخصه راست افراطی جدید، علاوه بر اقتدارگرا بودن، اغلب (و به‌طور مشخص در مورد بزریل) ادعاهایی مبنی بر هرچه رادیکال کردن پروژۀ نئولیبرال است. این تناقض اقتدارگرایی پساافسردگی است: همزمان که به بحران سوژۀ کنیویته نئولیبرال واکنش نشان می‌دهد و نیروی مخالفت‌ورزی خود را از آن می‌گیرد، به هر روشی می‌کوشد همان شکل از سوژۀ کنیویته را تداوم ببخشد و حتی رادیکال‌ش کند. درست در همین ساختار متناقض – یعنی تلاشی برای پشت سر گذاشتن افسردگی از طریق تثبیت دوباره شرایط افسردگی – است که یکی از سرچشمه‌های قابلیت عظیم تخریبی اقتدارگرایی پساافسردگی نهفته است.

بنابراین اقتدارگرایی و نئولیبرالیسم رادیکال در اینجا به شیوه‌ای خاص (که ما پساافسردگی‌آور می‌نامیم) باهم مخلوط شده‌اند. اتحاد سیاسی این دو از یک طرف به این تصور منجر می‌شود که می‌توان جماعتی عاطفی برپا کرد که اساس آن طرد یا حذف هرکسی باشد که ایده‌آل سودآفرین درستکار خود، یا همان ایده‌آل «شهروند خوب» را نپذیرفته باشد. از طرف دیگر به این تفکر منجر می‌شود که فقط با کمک اعمال مصمم و در صورت لزوم قاهرانه «قانون بازار» می‌توان به یک نظم هنجاری به اندازه کافی منسجم دست یافت: بدیلی نباید در کار باشد.

< آن سوی افسردگی؟

بی‌گمان گمراه‌کننده خواهد بود که چنین ترکیبی از نواقض‌اقتدارگرایی و نئولیبرالیسم رادیکال را افق اصلی یا تنها افقی بدانیم که وضعیت کنونی پیش‌رویمان گشوده است. تحلیلی جامع‌تر، که اینجا نمی‌توانم به آن بپردازم، باید روش‌هایی را مدنظر قرار دهد که در آن پروژه‌های سیاسی دیگری به بحران سوژگی سودآفرین – افسرده پاسخ می‌دهند. می‌توان دید که تنش‌های ذاتی این سوژگی با شیوع پاندمی چه‌بسا شدیدتر شده است. کماکان چاره‌ای نیست جز اینکه هر مسیری که در این زمینه به‌طور جمعی پیش خواهیم گرفت، از دل تنش‌ها و پیکارهای برآمده از چنین منظومه‌ای حاصل شده باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Arthur Bueno <oliveira@normativeorders.net>

اکنون آشکار شده است که این احساس عاطفی (نسبتاً نامتعین) باهم بودن در برابر آنتاگونیستی رایج (در عین حال کمابیش تعریف‌شده) به وجود آمد: یعنی نظام سیاسی، نهادهای حاکم، «هرچیزی که آنجاست». تجربه جوشش جمعی را همزمانی با معارضه‌های رادیکال – اگرچه لحظه‌ای – با هنجارهای مستقر تشدید کرد. رویارویی با پلیس، مسدود کردن خیابان‌ها، اشغال نهادهای عمومی: ناگهان چنین نمود که دیگر مجموعه قوانین تغییرناپذیر و مقدر زندگی را محدود نمی‌کنند. برخلاف [تجربه] تطبیق خودسودآفرین با هنجارهای از پیش تعیین‌شده و احساس بی‌قدرتی سوژه افسرده، تجربه به مصاف طلبیدن نظم مستقر می‌توانست به فرد حس بازپس‌گیری ظرفیت خودتعیین‌بخشی موثر جمعی را بدهد.

به‌هر تقدیر ثابت شده است که چنین لحظه‌هایی ذاتاً ناپایدارند. دیری نگذشت که این ادراک به وجود آمد که این حس باهم‌بودن از عناصر ناهمگنی ساخته شده که به‌سادگی آشتی‌پذیر نیستند؛ آنهایی که دخیل بودند فوراً دریافتند که دیدگاه‌های هنجاری‌شان ممکن است به آرایش‌های سیاسی به‌کلی متفاوتی منجر شود. دور جدید تنش‌ها دقیقاً از ابهام هنجاری و عدم‌تعیین عاطفی این جنبش‌ها ناشی می‌شد. آنها سرآغاز پیکارهایی برای معنای سیاسی و صورت‌بندی نهادی آن تجربه جمعی کاملاً دوجبه‌ای را رقم زدند که از دل آن، در کنار سایر مواضع سیاسی، موج جدیدی از جنبش‌های راست افراطی بیرون آمد.

< اقتدارگرایی پساافسردگی

مشخصه ظهور اخیر راست جدید – مشابه با جنبش‌های دهه ۲۰۱۰ – انتظارات تند و تیز جماعت عاطفی بوده است؛ شاید دلیل آن را احساس فزاینده چندپارگی اجتماعی توضیح دهد. با وجود این، تجربه غوطه‌وری در انبوهه ناهمگن و «امر مشترک» نامتعین در اینجا راه را برای برداشت‌های یک‌دست‌تر و طردکننده‌تر از جماعت (ملی) باز کرد – مانند شعار «دوباره عظمت را به آمریکا بازگردان» یا شعار «برزیل بالاتر از هر چیز، خدا بالاتر از هر کس».

در نتیجه، این موضع سیاسی را می‌توان پاسخی به ازهم‌گسیختگی اجتماعی به شیوه دفاعی تهاجمی در نظر گرفت: باهم‌بودن عاطفی فقط از طریق طرد یا حتی حذف عناصر خارجی و فسادآور ممکن می‌شود – خواه «کمونیست‌ها» (که چپ را تداعی می‌کند) باشند، خواه «تبهکاران» (که به فقرای سایر نژادها ربط پیدا می‌کند)، خواه «دشمنان خانواده» (که به جنبش‌های فمینیستی و دگرباشان نسبت می‌دهند) و نظایر اینها.

با وجود این، راست افراطی فقط با پیشبرد انواع مختلف جنگ‌های اخلاقی به احساس چندپارگی عاطفی واکنش نشان نداده است؛ بلکه به حس مشروعیت‌زدایی هنجاری نیز به روش ویژه‌ای پاسخ داده است که پس از بحران ۲۰۰۸ و اعتراضات سیاسی دهه ۲۰۱۰ طرفدار پیدا کرد. در این مورد آنچه احساس می‌شد در رابطه با نهادهای اجتماعی مسئله‌دار است، بیش از آنکه مربوط به این باشد که آنها (آن‌طور که در نظم افسردگی‌آور بودند) تجسم «قوانین طبیعی» تغییرناپذیر به‌نظر می‌آیند، مربوط به این است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هنجارهای

< بازنمایی بصری

کار نامرئی

جنی تیشور، دانشگاه هنرهای کاربردی وین در اتریش

چیزی در وهلهٔ اول در زمرهٔ کار مهم برای سیستم طبقه‌بندی می‌شود، درمی‌یابیم که کاری وجود دارد، و همواره وجود داشته است، که نامرئی (و غیردستمزدی) است، یا به این دلیل که در عرصهٔ خصوصی و خانه انجام می‌گردد، یا به این دلیل در طول شب انجام داده می‌شود.

با این پیش‌زمینه، مایلم دو کلاژ خود را، که در سال ۲۰۲۰ تهیه کردم و همراه این متن می‌بینید، به شما معرفی کنم و به بحث بگذارم: «نظافت‌کاران شب» و «خدمتکاری». در کلاژ «نظافت‌کاران شب» می‌توانید شکل بریده‌شده و تصویری تکرار شده برگرفته از فیلم تجربی نظافت‌کاران شب (۱۹۷۵-۱۹۷۲) محصول «برویک استریت فیلم کالکتیو» و دو مجسمهٔ تکیه‌داده مرمری مشاهده کنید که بریده‌ای است از عکسی که شست‌وشوی هارتفورد: شستن/ردپاها/مراقبت و نگهداری: فضای داخلی (۱۹۷۳) را مستند می‌کند؛ این اثر هنری از هنرمندی به نام میرل لیدرمن یوکلز است که در موزهٔ وادزورث آنتنوم در هارتفورد اجرا شد. ایدهٔ اولیهٔ نظافت‌کاران شب آن بود که گروهی از زنان مهاجر طبقه کارگر در تلاش برای تشکیل یک اتحادیه با گروهی از فعالان فمینیستی متحد می‌شوند. یکی از هنرمندان، مری کلی، از اعضای تیم فیلم، به عنوان یک فعال فمینیست در پویش نظافت‌کاران زن هم شرکت داشت. یکی از تصمیمات اولیه، ضبط یک مستند زمان‌واقعی به عنوان فیلم بلند حدوداً هشت ساعته بود که فقط نظافت توالی را نشان می‌دهد. عکس‌های ثابت توی کلاژ بیانگر فعالیت تکراری و بالقوه بی‌پایان نظافت پسماند کارکنان اداره در طول شب است. این کلاژ اشاره‌ای است به پوستر فیلم نظافت‌کاران شب که سکانس‌هایی از تمیز کردن توالی توسط یک زن را به نمایش می‌گذارد. پشت‌سر زن دو تصویر از مجسمهٔ سفید مرمرین از زنی را می‌بینیم که روی زمین لم داده است و حالتی به ظاهر در حال استراحت دارد.

این مجسمه را می‌توان در پس‌زمینهٔ عکسی از نمایش هنرمند آمریکایی میرل لیدرمن یوکلز دید که در آن زنی کف موزه را می‌سابد. مانفیسست مراقبت و نگهداری هنر (۱۹۶۹) از این هنرمند و مجموعهٔ آثارش به عنوان یک کل، به حوزهٔ مغفول‌مانده و بی‌ارزش‌شدهٔ خانه داری، کار بازتولیدی و کار نظافتی و بهداشتی می‌پردازد. کار خانگی با انتقال از عرصهٔ خصوصی به حوزهٔ عمومی، مرئی می‌شود. و لیدرمن یوکلز با هنر خواندن این کار [«من کلی بشور و بساب، نظافت، پخت‌وپز، تعمیر، حمایت، حفاظت و مانند این‌ها را انجام می‌دهد؛ و (جدای از این تا قبل از این در کنارش) کار هنری هم «انجام می‌دادم»]. از حالا به بعد فقط این کارهای مراقبت و نگهداری روزمره را انجام می‌دهم و کثافت آن را به سطح خودآگاهی می‌آورم و در قالب هنر به نمایش می‌گذارم.»] و با نمایش آن، نه تنها مخاطب را به پرسش‌هایی پیرامون مرئی بودن و ارزش کار بازتولیدی مشغول می‌کند، بلکه به‌علاوه نشان می‌دهد

در نتیجهٔ اقدامات صورت‌گرفته برای مقابله با کووید-۱۹، برخی از ما فاصله‌گذاری اجتماعی، آموزش از راه دور، جدایی و انزوا در محیط‌های خاص را تجربه می‌کنیم. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که گویی می‌توان دربارهٔ یک «ما»، حتی یک تجربهٔ جمعی صحبت کرد، یا حتی فراتر از آن، به یک جمع جهانی اندیشید. با این حال، نظر به تجربه‌ام در مقام مدرس دانشگاه هنرهای کاربردی در وین، کاملاً با امکان‌پذیری آن هم‌رأی نیستم. در زمانه‌ای با محدودیت‌های شدید بر آزادی فردی برای جابه‌جایی در فضاهای عمومی، گسترهٔ عظیمی از گزینه‌های سیاسی و اجتماعی برای مواجهه با این وضعیت استثنایی هرچه روشن‌تر می‌شود.

فضاهای عمومی یادگیری و تجربه‌اندوزی، مانند مدارس و دانشگاه‌ها و نیز فضاهای عمومی مانند پارک‌ها و زمین‌های بازی، همچنان کاملاً آزادانه قابل استفاده نیستند و بدینسان تمرکز زندگی به فضای خصوصی منتقل شده است. زمانی که شغل‌ها از دست می‌رود و کودکان را دیگر نمی‌توان به مراکز مراقبت از کودکان سپرد، افراد — بدون امکان استفاده از خانه‌ای ویلایی در تعطیلات آخر هفته — لاجرم در فضای کوچک خانه‌هایشان محصور می‌شوند. آمارها از افزایش آزارهای خانگی جسمی و روانی حکایت دارد و مسألهٔ تقسیم‌کار جنسیتی (باز هم) موضوع بحث روز قرار گرفته است. کووید ۱۹ اساساً نشان‌دهندهٔ نوع کاری است که جوامع ما متکی به آن است: کار مهم برای سیستم و کار بازتولیدی. همگی ما به کارگران مراقبتی دستمزدی و غیردستمزدی وابسته‌ایم، مانند کارگران جنسی، دوستان، عشاق، کودکان. هر بدن واحد به همراه محیط اطرافش محتاج پرورش، آراستگی، پاکیزگی، تغذیه، محبت، مراقبت، به آغوش کشیده شدن، توجه، التیام و بازآفرینی است. مایلم در اینجا به این نکته اشاره کنم که مفهوم «مهم برای سیستم» بسیار بحث‌برانگیز است، چرا که دلالت بر آن دارد که برخی کارها (به همان اندازه) برای «سیستم» اهمیت ندارند.

همانطور که همگی ما تجربه داشته‌ایم، افزایش توجه رسانه‌ای به شغل‌های تامین‌کنندهٔ نیازهای حیاتی و اساسی و مرئی‌شدن ناگهانی کارکنان سوپرمارکت سبب شد که مردم به عنوان نوعی ژست قدردانی کارهایی مانند کف‌زدن انجام دهند. نورا لیکا، یکی از دانشجویمان، در مورد تفاوت میان اجرای جمعی ژست قدردانی در عموم و هم‌بستگی به عنوان کنش سیاسی مقاله‌ای نوشت. نتیجه‌گیری او در پایان این مقاله این بود که اجرای جمعی ژست قدردانی در عموم، حرکت نمادین پرصلابتی است که می‌تواند شیوهٔ تفکر مردم را تغییر داده و امید و قوت ادامه‌دادن را به آنها ارزانی دارد. با این حال، در نهایت، این کار در درازمدت به شرایط کاری بهتر و امن‌تر برای کارگران سوپرمارکت‌ها، بیمارستان‌ها، مراکز مراقبت روزانه و امثالهم یا دستمزد برابر یا بهتر و کوتاه‌شدن ساعات کاری آن‌ها کمکی نخواهد کرد. به‌علاوه، وقتی به این پرسش بازمی‌گردیم که چه



جنی تیشِر، «خدمت»، کلاژ کاغذی با ابعاد ۳۰ در ۴۰ سانتی‌متر.



جنی تیشِر، «نظافت کاران شب»، کلاژ کاغذی با ابعاد ۳۰ در ۴۰ سانتی‌متر.

بر تن دارد. در مقابل، زن روی پوستر به ما لبخند می‌زند و قرار است تجسمی از متصدی خوش‌رویی بخش خدمات باشد. این کلاژ این واقعیت را برای ما پررنگ می‌کند که گرچه تجهیزات فنی ممکن است تغییر کند – درست به مانند گردگیر دست و روبات چاروبرقی درون کلاژ – تغییر در ارزش‌افزایی کار در بخش خدمات صرفاً با استفاده از یک تصویر یا یک ابزار متفاوت ممکن نیست. به منظور پرداختن به ساختار پنهان و ممیزه «کار کثیف» که بر حسب طبقه، نژاد و جنسیت تقسیم می‌شود، باید پیچیدگی بازنمایی، ارزش‌افزایی و کار نامرئی همچنان محل توجه باشد و واکاوی شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jenni Tischer <jenni.tischer@uni-ak.ac.at>

که تولید ارزش به طور حتم بسترهای نظام‌مند حمایت مادی را مختل می‌کند (حتی زمانی که صحبت از هنر باشد)، به‌ویژه اگر فرایند به ظاهر غیرمادی بنماید. نمایش معکوس اثر در کلاژ سلسله‌مراتب سفیدبودن را به پرسش می‌کشد؛ سلسله‌مراتبی که با شمایل‌نگاری کلاسیسیسم به تصویر کشیده شده است که هرگونه تعدد رنگ در مجسمه‌سازی را نادیده می‌گیرد و به این شیوه ایدئولوژی نژادپرستانه استوار بر تک‌رنگی خالص و سفیدی خالص را برمی‌سازد که در اصل هرگز در دنیای باستان وجود نداشته است.

«خدمت» کلاژی است که از ترکیب روگرفت‌هایی از عکسی از یک روزنامه ساخته شده است؛ در این عکس زنی در حال نظافت است و پشت او پوستری قرار دارد که زنی را با یک همدست نشان می‌دهد. زنی که کف زمین را تمیز می‌کند پشت به تصویر است و یونیفرم آبی‌رنگ

< خشونت خانگی

در دوران پاندمی جهانی

مارگارت آبراهام، دانشگاه هوفسترا در آمریکا؛ رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۱۸-۲۰۱۴) و عضو کمیته‌های پژوهشی نژادپرستی، ناسیونالیسم، بومیان و قومیت (RC05)، جامعه‌شناسی مهاجرت (RC31)، زنان، جنسیت و جامعه (RC32)، حقوق بشر و عدالت جهانی (TG03) و خشونت و جامعه (TG11) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

امتیاز عکس: Flickr/Jane Fox

حیاتی است، از قضا به معنی امنیت بسیار کمتر برای افرادی بوده است که در روابط ناسالم و آزارگرانه قرار دارند. شرایط فشار مالی و روانی که این نیز برآمده از پاندمی است، در برخی از خانواده‌هایی که پیش از این سابقه این‌گونه رفتارها را نداشته‌اند، موجب بروز آزارگری شده است. این شرایط برای افرادی که پیش از این هم قربانی رفتارهای آزارگرانه بوده‌اند، منجر به تشدید و تعمیق خشونت و در مواردی منجر به مرگ شده است.

خشونت خانگی معطوف به اعمال قدرت و کنترل از سوی یک نفر بر روی فرد دیگر است که نمودهای مختلفی پیدا می‌کند: جسمی، احساسی، کلامی، جنسی، روان‌شناختی و اقتصادی. خشونت خانگی در همهٔ اجتماع‌ها اتفاق می‌افتد، ولی در عین حال، برای همهٔ موارد قابل‌تعمیم نیست. هر مورد و هر رابطه زمینه خاصی از تفاوت‌ها در قدرت، امتیاز و کنترل در خود دارد. همچنین در این میان بسته به تلاقی نژاد، قومیت، طبقه، جنسیت، گرایش جنسی، کاست، فرهنگ، سن، منطقهٔ جغرافیایی، دین و وضعیت مهاجرت، تفاوت‌هایی در تجارب و اشتراکات پیچیده نیز دیده می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که خشونت خانگی تأثیر نامتناسبی بر گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده در سطوح خرد، متوسط و کلان دارد. پاندمی کووید-۱۹ مؤید این یافته‌ها بوده است، چنانچه گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده از حیث فقدان شغل، دشواری مالی و ابتلا (مثلاً به دلیل قرارگیری بیشتر در معرض بیماری به واسطهٔ کار خدماتی ضروری و یا دسترسی اندک به خدمات مراقبت سلامت) متحمل رنج بیشتری می‌شوند.



جابه‌جایی‌های مردم محدودیت‌های حکومتی گذاشته است. ضرورت این اقدامات در کاهش سرعت انتشار ویروس اثبات‌شده است، لیکن به پدیده‌ای دامن می‌زنند که برخی از آن با عنوان «پاندمی سایه‌ای» خشونت خانگی یاد می‌کنند. سیاست‌های فاصله‌گذاری و انزوای اجتماعی که برای حفظ سلامت و ایمنی مردم

این واقعیت که خشونت خانگی در دوران بحران و بلا تکلیفی فزونی می‌یابد، به روشنی اثبات شده است. پاندمی کنونی کووید-۱۹ نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. کرونا از مارس ۲۰۲۰ در سراسر جهان سبب وضع فرامین «کنترل رفت‌وآمد»، «ماندن در خانه» و «پناه در محل» شده است و بر

از مارس ۲۰۲۰، گزارش‌ها از چندین کشور نشان داد که کنترل رفت‌وآمد و محدودیت‌های وضع‌شده مختلف، خشونت جنسیت‌محور، به‌خصوص خشونت علیه زنان و کودکان را بیشتر و شدیدتر ساخته است. ناتوانی و کمبود گزینه‌های موجود نزد قربانیان آزار برای فرار و ترک محدوده خانه‌هایشان سبب انزوای ایشان از دوستان، خانواده، محل کار و سایر شبکه‌های حمایتی شده است. این امر شرایطی به بار آورده است که آزارگران توانسته‌اند در آن بستر به کنترل و نظارت مستمر و شدیدتر بر قربانیان دست بزنند و از خلال محدودسازی دسترسی به غذا، پوشاک، خدمات مراقبت سلامت و کالاهای بهداشتی، بتوانند بر رفتارشان نظارت و کنترل داشته باشند. این پاندمی همچنین ناخواسته موانعی نیز بر دسترسی به منابع بسیار مورد نیاز اجتماع و سلامت روان اعمال کرده است. نه فقط ترس، بلکه همچنین فقدان بدیل‌های امن و مناسب، قربانیان را واداشته است که با آزارگران خود بمانند.

شرایط برآمده از پی‌گسترش ویروس کرونا بسیاری از اشکال حمایت اجتماعی و نهادی را برای همه ما محدود کرده است. قدرت و کنترل همچنان هسته خشونت خانگی است و هم‌زمان عوامل علی از خلال محنت‌ها و فشارهای مرتبط با پاندمی از جمله ناامنی غذایی، بیکاری، ترس و اضطراب، ناامیدی، افسردگی، بیگانگی و اندوه افزایش داشته است. تعطیلی مدارس و مراکز مراقبت از کودکان در بسیاری موارد به این فشارها دامن زده است و در همه سطوح بر منابع خانوادگی تنش وارد می‌کند؛ این شرایط به‌علاوه آسیب‌پذیری کودکان را در خانواده‌های آزارگر مضاعف ساخته است. به‌خصوص نظر به الزامات معطوف به سلامت عمومی و ایمنی مبنی بر بستن دفاتر فیزیکی و کوچ کردن به فضای برخط، برقراری ارتباط و درخواست کمک از درون حصار خانه چالش‌برانگیزتر می‌شود. اما کووید-۱۹ موجب شده است که برخی سازمان‌ها مبتکرانه به دنبال یافتن راه‌های جدیدی برای کمک و ارائه خدمات حمایتی موردنیاز باشند.

به این مسئله در آغاز پاندمی توجه شده بود. آنتونیو گوتیرز، دبیر کل سازمان ملل متحد، از دولت‌ها خواست تا هم‌زمان با مقابله با پاندمی اقدامات لازم را برای رسیدگی به «موج وحشتناک خشونت خانگی در جهان» صورت دهند و به دنبال حل مسئله امنیت زنان

باشند. گروه‌ها و سازمان‌های اجتماع‌محور و سازمان‌های ضدخشونت برای حمایت از افراد درگیر با خشونت خانگی به راه‌های مختلفی متوسل شده‌اند. «مرکز ملی خشونت خانگی» در ایالات متحده، گزارش داد که تماس‌های دریافتی در فاصله زمانی ۱۶ مارس الی ۱۶ مه ۲۰۲۰ در مقایسه با همین بازه زمانی در سال ۲۰۱۹ افزایش ۹/۵ درصدی داشته است. این گزارش همچنین ذکر می‌کند که آزارگران چطور از شرایط کووید-۱۹ برای کنترل و آزار بیشتر بهره می‌جستند. نمودهای رفتار کنترل‌گر و آزارگرانه از سوی آزارگران اکنون شامل سلب دسترسی به غذا و نیز کالاهای ضروری سلامت و ایمنی مانند صابون، ضدعفونی‌کننده‌ها و ماسک‌های محافظتی است. در برخی از کشورها با محدود شدن نظام حقوقی و سایر نظام‌های حمایتی مانند پلیس، پناهگاه‌ها و دادگاه‌ها و نظر به تأخیر افتادن روند رسیدگی به پرونده‌ها، عاملیت آزارگران تقویت شده است. این امر برای مهاجران که در ترس اخراج از کشور به سر می‌برند وخامت مضاعفی دارد. نقش دولت و سیاست‌ها و کردارهای حکومت‌ها در دوران پاندمی حول مسائل مهاجرت داخلی و خارجی برای افراد درگیر با خشونت خانگی و خشونت جنسیت‌محور دلالت‌هایی دارند که اغلب نادیده گرفته می‌شوند.

با توجه به رعایت پروتکل‌های بهداشتی زمان پاندمی از سوی سازمان‌های مرتبط با خشونت خانگی، این سازمان‌ها به‌ناچار نحوه فعالیتشان در حمایت از نجات‌یافتگان را تغییر داده‌اند. کاویتا مهرا، مدیر اجرایی سازمان «سخی برای زنان آسیای جنوبی» (Sakhi for South Asian Women) در مرکز نیویورک این‌گونه توضیح می‌دهد:

در ماه‌های مارس و آوریل، درحالی‌که فرامین پناه در محل در شهر نیویورک برقرار بود، «سخی برای زنان آسیای جنوبی» در حال خدمت به اجتماعی بود که در مرکزیت مرکز زندگی می‌کردند. از خلال مکالمات تیم ما با بازماندگان خشونت، به‌خصوص بازماندگان ساکن بروکلین، کوینز و برانکس، به اشکالی از خشونت در حال فزونی و تشدید برخوردیم. ایشان هم‌زمان، با نتایج غیرمنتظره اقتصادی ناشی از پاندمی دست‌وپنجه نرم می‌کردند که نرخ‌های بی‌سابقه ناامنی غذایی، اسکان و خدمات شهری مثل برق و آب و گاز را در پی داشت. حمایت محدود از طریق بسته حمایتی فدرال برای برخی از بازماندگان تسکینی به شمار می‌رفت؛ در این میان، بازماندگان فاقد

مدرک شناسایی و یا بازماندگانی که حساب بانکی‌شان با آزارگران مشترک بود، بدون حمایت رها شده بودند. سخی در فاصله زمانی مارس تا اکتبر ۲۰۲۰ برای حمایت از اجتماع‌مان بیش از ۱۳۰ هزار دلار در قالب کمک اضطراری و تقریباً ۱۶ هزار پوند غذا توزیع کرد.

برخی از سازمان‌های خشونت خانگی دریافتند که به دلیل چالش‌ها، ترس، فقدان حریم خصوصی افراد دارای محدودیت و محصور در خانه، تماس‌های زیادی با آن‌ها گرفته نمی‌شود.

< از جامعه‌شناسان چه برمی‌آید؟

برای پرداختن به خشونت خانوادگی نمی‌توان منتظر پایان این پاندمی ماند. ما به عنوان جامعه‌شناس باید از جامعه‌شناسی جهانی زمینه‌ای بهره جوییم و جهت ترسیم دستورکاری برای پایان بخشیدن به خشونت جنسیت‌محور و فراهم آوردن تغییر ساختاری، در کنار دانشمندان، عالمان اجتماعی، سیاست‌گذاران، کنش‌گران و سایر ذینفعان قرار بگیریم. به روش‌های بهتری برای جمع‌آوری داده و گزارش‌دهی نیاز است. باید پویایی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مؤثر بر تجربه خشونت خانگی در دوران شیوع کووید-۱۹ را درک کنیم و باید که از آن در جهت اقدام استفاده نماییم. در طول بلایای طبیعی چه چیزی مانع از خروج زنان و کودکان از روابط آزارگرانه می‌شود و تاکنون چه چالش‌هایی را پشت سر گذاشته و چه موفقیت‌های داشته‌ایم؟ بایستی که با تکیه بر رویکرد تقاطعی از دانش، نظریه و تحلیل خود در برجسته‌سازی، کنش و مداخله استفاده کنیم. نیاز است که حامی آن سازمان‌ها و ابتکاراتی باشیم که راه‌های خلاق برخورد با این واقعیت جدید را جستجو می‌کنند. ما خودمان باید در نحوه پرداخت به خشونت خانگی و تمام اشکال خشونت جنسیتی در طی این دوران از تاریخ بشریت بازنگری کنیم و آن را از نو شکل دهیم. زنان و کودکان در شرایط منع رفت‌وآمد، در خانه‌هایشان و در کنار آزارگران‌شان نمی‌توانند منتظر بمانند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Margaret Abraham <Margaret.Abraham@Hofstra.edu>

< بحران کووید-۱۹

منظرهای جدید جامعه‌شناختی و فمینیستی

کارینا بتیانی، دبیر اجرایی شورای علوم اجتماعی آمریکای لاتین، اروگوئه و استبان تورس، دانشگاه ملی کوردوبا-شورای ملی پژوهش‌های علمی و فناوری در آرژانتین

امتیاز عکس: Creative Commons

تأثیر می‌گذارد. چهار دهه پیش‌تر، رویداد دیگری «خارج» از حوزه منطقه‌ای، مانند شروع دستگاه براندازی دیکتاتوری نظامی در آمریکای جنوبی، مبانی بومی جامعه‌شناسی را از هم پاشید و به‌این ترتیب محرک‌های قوی جهانی شدن را که از دهه ۶۰ میلادی با سرعت زیادی در حال ظهور بود، به یک‌باره مخدوش کرد.



قائده دوم این است که شعور متعارف فقط تا مدتی از علم جلوتر است ولی پس از مدتی مغلوب آن می‌شود. در این‌جا درک جدیدی از تعلق جهانی، در وضعیت رویانی‌اش، پدیدار می‌شود؛ بدون اینکه تا این‌جا توانسته باشد خودش را با ابزارهای تحلیلی و نظری و نیز کنش‌های عملی وفق دهد. اگر تصمیم داریم پدیده کووید-۱۹ را جدی بگیریم، اگر تمام توجه‌مان را غرق آن بکنیم، باید اجازه دهیم ما را تماماً فرا بگیرد. در جایگاه عالمان اجتماعی معمولاً حاضریم با آرامشی خاص مفروض بداریم که حقیقت موقتی است، ولی از قبول عواقب عملی ژرف برآمده از چنین تصدیقی سرباز می‌زنیم: که هر ایده یا منظر جدیدی باید ابتدا به صورت نظام‌مند از میان برود یا باید به دست خودش نابود شود تا بتواند بار دیگر خلق شود. تا به امروز، این تنها راه اجتناب از زندگی آسوده غرق در نادرستی دانسته‌ها است.

< نظریه‌های جدید جامعه جهانی

درست همان‌طور که جامعه جهانی محصول

و برای همیشه جهانی شدن را به عنوان شعور فکری متعارف جا بیندازد. بنابراین پردازش جمعی تجلی‌های کووید-۱۹، به جای توسعه فرایند جهانی شدن مادی، فرایند جهانی شدن ذهنی را می‌گستراند. آن‌چه نظاره‌گریم نه افول تکیه‌سازی‌های ذهنی و عقلانیت‌های خرده اجتماعی، بلکه در عوض پایانی برافکن، ناگهانی و غیرقابل تصور بر روند طولانی جهل و انکار تاریخی اثر نیروهای گرانشی مناسبات جهان بر جوامع است.

< سازوکار تولید دانش در علوم اجتماعی

سازوکار تحول دستورکارهای تولید دانش به کل ناشناخته نیست. تغییر اجتماعی معمولاً بر دو قاعده کلی استوار است. نخست، در علوم اجتماعی رویدادها و فرایندهای تاریخی تعیین‌کننده دستورالعمل‌های تولید دانش است و نه برعکس. شیوع کووید-۱۹ به مثابه یک رویداد عینی و «خارجی» ظهور می‌یابد که به کلی بر عرصه علمی اجتماعی

برای علوم اجتماعی، نکته تازه و مهم برآمده از بحران عظیم مرتبط با پیشروی کووید-۱۹، تشخیص این نکته است که ناممکن بودن نادیده‌گیری زندگی درون جوامع سرزمینی که همواره بیش‌ازپیش در سراسر جهان نسبت به یک‌دیگر وابستگی متقابل پیدا کرده‌اند. اگر تا پیش از ۲۰۲۰، مطالعات اجتماعی همچنان می‌توانستند توجیه‌های مقبولی برای کنار گذاشتن چارچوب‌های جهانی مشاهده ارائه دهند، امروز دیگر آن‌طور نیست. این پاندمی فرایند توجهی برگشت‌ناپذیر را بنانهاده است که نبوده و دیر یا زود تمامی اهداف پژوهشی را متأثر خواهد کرد و هیچ بازگشتی از آن در کار نخواهد بود.

دیگر نمی‌توان، بدون افتادن در زمان‌پریشی‌های جدی، وجود یک جامعه جهانی را از قلم انداخت. اگر فتح آمریکا در عصر دریانوردی آغازگر جهانی شدن مادی بود، محتمل است که ضربه‌های بازنمایی کووید-۱۹ بر نمایشگرهای دیجیتال یک‌بار

«بحران جهانی کووید-۱۹ فرصت پیشروی در خلق نظریه‌های جدید در باب جامعه جهانی برای همه جامعه‌شناسی‌ها را به ما می‌دهد. این چشم‌اندازهای جدید جهانی ما را قادر خواهند ساخت که از هر موقعیت تاریخی، با جهانی‌سازی در حال گسترش نابرابری‌های اجتماعی، جنسیتی و اقتصادی مواجهه بهتری داشته باشیم»

یک مکان واحد نیست، نظریه جامعه جهانی نیز نمی‌تواند چنین باشد. یک جامعه جهانی می‌تواند شبیه به شبکه نظم بالاتری باشد که کل عرصه‌های اجتماعی ملی، منطقه‌ای و جهانی را تمییز می‌دهد، ادغام می‌کند و به هم پیوند می‌دهد. می‌توانیم فرض بگیریم که هر نقطه از مکان اجتماعی در جهان، مستقیم یا غیرمستقیم، ترکیب منحصر به فردی از این سه عرصه در حال تعامل است. جامعه جهانی آلمان به طور قطع با جامعه جهانی آرژانتین، اروگوئه، مکزیک، شیلی یا چین یکی نیست. ولی جملگی بر اساس تعاملاتشان با یکدیگر، جامعه جهانی را می‌سازند. همچنین چیزی به عنوان یک نظام پدرسالار واحد، یا یک نظام سرمایه‌داری جهانی واحد وجود ندارد: آن چه هست حالت‌های انضمامی پدرسالاری و نیز مناسبات متفاوت انقیاد میان سرمایه‌داری‌های مرکزی و حاشیه‌ای در جامعه جهانی است.

پذیرفتن این اصل تمایز غیرقابل تقلیل نه تنها احتمال یافتن نظم‌های جهانی را از بین نمی‌برد بلکه احتمال اینکه فرایندها و روابط ساختاری بتوانند شرایط را در موقعیت‌های مختلف یکسان بیانگارند، به کمترین میزان می‌رساند. پذیرش دنیایی بودن زیرلایه‌های اولیه جامعه، به این معنی است که مادی بودن علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز دنیایی است. جامعه‌شناسی آمریکای لاتین از دهه ۶۰ میلادی از «دیگری» بودن برای جامعه‌شناسی یا این که فقط بازتولید از خود بیگانه آن باشد، دست کشیده است تا به جریان فعال جامعه‌شناسی جهانی بدل شود. از این نظر اذعان داریم که نظریه‌ای که باید برای جامعه‌شناسی جهانی بسازیم، دانش نوظهوری را می‌طلبد که از شبکه کلی موقعیت‌های مداخله‌گر به دست می‌آید؛ این چنین است که دیدگاه

فرد درباره این کلیت تمایز یافته را دیدگاه دیگری از موقعیتی دیگر به توازن می‌رساند. کردار انسان‌شناختی ضروری «قرار دادن خود در جای فرد دیگر» از این رویه تعمیم یافته حاصل می‌شود. با این فرض اولیه، فتح دنیا نه با جمع‌آوری تمام دانش موجود، بلکه با خلق یک گفتگوی جهانی تازه ممکن می‌شود؛ گفتگویی که قادر باشد از جهان‌بینی‌های تولید شده و طراحی شده از نقطه نظر موقعیت‌های مختلف تاریخی، سنتزهای جدیدی به دست دهد.

بحران جهانی کووید-۱۹ فرصت پیشروی در خلق نظریه‌های جدید در باب جامعه جهانی برای همه جامعه‌شناسی‌ها را به ما می‌دهد. این چشم‌اندازهای جدید جهانی ما را قادر خواهند ساخت که از هر موقعیت تاریخی، با جهانی‌سازی در حال گسترش نابرابری‌های اجتماعی، جنسیتی و اقتصادی مواجهه بهتری داشته باشیم. در خصوص منظرهای فمینیستی انتقادی، کاملاً روشن است که چطور جهانی‌سازی بیشتر چشم‌اندازها می‌تواند موجب بهبود برنامه‌هایشان در ایجاد تحول اجتماعی ساختاری شود. این فرآیند خواهد بود شامل انطباق فکری با استقرار مادی جنش سیاسی که از اساس جهانی است.

در مورد جامعه‌شناسی انتقادی مدرن پرسش پیچیده‌تر است. جهانی شدن بیشتر منظرهای جامعه‌شناسی انتقادی مدرن لزوماً باعث پیشرفت علم متعهد به جامعه نمی‌شود. و حتی کم‌تر از آن به جامعه‌شناسی بالقوه تحول‌آفرین هم ختم نمی‌شود. برای این که بفهمیم چرا جامعه‌شناسی انتقادی مدرن در طی دهه‌های گذشته فراتر از دانشگاه، تأثیرات سیاسی نداشته است، ضروری است که از مفهوم تعهد سیاسی در

آن مسئله‌انگاری عمیق‌تری داشته باشیم. ما به ضرورت به خدمت گرفتن این کردارها در سیاست‌گذاری عمومی تغییر اجتماعی باور داریم. پیش‌برد جامعه‌شناسی انتقادی مدرن، با تعهد سیاسی، مستلزم نوعی پیوند نوین با سیاست جنش‌ها و احزاب ملی است. صحبت از ترک فضای امن دانشگاهی است؛ درست به همان شیوه جریان‌های جامعه‌شناختی تا دهه ۷۰ میلادی، حداقل در آمریکای لاتین، و آن گونه که اندیشه‌های انتقادی فمینیستی امروز رفتار می‌کنند. میل به سیاست ملی مستلزم ادغام اصل واقعیتی است که به عنوان یک هدف فی‌نفسه بهترین پادزهر را هم در برابر رادیکالیسم اولیه نقد بسازد و هم در برابر آرمان‌گرایی بیشینه‌گرا که به هیچ ترتیب یارای تبیین چگونگی حرکت به سمت یک جامعه بهتر برای همگان را ندارد. در نتیجه، این تحول سیاسی جامعه‌شناسی انتقادی مدرن، شرط ضروری ورود به گفتگویی سازنده و پرمایه با فمینیسم است.

باید ابتکار عمل‌های جمعی را با قدرت کافی به ثمر برسانیم و تغییری ساختاری رقم بزنیم؛ تغییری که بتواند مسیر کنونی جوامع ما را در این عصر تاریخی مشوش دگرگون سازد. تحقق آن به ما بستگی خواهد داشت؛ به ظرفیت ما در ایجاد یک اجتماع فکری، علمی و سیاسی.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Karina Batthyány <kbathyan@clacso.edu.ar>

Esteban Torres <esteban.torres@unc.edu.ar>

< اثر هر اس‌آور جهانی کویید-۱۹

محمود ذوادی، دانشگاه تونس و عضو کمیته‌های پژوهشی تاریخ جامعه‌شناسی (RC08)، جامعه‌شناسی دین (RC22)، و زبان و جامعه (RC25) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



پاندمی کویید-۱۹ به ابتدایی‌ترین پارامترهای اجتماعی حیات جمعی انسان، یعنی تعامل اجتماعی، ضربه وارد کرده است. فاصله‌گذاری اجتماعی بر زندگی‌های روزمره ما در آینده چه تأثیری خواهد داشت؟

امتیاز عکس: [Wikimedia Commons](#)

کنترل رفت‌وآمد سراسری داشته‌اند. ایالات متحده و بریتانیایمونه‌های شاخصی از این قسم است. در نتیجه، این بحران باید در رأس دغدغه‌های عالمان اجتماعی باشد و این بحران باید نه فقط از حیث کمی، بلکه از منظرهای کیفی نیز تحلیل شود. چنین تحلیل‌هایی می‌تواند در بهبود وضعیت

از هر سو که بنگریم پاندمی کرونا بالای جهان‌گیری غیرعادی است. این پاندمی موجب شده است تا متخصصین سلامت به منظور کاهش آمار مرگ و میر و نرخ بیماران مبتلا، به ویژه در جوامع پیشرفته، به خط مقدم بیایند. برخی از این جوامع به اجبار، برای بیش از یک‌بار، به طول هفته‌ها

سیاره زمین در اکنون و در آینده اهمیت به سزایی داشته باشد.

< علوم اجتماعی باید دغدغه‌مند باشد

پاندمی کووید-۱۹ به مهم‌ترین مولفه وجود جمعی بشر ضربه زده است: تعامل اجتماعی. شعار «در خانه بمان» به پیام اصلی اکثر کشورها بدل شده است. تعامل اجتماعی عادی در کل جهان به حالت تعلیق درآمده است. تعاملات اجتماعی معمول، درون جوامع و میان جوامع مانند گذشته نیست و احتمال موج‌های کرونا در آینده را نمی‌توان کنار گذاشت. حضور کنونی این پاندمی در جهان و استمرار احتمالی آن در سال‌های آینده می‌تواند بخشی از الگوهای اصلی زندگی انسان‌ها و جوامع شود.

از پاندمی کووید-۱۹ مشکلات خاصی حادث شده است. از حیث جامعه‌شناختی، وضعیت هشداردهنده پاندمی مشکل اجتماعی جدیدی در جهان طرح می‌کند که علوم اجتماعی برای پرداختن به آن باید مفاهیم جدیدی کشف و ابزارهایی ابداع کند که مثلاً متفاوت از ابزارهای جامعه‌شناس فکید اروینگ گافمن (۱۹۲۲-۱۹۸۲) باشد. گافمن با رجوع به کنش متقابل نمادین فرهنگ لغتی از مفاهیم جامعه‌شناختی جدید ارائه کرد که در تسهیل فهم جزئیات تعاملات رو در رو به کار می‌آید. در پاندمی جهانی حاضر به ابداع مفاهیم جامعه‌شناختی بالقوه جدیدی نیاز پیدا خواهیم کرد که با استفاده از آن‌ها این پیامدهای پاندمی برای بشر تحلیل شود: عدم قطعیت زندگی، فقدان قابل توجه کنترل بر رویدادها، توجه صرف به آینده بسیار نزدیک. شاید برای پرداختن به این ویژگی‌های جدید ابزارهای بهتر در دستان جامعه‌شناسی کیفی باشد. البته وظیفه علوم اجتماعی بر دو قسم خواهد بود:

اول، باید تاثیرات اجتماعی و روان‌شناختی پاندمی کووید-۱۹ را بر رفتار مردم و پویایی‌های مختلف جوامعی مطالعه کنیم که از دسامبر ۲۰۱۹ درگیر این بحران بوده‌اند. مجله ساینتیفیک/امریکن در شماره ژوئن و ژوئیه ۲۰۲۰ بر تاثیرات اجتماعی و روان‌شناختی پاندمی کرونا بر مردم تمرکز داشته است: این پاندمی درباره نحوه

واکنش مردم به مصیبت چه چیزی به ما می‌آموزد؟ شماره ژوئن فشار کاری پزشکان و پرستاران در بیمارستان‌ها و کلینیک‌های خصوصی و عمومی را پررنگ کرده است. با این حال، این مجله در شماره آگوست ۲۰۲۰ لحن به نوعی آرامش‌بخشی نسبت به کرونا بر خود گرفت و نشان داد که فاصله‌گذاری اجتماعی میان حیوانات پدیده‌ای طبیعی است و آنها برای حذر از انتقال از حیوان بیمار آن را رعایت می‌کنند. گرچه شاید این مطلب حقیقت داشته باشد، بدیهی است که فاصله‌گذاری اجتماعی در درازمدت برای تعاملات اجتماعی عادی انسان همچنان مسئله‌ساز خواهد بود.

دوم، جوامع امروز باید ببینند که در صورت عدم کشف درمانی قطعی در چند ماه یا چند سال آینده، زندگی اجتماعی در دنیا چگونه جلوه‌ای خواهد داشت. یافته‌های هر دو نوع مطالعه برای پرداختن به عواقب پاندمی، علوم اجتماعی نسبتاً تازه‌ای را ابتکار خواهد کرد که متفاوت از علوم اجتماعی جریان اصلی موجود است. ویژگی‌های مهم دیگر پاندمی کرونا از لحاظ میزان اثرگذاری بر هم‌بستگی اجتماعی در جوامع، در حال پدیداری است. جوامع پیشرفته غربی فردگرا وصف می‌شوند و گفته می‌شود که شبکه‌های رسانه اجتماعی هسته آن فردگرایی را سخت‌تر کرده است. اخلاق و کردار فاصله‌گذاری اجتماعی و سایر اقدامات ضدکرونايي که در جهت انزوای اجتماعی است لاجرم فردگرایی و تنهایی را نه فقط در آن جوامع، بلکه همچنین در سایر جوامع غیرغربی تشدید می‌کنند. بنابراین، آسیب جهانی وارده بر تعاملات اجتماعی عادی میان افراد، گروه‌ها، جمع‌ها و جوامع کاملاً عیان است.

< تغییر اقلیم و نفرت‌پراکنی

دو مشکل عمده مربوط به پاندمی کووید-۱۹ قابل ذکر است: تغییر اقلیم و نفرت‌پراکنی. برخی تحلیل‌گران پاندمی کرونا را نتیجه رفتار بشر بر روی زمین تعبیر می‌کنند که منجر به آلودگی جهان شده است. آلودگی نیز نتیجتاً بر تغییر اقلیم تأثیر منفی داشته و چنان‌که برخی نظریه‌های فعلی اشاره دارد، به ظهور محتمل

ویروس‌های خطرناک جدید دامن زده است. آن‌ها به عنوان نمونه از شهر ووهان در چین یاد می‌کنند که کرونا اولین بار در آن شایع شد. علت شیوع این ویروس هر چه که باشد، ابتلای جهانی به کرونا چالشی خیره‌کننده و گمراه‌کننده را نشان می‌دهد و به دانشمندان مدرن هشدار می‌دهد که در عمل به تخصص خود تواضع و فروتنی بیشتری داشته باشند. دانشمندان پیش از هر چیز باید از حیث اصول اخلاقی در مورد به حداقل رساندن دامنه مشکلات احتمالی ناشی از کار علمی‌شان دغدغه جدی داشته باشند.

در خصوص پدیده نفرت‌پراکنی جهانی در سراسر دنیا، محتمل است که این پدیده از پی شیوع پاندمی کووید-۱۹ در حال افزایش باشد. نفرت‌پراکنی رفتاری است که وحشیانه به افراد آزار می‌رساند، آن‌ها را خوار می‌سازد و طرد می‌کند و باعث تبعیض نسبت به ایشان بر اساس دین، رنگ، جنسیت و قومیت می‌شود. منبع نفرت‌پراکنی اغلب احساس یا نگرش ناخوشایند یا تخصصی در قبال یک فرد، یک گروه یا کل یک جامعه یا تمدن است. انتظار می‌رود که ویروس کرونا به فهرست موارد مسبب نفرت‌پراکنی اضافه شود. شهروندان کشورهای دارای آمار بالای ابتلا به ویروس کرونا، با خروج از کشورهایشان با افزایش تبعیض و نفرت‌پراکنی مواجه می‌شوند و این پدیده در آینده نیز استمرار خواهد داشت. از این‌رو چنان‌چه سازمان بهداشت جهانی در آگوست ۲۰۲۰ پیش‌بینی کرده بود، امروز صنعت گردشگری در سراسر جهان متحمل ضربه سنگینی شده است و این در ماه‌های آینده نیز ادامه خواهد داشت. انتظار می‌رود پاندمی جهانی کووید-۱۹ امروز جوامع را با هم متحد کند ولی اثر آن بر تبعیض و نفرت‌پراکنی را مثبت نیست. بنابراین، صنعت گردشگری جهان احتمالاً امروز و فردا از این پاندمی آسیب خواهد دید و این نه فقط به دلیل محدودیت‌های جابه‌جایی، بلکه همچنین به دلیل افزایش احتمالی در نفرت‌پراکنی و تبعیض است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mahmoud Dhaouadi <m.thawad43@gmail.com>

< سناریوهای پساپاندمی از انطباق تا یادگیری جمعی

آلخاندرو پلفینی، دانشگاه ال سالوادور بوینس آیرس و موسسه علوم اجتماعی آمریکای لاتین در آرژانتین

امتیاز عکس: Creative Commons



همچنان از پاندمی کویید-۱۹ فارغ نشده‌ایم و محاسبهٔ اثرات و آسیب‌های آن دشوار است، همان‌طور که تخمین تاریخی که در آن تاریخ پاندمی کنترل شده باشد آسان نیست؛ علیرغم این، علوم اجتماعی از اندیشه‌ورزی در باب سناریوهای ممکن برای جهان پساپاندمی دست نکشیده است. عمق بحران جهانی و نیز اثرات بی‌سابقهٔ پاندمی بر زندگی هرروزه و به‌طور کلی بر عملکرد سرمایه‌داری چنان ناگهانی و شدید بوده است که این اندیشه‌ورزی از گمانه‌زنی دربارهٔ موجود شدن واکنش‌ها، بازسازی نظام‌های سلامت عمومی و همکاری بین‌المللی با سازمان بهداشت جهانی فراتر می‌رود. در عوض و نظر به اینکه پاندمی یک چالش عظیم تمدنی به شمار می‌آید، بر ظرفیت یادگیری واقعی در شرایط غیرعادی و ظرفیت تاب‌آوری تمام جوامع در مواجهه با موقعیت‌های تکان‌دهنده تمرکز دارد؛

موقعیت‌هایی که انسان‌ها و جوامع هردو در آن آسیب‌پذیری ساختاری بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند.

< واکنش‌های ممکن در پساپاندمی

همان‌طور که اقتصاددانی به نام برانکو میلانویچ شرح داده است، پس از بحران‌های جهانی که فراتر از بحران اقتصاد بوده و چالش‌هایی را متوجه سلامت عمومی می‌ساخته است، یا پس از جنگ‌های بزرگ، مانند بحران ۱۸۷۳ یا ۱۹۱۹، نظام بین‌الملل و برخی جوامع تغییرات مهمی در الگوهای توسعه و سازمان‌دهی سیاسی خود اعمال کرده‌اند. بنابراین یوتوپایی نیست اگر برآورد کنیم که از این پاندمی هم تغییرات مهمی پیرامون شیوه‌های تولید، مصرف و سبک زندگی ناشی خواهد شد و بار دیگر

ظرفیت سرمایه‌داری و مدرنیته در انطباق با چالش‌های جدید و در بازاندیشی خود را نشان خواهد داد. البته این‌ها مسلم نیست، بلکه به ایجاب اندیشه‌ورزی در درجه اول و سپس کنش سیاسی در جهت ترویج این تحولات بستگی دارد.

تا این‌جا، اولین واکنش و بنابراین یکی از سناریوهای احتمالی برای دوران پساپاندمی عقب‌نشینی خاص‌گرایانه (retreat particularist) است. چنان‌که در برخی کشورها (در آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ و در برزیل در دوران بولسونارو) از قبل تجربه شده است، ارزش آن را ندارد شرح و بسطش بدهیم. هدف این واکنش تداوم تجارت به‌طور معمول و ترویج بازگشت به وضعیت عادی با پناه بردن به دولت‌ملت و نادیده‌گرفتن دلالت‌های جهانی پاندمی و وابستگی‌های

< یادگیری جمعی

متقابل بنیادی موجود، همچون نادیده گرفتن مشکلات دیگر است. در عوض جالبتر آن است که دو سناریوی تحول آفرین ممکن را بررسی نماییم؛ سناریوهای مبتنی بر عاملیت انسان و انعطاف جوامع. می‌توان میان دو سطح یا درجه از تحول در این ظرفیت‌ها تمایز قائل شد: گام اول در پیوند با انطباق (که با ایجاد موازنه میان ترجیحات و منافع شخصی با مشکلات جدید محیط فهم می‌شود) و گام دوم، فرآیند چالش برانگیزتر یادگیری جمعی (به معنای ضمنی بررسی صحت این ترجیحات و منافع بر اساس یک تکلیف اخلاقی معطوف به کاهش آسیب).

< انطباق

پس چگونه می‌توان بدون بازنگری در کردارهای تثبیت شده که آسیب‌شان از پیش عیان شده است یا ترک کامل آنها، به سناریویی در درجه اول انطباقی رسید که در آن سه عرصه اساسی اجتماعی (دولت، بازار و جامعه مدنی) با محیطی چالش برانگیزتر و پیچیده‌تر سازگاری ارتباطی ایجاد می‌کنند؟ این کار در سطح بین‌المللی شامل تقویت چندجانبه‌گرایی است. در سطح ملی، حضور دولت پررنگ‌تر خواهد بود، گرچه هم‌زمان با سرمایه‌گذاری در سلامت عمومی، تلفات بیشتری به امنیتی‌سازی و نظارت بر حریم خصوصی خواهد داشت. انتظار ما از بازار می‌تواند حمایت‌گرایی تجاری و سرمایه‌گذاری عمومی بیشتر، تعمیق دیجیتالی‌سازی، ترویج همکاری علمی ولی بدون تغییر در حفظ مالکیت فکری باشد. در این شرایط به جای مالی‌سازی محض، تا حدی شاهد بهبود اقتصاد تولیدی و خدمات و کالاهای به اصطلاح ضروری خواهیم بود. با تمرکز بر جامعه مدنی، مصرف مسئولانه، تقدم بخشی به قوانین داخلی و مراقبت از خود ترویج و توجه به توسعه پایدار معطوف خواهد شد؛ هرچند در چارچوب دموکراسی حداقلی.

آن داشته باشیم. بالین حال، این هم گزینه قابل توجهی است و همچنان طرفدارانی دارد. سرمایه‌داری و مدرنیته ظرفیت خود را برای انطباق و احیاء نشان داده‌اند و (همان‌طور که بولتانسکی و چیاپلو در روح تندرستین انتقادات را نیز در دل خود جای داده‌اند؛ بنابراین، غیرمنطقی نیست اگر فکر کنیم که پاسخ انطباقی محتمل‌ترین گزینه است و از تعامل میان سیستم‌های خبره، شرکت‌های بزرگ (به‌ویژه شرکت‌های مرتبط با دیجیتال‌سازی) و از بازیگران سیاسی با افکار کوتاه‌مدت، تقریباً به صورت مکانیکی زاده می‌شود. درعین حال، تحقق پرزحمت‌ترین یادگیری‌های جمعی به رادیکال‌سازی و به حرکت در آوردن جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مردمی بستگی دارد که از نقشه بزرگ کمک و پیشگیری از مخاطرات سلامت عبور کرده و هدف‌شان را قرارداد جدید سبز جهانی، یا حتی از آن هم بهتر، «معاهده اقلیمی اجتماعی جنوب» قرار می‌دهند- که در آن در گفت‌وگوی شمال-جنوب، عدالت اجتماعی همواره در کنار عدالت زیست‌محیطی ذکر می‌شود و در آن برای اولین بار تقدم زندگی جایگزین مرکزیت کار تولیدی می‌شود). این گزینه بی‌شک غیرمحتمل‌ترین، ولی در پرتو مخاطرات، مبرم‌ترین و ضروری‌ترین گزینه است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Alejandro Pelfini <pelfini.alejandro@usal.edu.ar>

واکنش پرزحمت‌تر با پتانسیل تحول‌آفرینی بیشتر معطوف به فرآیند یادگیری جمعی عمیق‌تر است که تحقق آن مستلزم عبور از نظم مذاکره و همکاری بین‌المللی و به سوی فضاهای حکمرانی جهانی است؛ فضاهایی که بر تأمین و نگهداری کالاهای عمومی، کاهش ریسک و اجتناب از فجایع تمرکز دارند. این موضوع در سطح ملی در دولتی بازتاب پیدا می‌کند که سیاست‌های عمومی‌اش را حول مفهوم مراقبت و کاهش نابرابری‌ها در دسترسی به کالاهای عمومی تنظیم می‌کند. در حوزه تولید و مصرف، در کنار تقویت شهرهای کوچک و اقتصاد مبتنی بر بهاگذاری مجدد فعالیت‌های «ضروری»، حمل‌ونقل در مسافت‌های کوتاه و تولید و تجارت محلی ترویج خواهد شد؛ در پایان، مناقشات کنونی شمال/جنوب بر سر مالکیت فکری و ثبت اختراع‌ها راه را برای استقرار رژیم‌های شمول‌پذیرتر و برابرتر هموار خواهد کرد. جامعه مدنی همواره پیش‌ازپیش به نفع شبکه‌ای از «توصیف‌کننده‌ها» (prosumers) (جی. ریفکین) تغییر خواهد کرد؛ در این جامعه مدنی سطح جهان محلی (glocal) پدید می‌آید و شبکه‌های مراقبتی حساس به تفاوت‌های جنسیتی گسترش می‌یابند. در این جامعه مدنی همچنین فضاها برای تحول‌آفرینی گشوده می‌شود؛ با الهام از ایده‌های بدیل مانند ایده‌های پساتوسعه و مهار رشد (degrowth) در فرآیندی از سیاسی‌کردن که شامل دموکراتیک‌سازی بنیادی از حیث برابری و دسترسی می‌شود.

کدام یک از این بدیل‌ها فرصت‌های بیشتری در خود دارند و موفقیت آن وابسته به چیست؟ از پیش، نسبت به محدودیت‌های واکنش غیرتحول‌آفرین نخست آگاهیم و انتظار اندکی می‌توانیم از

< جامعه‌شناسان

در عرصه مدنی سیاسی

فردی آلدو ماسدو هوامان، دانشگاه آیبروامریکانا، مکزیکوسیتی مکزیک

امتیاز عکس: Creative Commons



یا دین سازمان‌یافته (که بینشان همپوشانی‌هایی هم وجود دارد) – و یافته‌های ما اغلب ثابت می‌کند که "پادشاه لخت است".

اکنون با نسلی سرگشته و در عین حال خلاق از دانشمندان علوم اجتماعی روبرویم که در برابر این عصر متلاطم و مبهم بسیار بی‌قرارند. آنها همسو با میراث رشته خود به زندگی روزمره همشهریان و اجتماعات خود حساسند، به این نیت که چارچوب‌های ابتکاری و بازاندیشانه‌ای را خلق کنند که به ما امکان رویارویی با لحظه اکنون را می‌دهد. به عقیده من، این همان چیزی است که دیوید ام. فارل و جین سوئیتز را در اثرشان با عنوان *تخیل دوباره دموکراسی* (۲۰۱۹) سوق داد تا خودشان را در جامعه ایرلند غرق کنند و فعالانه در ساخت دموکراسی مشورتی در میان شهروندان این کشور مشارکت کنند. کار آنها توجه عمومی را به سمت گردهمایی‌های شهروندان در ایرلند جلب کرد. این گردهمایی‌ها همچون گذرگاه‌هایی برای همه‌پرسی‌ها عمل کردند که به قانونی شدن سقط‌جنین و ازدواج برای همه منتج شدند.^۱ بنابراین نظریه پدید آمده در دانشگاه، از جانب اجتماع بازخورد می‌گیرد، همزمان راه‌های ارتباط با بازیگران کشف می‌شود و علاوه بر برانگیختن پرسش‌ها و موضوعات، برای درانداختن طرحی نو در مؤسسات و فرهنگ‌های عمومی امکان

جامعه‌شناسان از سرآغاز در امور عمومی جوامع خود دخیل بودند (به عنوان مثال، امیل دورکیم، ماکس وبر، ماریان شنیتگر و جین آدامز، خواه به صورت هشدار به طیف وسیع مخاطبان درباره شرایط نابرابری، تبعیض و بدبختی و همچنین بی‌عدالتی‌ها، سوءاستفاده از قدرت، پایمال کردن حقوق و غفلت دولت از خدمات عمومی باشد که به بخش اعظم جامعه تحمیل می‌شود، خواه به صورت ایجاد انگیزه در مباحثه‌های عمومی آگاهانه. جامعه‌شناسان با به کارگیری زبانی فهم‌پذیر و برانگیزاننده، بدون ترک روحیه انتقادی و رسالت خود برای تحقیق و اکتشاف، به مسائل اجتماعی مطرح پرداختند تا تکانی به وجدان‌ها بدهند و قدرت را به پرسش بکشند. هلن جفرسون لنسکی جامعه‌شناسی است که اکنون ویژگی‌هایش با تأملات اظهار شده در اینجا به خوبی مطابقت پیدا می‌کند. هلن ضمن توصیف نقش دانشگاهیان به عنوان روشنفکران مردم‌دار، در رابطه با پژوهشی که انجام داده است می‌گوید: آنها «با مشکلات اجتماعی مانند تأثیرات مخرب المپیک دست‌به‌گریبانند، می‌خواهند پرده از ریشه‌های این مشکلات و نظام‌های سرکوب پشتیبانشان بردارند. ما برای تغییر اجتماعی توصیه‌هایی می‌کنیم و با اجتماعات همکاری می‌کنیم تا افراد بر سر قدرت را به مضاف بطلبیم، گاهی با موفقیت و گاهی هم نه. هدف‌های ما اغلب «گاوه‌های مقدسند» (مصونان از انتقاد) – المپیک

گفتگو ایجاد می‌کند.

سیاسی نشان می‌دهد که این حوزه‌ها پذیرای موارد زیر خواهند بود:

- کسب مؤلفه‌ها، مهارت‌ها و تجربه‌های بهتر در روند داخلی (یا مشترک) تحول سازمانی، که به معنی تقویت دموکراتیک خودشان در مقیاس‌های گوناگون است؛
- پیشرفت هدفمند و پایدار در دستیابی به اهداف خود و انضمامیت بخشی به آرمان‌هایی که محور هویت این حوزه‌هاست (مطابق با ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر)؛
- برعهده گرفتن بستر لابی‌گری شهروندان، با هدف ساختن برنامه‌ای برای پیکربندی دوباره سیاست‌ها تحت نفوذ این حوزه‌ها و فراتر از آنها؛ و
- وضوح بخشیدن به نقشی که این حوزه‌ها از خلال کردار دموکراتیک (و در ارتباط با سایر عاملان و متخصصان اجتماعی) در عرصه‌های مختلف ایفا می‌کنند و چارچوب‌های سختگیرانه نهادی را به سمت روش‌های فراگیر و نوآورانه ایجاد پیوند میان دولت و شهروندان هدایت می‌کنند.

< نقش‌های جدید برای جامعه‌شناسان

بنابراین جامعه‌شناسان در میانه جهان آکادمیک و عرصه مدنی-سیاسی قرار دارند. آنها با چشم‌انداز سهیم شدن در عاملیت شهروندی، می‌توانند در تکرار فضاهای کنش دموکراسی‌های معاصر چهره‌های متنوعی به خود بگیرند. با این اوصاف، کدام مشارکت‌ها و دخیل‌بودن‌ها و بازنگری‌ها را می‌توان در آموزش و عملکرد جامعه‌شناسان مدنظر قرار داد؟

به‌طور کلی، پیچیدگی و تداخل و گوناگونی بیشتر فضاها و نظام‌های بازیگران در وضعیت فعلی تقسیم‌بندی سنتی آکادمیک-حرفه‌ای را تا حد زیادی پشت سر گذاشته است. این ویژگی‌ها در شرایطی در حال پدیدار شدنند که هنوز جا دارد سبک‌سنگین شوند.

واکنش جامعه‌شناسان به این پیچیدگی‌ها، در اصل، همخوان‌تر کردن دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی با بازیگران مدنی و سیاسی، ضمن درنظر گرفتن نیازها، محدودیت‌ها، بالقوگی‌ها و چارچوب‌های مشترک آنهاست. در درجه دوم، تجربه‌های جامعه‌شناسان در این عرصه‌های در حال تغییر از طریق درس گرفتن و متعاقب آن ترویج نوآوری آموزشی و تخصص مناسب برای شهروندان، امکان بررسی و اصلاح برنامه‌های طرح‌ریزی‌شده در سایه امور از قبل موجود را فراهم خواهد کرد.

در سطح سیاست دموکراتیک و تمرین شهروندی، چهره‌ای که در این رشته ارزش تأمل دارد چهره‌شناس در مقام مشاور-میانجی شهروندی (citizen consultant-mediator) است.

جامعه‌شناسان باید از طریق مشارکت در حوزه‌های شهروندی، نوعی چشم‌انداز و عملکرد را بر پایه ظرفیت‌های تحلیلی-عملی ترویج کنند. همچنین راهنمای آنها باید مهارت‌های خلاق، آموزش‌محور، گفت‌وگو‌محور، پایه‌ای و عاطفی و در عین حال راه‌های ترغیب خودشناسی، تحرک بخشی و انعطاف‌پذیری باشد. این عوامل حامی (یا یکی از مولدان) کسانی خواهند بود که نقش بازیگران مدنی و سیاسی را برعهده می‌گیرند. در همین راستا، تعهد جامعه‌شناسان به اخلاقی که پایه‌اش ارزش‌های حیات دموکراتیک (عدالت، آزادی، تکرارپذیری، مدارا، همبستگی، نقد و مخالفت، گوش سپردن و همکاری) باشد، محور هدایت مشارکت آنها را ترسیم می‌کند.

به معنای خاص‌تر، پیش‌شرط‌های ظهور این حوزه‌های اجتماعی و

نقش‌های اصلی و مناسب این گونه وظایف برای جامعه‌شناسان مشخص است؛ آنها باید در این جایگاه‌ها عمل کنند:

- رمزگشاییان گفتمان‌ها و روایت‌ها و تخیلات برای پرداخت دوباره آنها در پروژه‌های ارتباطی و فرهنگی و سیاسی مهم‌تر؛
- میانجی‌های تنازع و تنش‌های ریشه گرفته در درون یا از بیرون تشکل‌ها؛

• همراهان و مفسران فرایندهای اقدامات سیاسی و مدنی و عمومی علیه قدرت عمومی و خصوصی؛ و

• بیانگران (یا تولیدگران مشترک) پروژه‌های قلمرو سیاست مدنی، دموکراتیک و مردمی به‌کار گرفته شده توسط گروه‌های شهروندی که با آنها کار می‌کنند.

به‌طور خلاصه، شهروندان گرفتار در میان دو تهدیدی که امروز چیرگی یافته است - یعنی پوپولیسم راست افراطی و قدرت عظیم شرکت‌های فناوری (مرتبط با سیستم‌های نظارتی دولت) - باید شفاف و با جهت‌گیری فعالانه به این دو تهدید پاسخ دهند، هم صداهای دموکراتیک را به‌وضوح به بیان بیاورند و هم ظرفیت‌هایی برای حکمرانی را صورت‌بندی کنند که این صداها را تقویت کند و تداوم ببخشد. بنابراین از آنجایی که شهروندان به احیای پروژه‌های دموکراتیک نیاز فوری دارند، در پی آنند که دوباره روی یادگیری سیاسی، تلفیق دانش و دوستی مدنی و جهت‌گیری تشکل‌محور خود تمرکز کنند. به موازات آن، شهروندان نیازمند برقراری روابط دوستانه با سایر بازیگران، از جمله اهل فن در رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و انسان‌شناسی‌اند؛ ترکیب رویکرد جدلی و همدلانه را با انگیزه‌ای پراشتیاق‌تر و مصمم‌تر اهل فن را ترغیب به مشارکت خواهد کرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Fredy Aldo Macedo Huamán <fredy.macedo@gmail.com>

۱. اینجا را ببینید:

<https://blogs.lse.ac.uk/politicsandpolicy/irish-referendums-deliberative-assemblies/>

< سکوت پیرامون خشونت شریک زندگی

در ترینیداد و توباگو

آماندا چین پنگ، دانشگاه هند غربی در سنت آگوستین ترینیداد و توباگو

من این را «فرهنگ خشونت» می‌خوانم؛ زیرا امری است که در این کشور عادی‌سازی شده است.

< عادی‌سازی خشونت

شایسته است به پرسش‌های مختلف پیرامون این مسئله فکر کنیم. خشونت در روابط شرکای زندگی در میان اهالی کارائیب عادی‌سازی شده جلوه می‌کند. چه چیز موجب عادی‌سازی خشونت درون جمهوری جزیره دوقلوی کوچکی مانند ترینیداد و توباگو می‌شود؟ آیا علت، ناتوانی در کنار آمدن با سختی‌های رابطه است؟ یا آیا خشونت نزد شرکای زندگی قابل قبول است؟ یا هر دو؟ چه چیزی در فرهنگ ترینیداد و توباگو وجود دارد که به نظر باعث تسهیل این خشونت می‌شود و موجب می‌شود تا قربانیان با کمترین اعتراض عمومی یا بدون ذره‌ای اعتراض از آن چشم‌پوشی کنند؟ آیا خشونت شریک زندگی در روابط امری خصوصی تلقی می‌شود؟ آیا مردان و زنان هراس دارند؟

در مقیاس جهانی خشونت شرکای زندگی میان بسیاری زوجها شایع است. طبق آمار مندرج در گزارش خشونت علیه زنان سازمان بهداشت جهانی در روابط شرکای زندگی از هر سه زن، یک نفر این نوع خشونت را تجربه می‌کند و ۳۸ درصد از کل مقتولین زن در جهان به دست شریک زندگی خود کشته شده‌اند (سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۱۷). هرچند در این آمار صحبت از خشونت مردان علیه زنان در روابط میان شرکای زندگی است، در روابط میان شرکای زندگی خشونت زنان علیه مردان و خشونت از سوی شریک هم‌جنس هم وجود داشته است. ائتلاف ملی علیه خشونت خانگی آمریکا (۲۰۲۰) بیان می‌دارد که از هر نه مرد، یک نفر شکلی از خشونت شریک زندگی، خشونت ارتباط جنسی و پاییدن را تجربه کرده است. مضاف بر این، بر اساس این گزارش، مردان قربانی تجاوز و ارتباط جنسی ناخواسته، عاملان خشونت را عمدتاً مرد معرفی کرده‌اند. در ترینیداد و توباگو نیز شرایط مشابهی حاکم است. لوفرانک و همکاران (۲۰۰۸) در «خشونت میان‌فردی در سه کشور کارائیب: باربادوس، جامائیکا و ترینیداد و توباگو» شواهدی بر گزارش خشونت

وقتی زنان، مردان و کودکان به سبب خشونت شرکای صمیمی‌شان یا در درگیری‌های باندی در ترینیداد و توباگو کشته می‌شوند، این حادثه فوراً توجه‌برانگیز می‌شود. اما فریاد قربانیان و بازماندگان خیلی زود فرومی‌نشیند و آزارگران برای خشونت خود بهانه‌های واهی می‌آورند و سرنوشت قریب‌الوقوع بدرفتاری همیشگی را از خود بر جای می‌گذارند.

در ترینیداد و توباگو هنگام کشته‌شدن زنان، مردان و کودکان با خشونت شریک زندگی و در خشونت جنسیتی، سکوتی دیرپا برقرار بوده است. مرگ یک زن، آنرا بارات، محرک امیدوارانه‌ای است که صدای خفه‌شده قربانیان و نجات‌یافتگان آزار و خشونت را فریاد می‌زند.

< فرهنگ خشونت

از شروع فراخوان برای اقدامات «در خانه بمانید» کووید-۱۹، شاهد رشد در تعداد خشونت‌های خانگی بوده‌ایم — خشونت خانگی گاهی مترادف با خشونت شریک زندگی به کار برده می‌شود — و بسیاری از این مواردی که خشونت خانگی توصیف می‌شوند، در واقع خشونت میان شرکای زندگی بالغ است.

سکوت قربانیان و فقدان فرصت فرار از خشونت مستمر مرا ب و می‌دارد که به فرهنگ عمیقاً ریشه‌دار خشونت در ترینیداد و توباگو بیندیشم. دهان‌بندها دهان دوستان و وابستگان خبردار از این موقعیت‌ها را می‌بندد. من همگان را دعوت می‌کنم تا برای مدتی از سکوت درباره این خشونت با ریشه‌های عمیق استعماری دست بردارند. برگز (۱۹۹۵) در «آن زن نقاب‌دار کیست؟ یا نقش جنسیت در پوست سیاه، نقاب‌های سفید فانون»، این زمینه تاریخی را برجسته می‌سازد؛ نه فقط زمینه تاریخی نژادپرستی سیستمی، بلکه همچنین زمینه تاریخی جایگاه فرودست زنان به عنوان مادون مردان. به رغم تأثیر عمده این نوع از خشونت بر شرکای زندگی و وابستگان‌شان، نبود پژوهش و سیاست‌های مستقیم درباره آن من را به این فکر می‌برد که برخی مردمان کارائیب با این الگو از خشونت بیش از اندازه خو گرفته‌اند. چنان‌چه بررتون (۲۰۱۰) در «زمینه تاریخی فرهنگ خشونت در ترینیداد و توباگو» توصیف کرده،

«هنجاری سازی افشای خشونت و غیرقابل قبول و ناهنجار شمردن خشونت در برون ریزی خود و در روابط، سکوت را خواهد شکست و در نهایت در روابط شرکای زندگی تغییری مثبت ایجاد خواهد کرد»

زندگی می‌پردازند. «ابتکار اسپاتالیت» سازمان ملل موارد افزایش یافته خشونت خانگی از پی کووید ۱۹ را مرکز توجه قرار می‌دهد. علیرغم این ابتکار عمل‌ها، فرهنگ خشونت و مفاهیم مردانگی و زنانگی در ترینیداد و توباگو از پذیرش عمومی فرهنگ خشونت در کشور حکایت می‌کند.

توانمندسازی و تشویق نجات‌یافتگان خشونت‌های شرکای زندگی با استفاده از سازوکارهای حمایتی و امن، گزینه‌های درمانی برای زوجها و آزارگرانی که در فاز انکار نیستند، ارتقای سلامت روانی مردان و زنان و تشویق مردان به درخواست کمک عواملی است که می‌تواند فرهنگ سکوت درباره خشونت را به فرهنگ سخن گفتن آزادانه علیه خشونت و تقبیح عمومی آن بدل نماید.

به‌علاوه، جامعه‌پذیری مجدد مردان و زنان در ابراز نقش‌های جنسی و جنسیتی‌شان ضروری است. من باور دارم که شرم و ترس مرتبط با خشونت شرکای زندگی برای قربانی و حتی برای آزارگر و حس نادرست نقش‌داشتن نجات‌یافتگان در قربانی‌بودنشان، عواملی است که به سکوت درباره خشونت منتهی می‌شود. بنابراین، به گفته والاس (۲۰۱۹) در «خشونت خانگی: عدم گزارش قربانی شدن در خشونت شرکای زندگی به پلیس در ترینیداد و توباگو» برای قربانیان مرد و زن، یکی از موانع اصلی گزارش خشونت خانگی به پلیس، شرم/خجالت است. فارغ از علت، واکنششان سکوت است که اغلب به قتل می‌انجامد.

هنجاری سازی افشای خشونت و غیرقابل قبول و ناهنجار شمردن خشونت در برون ریزی خود و در روابط، سکوت را خواهد شکست و در نهایت در روابط شرکای زندگی تغییری مثبت ایجاد خواهد کرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Amanda Chin Pang <amandalal91@gmail.com>

جنسی و جسمی در ترینیداد و توباگو ارائه می‌دهد و یافته‌ها نشان می‌دهد که ۴۷/۷ درصد از مردان خشونت جسمی و ۵۲/۵ درصد از مردان اجبار جنسی را در روابطشان تجربه کرده‌اند.

جالب توجه است که به گفته ویلتشایر (۲۰۱۲) در «مردانگی جوانان و خشونت در کارائیب»، مردانگی از طریق قدرت یادگرفته می‌شود و جامعه‌پذیری خانواده از خلال نسل‌ها، دین، مدرسه، رسانه و دوستان آن را تشدید می‌کند. ویلتشایر به‌علاوه اشاره می‌کند که مردبودگی با اقدام به خشونت و پرخاشگری بروز می‌یابد و برخی مردان فکر می‌کنند که زنان باید گاهی به دست شرکای مردشان تأدیب شوند. زنان و مردان هر دو علیه شرکای زندگی خود اقدام به اعمال خشونت می‌کنند، ولی گزارش‌های خبری در ترینیداد و توباگو سرشار از گزارش قتل زانی است که به دست شرکای زندگی خود به قتل رسیده‌اند. دلیلش این است که تعداد مردانی که این نوع خشونت را علیه زنان اعمال می‌کند در مقایسه با خشونت این‌چنینی زانی علیه مردان، به نسبت بیشتر است.

مفاهیم مردانگی و زنانگی در اذهان مشترک زنان و مردان بازتاب امر عادی شده خشونت مردان در رابطه با شرکای زندگی‌شان و پذیرش و سکوت درباره این مسئله است. همچنین، در صورت تخطی زنی از حدود توقعاتی که از محترم‌بودن در کارائیب وجود دارد، این آزار با برچسب‌زنی «نامحترم» به زنان مشروعیت می‌یابد؛ اما تصور مردان درباره تجلی جنسی و زنانگی زنان قطعاً توجیهی بر آزار نیست.

< سکوت، مانعی بر رسیدگی به خشونت شریک زندگی

قابل ذکر است که تلاش‌هایی در جهت شکستن سکوت و رساندن صدای قربانیان در جریان است. سیاست «خشونت خانگی در محل کار» اتاق صنعت و تجارت ترینیداد و توباگو و واحد خشونت جنسیتی اداره پلیس ترینیداد و توباگو سیاست‌هایی است که به خشونت شرکای

< در باب قابلیت

مراقبت از جهان

فرانچسکو لاروفا، دانشگاه ژنو سوئیس

با افراد باید همچون «عاملانی» برخورد کرد که در تصمیم‌گیری در مسیر تغییر اجتماعی مشارکت دارند. نقاشی از ماتئو لاروفا، هفت‌ساله.



نوسبام طرح می‌کنم و به بررسی روشی می‌پردازم که این رهیافت می‌تواند به تخیل ما درباره آینده‌های رهایی‌بخش‌تر و پایدارتر مدد برساند. واضح است که ترسیم آینده‌ای ارزنده نمی‌تواند وظیفه انحصاری جامعه‌شناسی (یا فلسفه) باشد؛ آینده را باید به روشی دموکراتیک، از جمله با مشارکت شهروندان ساخت. بر این باورم که رهیافت قابلیت امکان چنین چشم‌انداز دموکراتیکی را درباب «آینده‌ای که می‌خواهیم» فراهم می‌کند.

< در پی تفسیری رادیکال از قابلیت‌ها

رهیافت قابلیت نشان می‌دهد که کانون توجه اقدامات عمومی باید ارتقای قابلیت‌های مردم، یعنی آزادی واقعی‌شان برای هدایت زندگی باشد. آنها برای ارزش‌نهادن بر این زندگی منطق و استدلال دارند. از این منظر، پیشرفت جامعه نه با رشد اقتصادی، بلکه با رفع موانع شکوفایی انسانی مترادف است: سیاست‌های عمومی برای رسیدن افراد به «هستنده‌ها»

پاندمی کووید-۱۹ خوراک بحث‌های گوناگونی درباره «جهان پس از کرونا» و «آینده‌ای که می‌خواهیم» شده است. ایده این است که پاندمی صرفاً پیامد غم‌انگیز سرمایه‌داری نئولیبرال و ذات آن در استثمار بیش از حد طبیعت (به عنوان مثال جنگل‌زدایی) نیست؛ پاندمی در عین حال فرصتی را برای بازنگری در جامعه ما و شیوه‌های سازماندهی‌اش در اختیار می‌گذارد. با این حال، هیچ توافقی بر سر آینده متصور وجود ندارد. برخی بر «رشد سبز فراگیر» و نوعی معامله سبز مروج «مشاغل سبز» پافشاری می‌کنند. کانون توجه آنها نوآوری فناورانه برای دستیابی به پایداری زیست‌محیطی بدون تغییر سبک زندگی مردم (همچون مصرف‌گرایی) یا ساختارهای سرمایه‌دارانه (همچون عدم تقارن قدرت میان کارفرمایان و کارگران) است. در عوض عده‌ای دیگر آرزوی «تحول اجتماعی-بوم‌شناختی» ژرف‌تری را دارند که در آن اقتصاد به‌جای آنکه تابع سود باشد، از تأمین نیازهای اجتماعی و بوم‌شناختی تبعیت کند.

من در ادامه تفسیری رادیکال از «رهیافت قابلیت» آمارتیا سن و مارتا

< اقدام عمومی بر محور «قابلیت مراقبت از جهان»

اینک می‌توان رهیافت قابلیت را با «اخلاق مراقبت» (ethics of care) ترکیب کرد. نظریه‌پردازان فمینیست مبدع این ترکیبند. آن‌طور که ژوان ترونو مطرح می‌کند، چشم‌انداز مراقبت بر آن چیزی تأکید می‌ورزد که ما به‌عنوان جامعه برای آن اهمیت قائلیم. سرمایه‌داری نظامی است بر پایهٔ مراقبت از سود و به افراد مطابق با سهمشان در تولید سود پاداش می‌دهد. اما ما می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که در آن مراقبت از دیگران (به‌عنوان مثال کودکان و کهنسالان و بیماران)، مراقبت از محیط‌زیست (هم در شکل محافظت و نگهداری از محیط زیست و هم بازسازی محیط‌زیست)، مراقبت از نهادهای دموکراتیک و مراقبت از خود (ورزش، هنر، آموزش و جز اینها) بر تولید سود اولویت پیدا کند.

از این منظر می‌توان پاداش‌ها را از تولید به بازتولید اجتماعی معطوف کرد و کار را به‌عنوان عمل مراقبت از جهان از نو مفهوم‌پردازی کرد. معنای *مراقبت از جهان* را باید از خلال مشورت دموکراتیک تعریف کرد. بدین‌سان، دموکراسی به جای بازار (تا حدودی) معین خواهد کرد که مشارکت ارزنده چه معنایی برای جامعه دارد. در روند همه‌گیری درکی از کار که به‌جای ارزش بازار، مبتنی بر «سودمندی جامعه» است، طی بحث دربارهٔ کارگران «ضروری» اهمیت یافته است. دستور کار برآمده از این چارچوب با تکثیر «مشاغل چرند» (bullshit jobs) (دیوید گرابر) در جوامع سرمایه‌داری – خواه سبز باشند یا هر چیز دیگر – مخالفت می‌کند و قابلیت افراد را برای ایفای کار معنادار ارتقاء می‌دهد. کار معنادار شامل فعالیت انجام‌شده در بازار کار یا بیرون از آن است و فرصت‌های شکوفایی انسان را برای افراد ایفاگرش فراهم می‌آورد. کار به‌شیوه‌ای «عیناً و واقعاً» ارزشمند بر جامعه تأثیر دارد و جملگی شهروندان به‌طور برابر حق دارند در مباحثهٔ دموکراتیک دربارهٔ امر ارزنده مشارکت کنند (روث یومن).

در نتیجه، رهیافت قابلیت به مجرد صریح‌تر شدن دیدگاه انتقادی‌اش نسبت به سرمایه‌داری می‌تواند الهام‌بخش افراد مترقی شود؛ با طرح این نظر که اقدامات عمومی باید به‌جای رشد اقتصادی و ادغام افراد در بازار کار، روی ارتقای «قابلیت مراقبت از جهان» متمرکز باشد – که در عین حال مستلزم حق مشارکت در مباحثه بر سر امر شایستهٔ مراقبت است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Francesco Laruffa <Francesco.Laruffa@unige.ch>

و «کردارهای» ارزنده، یعنی دنبال کردن برداشت منطقی‌شان از «زندگی خوب»، باید آزادی آنها را بسط بدهند. محوریت توجه روی این موضوع ما را و می‌دارد تا از جنبهٔ اهداف نهایی تأمل کنیم و چیزهای فی‌الذاته مهم را به مباحثه بگذاریم. رهیافت قابلیت نقشی اساسی برای دموکراسی قایل است. مشارکت دموکراتیک فقط کارکردی ابزاری ندارد (برای اینکه اقدامات عمومی بازتاب بهتری از منافع شهروندان باشد، به آنها امکان رساندن صدای خود را می‌دهد) بلکه در عین حال نقشی سازنده دارد و اولویت‌های جامعه و حتی ارزش‌های افراد را شکل می‌دهد – چراکه برداشت‌ها از زندگی خوب طی فرایندهای رایزنانه تغییر می‌کند.

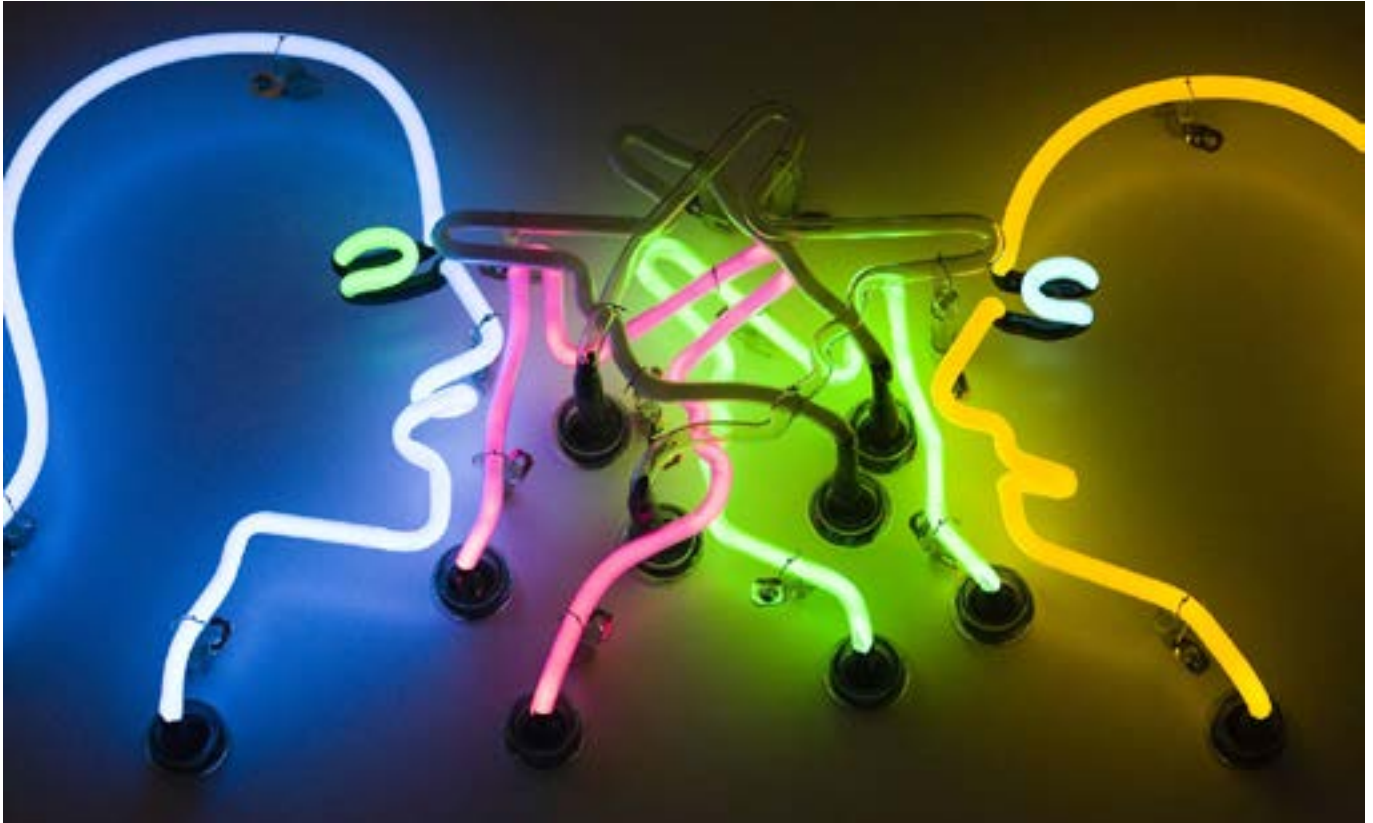
ادعای من بر این اساس این است که رهیافت قابلیت را می‌توان به شیوه‌ای تدوین کرد که رادیکال‌تر از شیوهٔ محفل‌های سیاست حاکم باشد. به‌راستی می‌توان پیوند میان قابلیت‌ها و رشد اقتصادی را عمیق‌تر به پرسش گرفت. تفسیر غالب از رهیافت قابلیت بر این تأکید دارد که رشد اقتصادی به خودی خود هدف نیست بلکه فقط وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف ارزنده است. با این‌حال، رشد اقتصادی با توجه به پیامدهای فاجعه‌بارش بر محیط‌زیست و تأثیر ناچیز آن بر رفاه انسان، حتی نمی‌تواند وسیلهٔ مناسبی باشد و اقدام عمومی باید این هدف را به کلی کنار بگذارد. اقتصاد در موارد زیادی از رهگذر رنج انسانی و فاجعهٔ زیست‌محیطی رشد می‌کند: از تبدیل شدن زلزله به موتور رشد اقتصادی صنعت ساخت‌وساز تا آلودگی ناشی از تولید که عامل بیماری‌های گوناگون است. حتی آنچه در ظاهر امر مثبت به‌نظر می‌آید در عمل ناامیدکننده است. به عنوان مثال تجمل چشم‌اندازی زیاده‌خواه-مادی‌گرا و رقابتی-فردگرایی را تشویق می‌کند که دست‌آخر رفاه را تضعیف می‌کند. بنابراین سبک زندگی غربی صرفاً ناپایدار نیست: مطلوبیت مدل رشدمحور «توسعه» از منظر رفاه به‌خودی خود محل شک و تردید است.

همین‌طور ایدهٔ مرکزی در رهیافت قابلیت مبنی بر اینکه باید افراد را «عامل» دانست، تبدیل به ایدهٔ بسیار بانفوذی در جهان سیاست‌گذاری شده است. با وجود این، مردم به معنای حداقلی کلمه عامل تصور می‌شوند، یعنی به‌عنوان بازیگران اقتصادی که در بازارها مشارکت می‌کنند. در عوض، چهرهٔ شهروند دموکراتیکی که در جهت تغییر اجتماعی دست به تصمیم‌گیری مشترک می‌زند به حاشیه می‌رود. با این اوصاف، تفسیرهای نئولیبرالی-فردگرایانه از «توانمندسازی» نیز رهیافت قابلیت را در خود جذب کرده‌اند؛ این تفسیرها آزادی انسانی را به آزادی مشارکت در اقتصاد، به‌ویژه بازار کار فرومی‌کاهند. قابلیت مترادف با سرمایهٔ انسانی شده است: مجموعه مهارت‌هایی که افراد برای تبدیل‌شدن به بازیگران موفق اقتصادی به آن نیاز دارند.

تفسیری رادیکال‌تر از رهیافت قابلیت، رشد اقتصادی و ادغام افراد در اقتصاد سرمایه‌داری را به‌عنوان اهداف مطلوب اقدام عمومی نمی‌پذیرد. این تفسیر ضمن مباحثه بر سر معنای توسعه و پیشرفت و کیفیت زندگی در رابطه با اهداف غایی، بر اعطای قدرت به شهروندان برای تعیین مشترک مسیر تغییر اجتماعی دلالت دارد. این درک از این رهیافت متضمن کاهش نفوذ بازارها در شکل‌دادن به سرنوشت جمعی ماست و (تا حدودی) دموکراسی مشارکتی-مشورتی را جایگزین بازارها می‌کند.

< بشر به مثابه انسان فرهنگی

محمود ذوادی، دانشگاه تونس، عضو کمیته تاریخ جامعه‌شناسی (RC08)، جامعه‌شناسی دین (RC22) و زبان و جامعه (RC25)



انسان هم حیوان ناطق است و هم کاربر نمادهای فرهنگی مختلف. زبان را باید به منزله پایه این نمادهای فرهنگی درک کرد.

امتیاز عکس: [Flickr/Thomas Hawk](#).

معرفت‌شناسی‌اند. لزلی وایت در کتاب مفهوم فرهنگ منتشرشده در سال ۱۹۷۳، یادآور می‌شود که رالف لیتون و رادکلیف براون و دیگران، فرهنگ را یک انتزاع یا چیزی می‌دانند که وجود ندارد یا هیچ واقعیت عینی‌ای را مشخص نمی‌کند. عالمان اجتماعی پوزیتیویست به ندرت به فرهنگ همچون پدیده‌ای غیرحسی و مبهم علاقه وافر نشان می‌دهند.

< تأثیر پایدار پوزیتیویسم

این دودلی‌ها درباره فرهنگ در میان «پدران بنیان‌گذار» جامعه‌شناسی غربی نیز مشاهده می‌شود. نظریه‌پردازان پیش از ۱۹۶۰ مانند وبر، دورکیم، مارکس، پارسونز، میلز و دیگران معروفند به اینکه در کارهای انتشاریافته

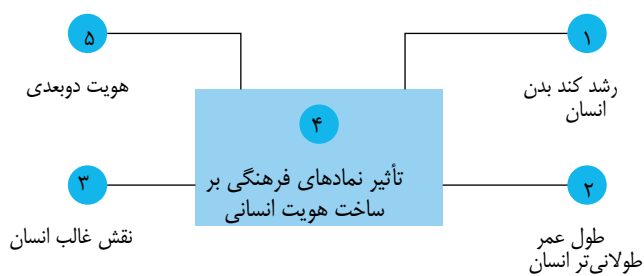
جای مفهوم انسان فرهنگی (*Homo Culturus*) در علوم اجتماعی خالی است. اقتصاددانان و آنهایی که دیدگاه مادی‌گرایانه دارند «بشر» را انسان اقتصادی (*Homo Oeconomicus*) توصیف کرده‌اند، دانشمندان علوم سیاسی او را انسان سیاسی (*Homo Politicus*) نام گذاشته‌اند و جامعه‌شناسان نوع انسان را موجودی اجتماعی یا انسان اجتماعی (*Homo Sociologicus*) می‌دانند. امروزه به دلیل افزایش استفاده از اعداد، برخی از انسان شمارنده (*Homo Numericus*) سخن می‌گویند. با وجود این، انسان‌شناسان معاصر به رغم علاقه وافرشان به مطالعه فرهنگ از اصطلاحات مربوط به فرهنگ برای توصیف بشر – پیش از هر چیز – به مثابه انسان فرهنگی استفاده نکرده‌اند. معرفت‌شناسی پوزیتیویستی در علوم اجتماعی چیرگی یافته است. این معرفت‌شناسی مدعی است که تجربه حسی پایه دانش است. انسان‌شناسان برجسته شاهد تأثیر این

- (۱) روند رشد و بلوغ بدن انسان در قیاس با اغلب موجودات زنده دیگر کند است. به عنوان مثال، نوزاد انسان به طور متوسط در سن یک سالگی شروع به راه رفتن می کند، در حالی که نوزاد حیوان ممکن است بلافاصله یا در عرض چند ساعت یا چند روز پس از تولدش به راه بیفتد.
- (۲) عمر انسان نسبت به بیشتر حیوانات طولانی تر است.
- (۳) نژاد انسان نقش غالب بی چون و چرا را در کره زمین دارد.
- (۴) نمادهای فرهنگی انسان را از امتیاز برخوردار کرده است.
- (۵) هویت انسانی از دو بخش ساخته شده است: بدن و نمادهای فرهنگی. این هویت، هویتی دوبعدی است که اغلب در ادیان و فلسفه از آن به عنوان هویت دوگانه متشکل از بدن و روح یاد می شود.

< بینش های برآمده از نمادهای فرهنگی

انسان ها هم از لحاظ جسمی و هم در حوزه های نمادهای فرهنگی به آهستگی رشد می کنند و به بلوغ می رسند. بنابراین انسان ها در سیر تکاملی کلی خود دوبعدی اند. در مقابل، رشد و بلوغ گونه های غیر انسانی تا حد زیادی یک بعدی (محدود به بدن) است. به این دلیل که از نمادهای فرهنگی به معنای وسیع و پیچیده انسانی آن بی بهره اند. نیاز انسان ها به پیشرفت در هر دو سطح را می توان دلیل رشد و بلوغ آهسته آنها دانست. به عبارت دیگر، کند شدن روند رشد و بلوغ بدن انسان، به تعبیری، به این دلیل است که انسان ها درگیر روند ثانویه رشد و بلوغ است که در نمادهای فرهنگی متجلی می شوند.

نمادهای فرهنگی به حل معمای مطرح شده روی جلد ویژه نامه ساینتیفیک آمریکن (سپتامبر ۲۰۱۸) کمک خواهد کرد: «انسان ها: چرا ما شبیه هیچ یک از گونه های دیگر روی زمین نیستیم؟» همان طور که قبلاً ذکر شد، انسان را فضیلت نمادهای فرهنگی از سایر گونه ها متمایز می کند. طرح زیر توضیح می دهد که چرا انسان، انسان فرهنگی است.



< انسان فرهنگی و اصل امساک

در اینجا نشان دادیم که نماد فرهنگی می تواند چهار ویژگی متمایز انسانی را تبیین کند. نماد فرهنگی می تواند بی شمار رفتارهای خاص افراد و گروه های انسانی و همچنین تنوع پوشش های جامع و تمدن ها را تبیین کند. از این رو نمادهای فرهنگی با اصل امساک مطابقت دارند: استفاده از کمترین تعداد متغیر برای تبیین حداکثر پدیده های ممکن. ■

نامه های تان را به این نشانی بفرستید:

Mahmoud Dhaouadi <m.thawad43@gmail.com>

خود «برنامه حداقلی» (weak program) درباره فرهنگ داشته اند؛ یعنی به فرهنگ اهمیت اندکی می دادند. به علاوه، مکتب بیرمنگام و بورديو و فوکو نیز عملکردی بهتری نداشته اند: آنها هم «برنامه حداقلی» را برای مطالعه فرهنگ پیش گرفتند. با وجود اینکه «برنامه حداکثری» (strong program) جامعه شناسی فرهنگی (که به فرهنگ اهمیت زیادی می دهد) از زمان تولد «چرخش فرهنگی» در اواخر دهه ۱۹۹۰ توجه روزافزونی را جلب می کند، امروزه گرایش «برنامه حداقلی» همچنان بر مطالعات جامعه شناختی فرهنگ سیطره دارد.

< جستجوی انسان فرهنگی

تحقیقات من بر حسب اتفاق مرا به قرابتی درازمدت با مطالعه فرهنگ سوق داد. کنجکاوی فکری ام در دهه ۱۹۹۰ به من انگیزه داد تا بگویم چارچوبی نظری را طرح ریزی کنم که به درک و تبیین رفتار مردم و پوشش های جوامع انسانی کمک کند. ریچارد سوئدبرگ، جامعه شناس، در کتابش با عنوان هنر نظریه اجتماعی که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، اظهار می دارد که نظریه پردازی جامعه شناسانه در وضعیت خوبی نیست. احساس کردم باید در ماجراجویی نظریه پردازانه خطر کنم. با طرح این پرسش روش شناختی آغاز کردم: نقطه عزیمت کشف معماری نیروهایی نهفته در پس رفتارهای انسانی و پوشش های جوامع نهفته کجاست؟ فکر کردم باید با شناسایی صفات خاصی شروع کنم که نوع انسان را از گونه های دیگر متمایز می کند. دریافتیم که به منظور شناسایی این صفات باید پژوهش را از خانه اول شروع کنیم. در پیگیری صفات بالقوه متمایز انسان سنگ تمام گذاشتیم تا دست آخر چیزی را که در جستجویش بودیم کشف کردیم: نمادهای فرهنگی، یعنی زبان، فکر، دانش، دین، قوانین، افسانه ها ارزش ها و هنجارهای فرهنگی. به نظر می رسید مطالعه نمادهای فرهنگی برای درک و تبیین رفتارهای انسانی و پدیده های اجتماعی اساسی باشد. نظریه پردازی ام مرا سوق داده است که به زبان به منزله نیروی الزام آور نهفته در تولد نمادهای فرهنگی نگاه کنم: زبان «مادر» نمادهای فرهنگی است. به این معنا که انسان آن طور که فلاسفه باستان وصف می کردند، فقط حیوانی ناطق نیست، بلکه در عین حال کاربر ماهر نمادهاست. از این رو، نسخه من از می اندیشم، پس هستم (cogito ergo sum) خواهد گفت: زبان را به کار می گیرم، پس انسانم.

این فرضیه های نظری به مشاهدات میدانی منتهی شده است که قویاً به مفهوم انسان فرهنگی استحکام می بخشد. من چهار ویژگی متمایز انسانی را یافته ام که شاید بتواند دلیل انسان فرهنگی (هومو کولتروس) بودن بشر را توضیح ی دهد.

< مشاهدات بنیادی در باب تمایز انسان

همان طور که پیش تر اشاره شد، محوریت نمادهای فرهنگی در هویت انسانی ممکن است در علوم اجتماعی معاصر جدید تلقی شود. مفهوم پردازی من از نمادهای فرهنگی در هسته هویت های انسانی (انسان فرهنگی) این چنین به دست آمد:

< حملات تروریستی نروژ

در ۲۲ جولای ۲۰۱۱

پال هالورسن، ویراستار نشریات در انتشارات دانشگاهی اسکاندیناوی نروژ



ساختمان اصلی در جزیره‌ی اوتویا که در طبقه‌ی همکف ۶۹ نفر به قتل رسیدند.
امتیاز عکس: پال هالورسن.

جوانان کارگر اردوی تابستانی‌شان را برگزار می‌کردند. حالا، پس از ده سال، جامعه‌ی نروژ هنوز دست به گریبان پرسش‌های برآمده از پی آن حملات است. آن حملات منجر به مرگ ۷۷ انسان و مجروحیت شمار به مراتب بیشتری شد. حملات ضربه‌ی سختی به نروژ در مقام یک ملت، و همچنین به جهان، وارد کرد. بازدیدکنندگان بین‌المللی به اردوی تابستانی پیوستند و رسانه‌های بین‌المللی حملات را پوشش دادند. فوراً پرسش‌هایی، مثلاً، در رابطه با انگیزه‌ی بین‌المللی حملات مطرح شد. با وجود این، جامعه‌ی نروژ از تصمیم‌های عملی درست پس از حملات کلافه

«چیزها اتفاق می‌افتند، اما بازنمایی‌شان در هوا
سرگردان است.»

الکساندر، جی. سی. و گائو، آر (۲۰۱۲)

فیوتولف هانسن، که بیش‌تر با نام پیشینش، آندرس برینگ بریویک، شناخته شده است، ۲۲ جولای ۲۰۱۱ دو حمله‌ی تروریستی در نروژ انجام داد؛ یکی در اداره‌ی اجرایی دولتی نروژ، و دومی در اوتویا، جایی که انجمن

دانشگاه اسلو، حمایت مالی فراهم کرد؛ مرکزی که به گفته سینتیا میلر ایدریس، «اکنون به عنوان جامع‌ترین مرکز برای کارشناسی عالمانه و سیاست‌گذاری عمومی درباره افراط‌گرایی راست افراطی در سطح جهان شناخته شده است.»

برای ارائه گزارش کاملی از پژوهش‌های درباره و مرتبط با ۲۲ جولای فضای کافی وجود ندارد، اما مقالات زیر مثال‌هایی است از چشم‌اندازی که من و توره رافوس در پرونده‌ای موضوعی در نشریه نروژی جامعه‌شناسی درباره «۲۲ جولای» در آن کار کرده‌ایم. مقالات قرار است وجوه مختلفی را پوشش دهند. مقاله نخست، «اعتماد پس از تروریسم در نروژ، فرانسه و اسپانیا»، اهمیت روایت‌ها همچون بخشی از اعتماد شهروندان به سیاستمداران و جامعه پس از حملات تروریستی را مطالعه می‌کند. نمونه‌های تطبیقی عبارتند از حملات تروریستی در نیس در ۲۰۱۶ و بارسلون در ۲۰۱۷.

مقاله دوم درباره کار خاطره (memory work) است و «یادبودهای ملی همچون واکنشی به تروریسم» نام دارد. این مقاله فرایند تثبیت یادبودهای ملی در اسلو و اوتویا را در حین مقایسه‌شان با یادبود ملی شهر اوکلاهوما و یادبود ملی یازدهم سپتامبر در نیویورک مطالعه می‌کند. مقاله با بحثی درباره این که چگونه، به نحوی متناقض‌نما، یادبودهای ملی اغلب بر بعد سیاسی رخدادهای تاریخی و کنش‌های یادآوری سرپوش می‌گذارند به پایان می‌رسد.

مقاله سوم، «نقش دادگاه پس از ۲۲ جولای»، به مدد مستندسازی روابط بین دادگاه و بازماندگان و کار خاطره و بازسازی، طرحی ترسیم می‌کند از دستورکاری پژوهشی درون جامعه‌شناسی حقوق. هدف غایی این دستورکار ارائه فهمی بیش‌تر از چگونگی واکنش دادگاه‌ها به رخدادهای استثنایی است.

کتاب‌هایی که در این شماره از نشریه مرور می‌شوند عبارتند از: نفرت در میهن، اثر سینتیا میلر ایدریس؛ مجموعه مقالات تدوینی آنه گیلسویک به عنوان راه‌های پیش رو [Bearbeidelser]؛ هراس و نفرت در دموکراسی [Frykt og avsky i demokratiet] اثر ایریک هویر لیوستاد؛ و حزب کارگر و ۲۲ جولای [Arbeiderpartiet og 22. Juli] اثر هالوارد نوتاگر.

چنان‌که این مقالات و مرور کتاب‌ها نشان می‌دهند، در مطالعه «۲۲ جولای»، نقطه قوت جامعه‌شناسی در گستره نگاهش است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Pål Halvorsen <pal.halvorsen@universitetsforlaget.no>

شده بود. بسیاری در روایت‌هایشان بر زمان‌بندی حملات تأکید می‌کردند؛ یعنی میانه تابستان که اسلو بسیار خالی است و بیش‌تر مردم به تعطیلات رفته‌اند. این امر باعث شد جامعه به مراتب کم‌تر برای چیزی به این وحشتناکی آماده باشد، و واکنش آنطور که انتظار می‌رفت یا خواسته می‌شد سریع نباشد. با تروریستی که تحت نام کاملش تسلیم شده بود و درست پیش از حملات، به طور گسترده، «مانیفستی» توزیع کرده بود، جستجوی پاسخ می‌توانست با مصالح موجود آغاز شود. به همین سیاق، دو کمیته روان‌شناختی تخصصی و قانونی به این پرسش روان‌شناختی پرداختند که آیا بریویک واجد سلامت عقلی است یا نه، و البته به دو جمع‌بندی متضاد رسیدند. به نظر کمیته نخست او شیروفرنیک پارانوید بود، در حالی که به نظر کمیته دوم او اختلال شخصیت خودشیفته داشته اما باز هم حین انجام حملات از سلامت عقلی برخوردار بوده است. محاکمه در دادگاه بخش اسلو به این نتیجه رسید که بریویک سالم و گناهکار است. حکم او حداکثر مجازات در نروژ است: ۲۱ سال حبس با احتمال تمدید. طی این زمان در زندان، او نامش را تغییر داده است. در ۱۵ مارس ۲۰۱۹، برنتون تارانت در کریستچرچ نیوزلند حمله‌ای علیه مسلمانان ترتیب داد. او آشکارا از بریویک به عنوان منبع الهام خویش نام برد و «۲۲ جولای» دوباره به صحنه اخبار بین‌المللی برگشت.

«۲۲ جولای» کنایه‌ای شده است برای ارجاع به ترومای فرهنگی برخاسته از این رویدادها. این نام صرفاً بازتاب رخدادی تاریخی نیست، بلکه به فرایند پس از آن نیز اشاره دارد؛ مثل نام «یازده سپتامبر». این رخدادها پرسش‌هایی درباره هویت جمعی طرح کردند که بر ادراکات پیشین از نروژی‌بودن فشار وارد می‌کردند و آن ادراکات را به چالش می‌کشیدند. همان‌طور که کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری نروژ پرسید: «چطور ممکن است «یکی از خودمان» عامل کشتار جمعی از آب دربیاید؟» این شیوه به بحث گذاشتن بنیادهای جمعی یکی از شاخص‌های ترومای فرهنگی است.

ادبیات بین‌المللی، و نه فقط نروژی، گسترده و رو به رشدی درباره «۲۲ جولای» وجود دارد. شاید مشهورترین اثر غیرداستانی کتاب یکی از ما نوشته آسنه سی‌یرستاد باشد، با آن عنوان روشنگرش. در ادبیات دانشگاهی، سیندره بانگستاد انسان‌شناس در سال ۲۰۱۴ کتابی نوشت با عنوان *آندرس بریویک و خیزش اسلام‌هراسی*، کتابی که با صراحت به مسئله انگیزه ایدئولوژیک تروریسم پرداخت. در حالی که بانگستاد بر مطالعه خطرات اسلام‌هراسی به عنوان یک عامل زمینه‌ای مهم تصریح دارد، سونیونگ سندبرگ خود-روایت‌گری‌های حاضر در «مانیفست» بریویک را مطالعه می‌کند و چهار شیوه تحلیل متفاوت برای آن‌ها می‌یابد: «راهبردی یا تعیین‌مند، وحدت‌یافته یا چندپاره». او همچنین به این مسئله اشاره می‌کند که چگونه شیوه‌های متفاوت توصیف بریویک بازتاب نزاعی بین اسلام‌گرا-ستیزانی است که می‌کوشند بر عاملیت بریویک تمرکز کنند و کنشگران چپ‌گرایی که بر رویکردهای ساختاری تأکید می‌کنند. دیگر خطوط پژوهش که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، برای نمونه، مطالعات رسانه‌ها، بحث‌های راجع به چندفرهنگ‌گرایی، اعتماد و مداخله مدنی، و سیاست‌گذاری ضدتروریسم است. همه این مثال‌ها، به طور نوعی، می‌کوشند آثار ۲۲ جولای را بررسی کنند. یک پیامد مهم که باید به آن اشاره کرد این است که در آستانه حملات تروریستی، حکومت نروژ برای تأسیس «مرکز پژوهش درباره افراط‌گرایی» (C-REX)، مستقر در